پانصد سال چالدران

یا

پیوند ایران و ترکیه در مساله شرق



رسول داغسر

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰۰ سال چالدران

یا

پیوند ایران و ترکیه در مسالهٔ شرق

رسول داغسر

عنوان : «۵۰۰ سال چالدران»، یا «پیوند ایران و ترکیه در مسالهٔ شرق»
مؤلف : رسول داغسر
ناشر: انتشارات نباتی
قطع : رقعی
تعداد صفحه ۱۷۵
چاپ اول: ۱۳۹۲
شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
بهاء : ۷۵۰۰۰ ریال
شابک : ۷-۷۲-۵۸۹۲-۶۰۰-۹۷۸
مرکز پخش : تبریز- مابین سه راه طالقانی و تربیت ـ مجتمع تجاری استاد شهریار زیرزمین ـ پلاک ۴۶ ـ تلفن: ۵۵۴۷۵۱۰ -۰۴۱۱
تلفن پخش: ۰۹۱۴۶۱۴۰۹۷۸ داغسر- ۵۵۴۷۵۱۰ -۰۴۱۱ انتشارات نباتی

«نباید کتاب بجای تو فکر کند، بلکه باید تو را به اندیشیدن وادارد.»

جیمز مکاش

تقدیم به تمامی وجدانهای بیدار و اذهان پویای سرزمینم

فهرست

پیشگفتار

در نگاه به تاریخ ایران و ترکیه (و پیشتر از آن، عثمانی) و به عبارت دقیقتر « طرز نگاه – اکثر - مورخان دو کشور نسبت به رویدادهای یکدیگر »، آنچه که مشهود است اینکه، مورخان و تاریخ‌پژوهان دو کشور به تاریخ یکدیگر - علیرغم اهمیت این دو برای همدیگر و تاثیرپذیری زیاد از خوشیها و ناملایمات یکدیگر - آنچنان که شایسته است نپرداخته‌اند. به نظر می رسد در تاریخ نگاری هر دو کشور، نوعی نگاه ایدئولوژیک حاکم است. از این منظر، تألیفات در مورد تاریخ یکدیگر، - مخصوصاً در برخی موارد - نوعی میل به انفعال را منعکس می کنند. این موضوع از پردازش سالم و علمی تاریخ ممانعت بعمل می‌آورد. ترکها (ی ترکیه) تاریخ را اغلب از منظر ملی می‌نگرند و ایرانیان آن را بر پایه سرزمین (تعابیر مختلف ایران) استوار می‌دارند. ممکن است هر دو طرف دلایلی برای طرز نگرش خود داشته باشند[۱]، لیکن آنچه که مسلم است اینکه، فراتر داشتن مطالعات تاریخی از این نگرشهای شائبه‌آمیز و جهت‌دار نتایج قابل اعتمادتری بدست خواهد داد.

در کتاب حاضر سعی شده است مساله مذکور رعایت شود و ضمن پرهیز از ورود به جزئیات، به وجوه بارز رویدادها تأکید شده و تقدیر مطلب به

۱- رفلکسهای طبیعی ناشی از وجود پیشینهٔ امپراتوری در هر دو کشور، بعلاوه استراتژی کلی که مخصوصاً بعد از جنگ جهانی اول در این کشورها حاکم گردید، این دیدگاهها را توجیه می نماید.

درک والای خوانندگان محترم نهاده شده است. ضمناً به قابلیت و ظرفیتهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... شهر تبریز در بروز و حل برخی از مشکلات موجود در سیر پردازش نوشته اشاره شده است. در اینجا لازم می‌دانم از همه دوستان اهل قلم و نظر در حوزه تاریخ و ادب که اینجانب را در تالیف و ویرایش این اثر یاری نمودند سپاس و قدردانی نمایم.

رسول داغسر- فروردین ۱۳۹۲ هجری شمسی

مقدّمه

اصطلاحی به نام «مساله شرق» برای نخستین بار در سال ۱۸۱۵ میلادی در کنفرانس وین به مثابه تعریفی از مناسبات اروپا و عثمانی مطرح شد. این «مساله» مخصوصاً در دو قرن اخیر یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار و حتی جهت دهنده در «توازن و تعادل قدرت» در جهان بوده و برخی از سیاستهای اساسی قدرتهای بزرگ جهان تابع آن بوده است. اغلب مورخان و تاریخ‌پژوهان اروپایی «مساله شرق» را تحت عنوان «مبارزه اسلام و مسیحیت» و نمود آن را نیز در مناسبات تاریخی ترکان (از سلجوقیان به بعد) و رومیان (بیزانس) تعریف کرده اند.

بسیاری از تاریخ‌پژوهان ترک، مساله شرق را انحصاراً به نام ترکان عثمانی منتسب نموده و آن را به دو بخش تقسیم می‌کنند. (بخش اول از سال ۱۰۷۱ با پیروزی ترکان سلجوقی در ملازگرد شروع و تا محاصره وین به سال ۱۶۸۳ – که همواره در مقام فاتح و پیروز بوده‌اند -، بخش دوم نیز بعد از واقعهٔ مزبور -انصراف از ادامه محاصره وین- شروع و تا دوره فروپاشی عثمانی را شامل می‌شود) لیکن با توجه به اینکه «مساله شرق» پدیده‌ای از منظر غرب و عالم مسیحیت و در تقابل آنها با مسلمانان بوده است و از سوی دیگر، حداقل منشاء ظهور این مساله جغرافیای ایران بوده است، نظر مورخان و تاریخ‌پژوهان بر انتساب و تعلق تمامی بار مساله به عثمانی مقرون به واقعیت نخواهد بود. زیرا

وقتی سلجوقیان در ملازگرد سپاهیان روم را شکست دادند، ابرقدرتی (مسلمان) حاکم بر جغرافیای پهناوری از ماوراالنهر تا بین‌النهرین بودند و پایتخت آنان نیز اصفهان بود که سالها پیش از ری بدانجا منتقل شده بود.

از این منظر مساله مزبور به ما ایرانیان (نیز) مربوط است. علت اینکه به ارتباط پدیده مزبور با ایران و مخصوصاً با کلمه «نیز» محصور در پرانتز اشاره کرده‌ام، این است که ما در یک برهه حساس تاریخی با تغییر جبهه، -گویا- بار «مساله» را بر دوش عثمانی انداخته‌ایم و عثمانیها نیز با رفتارهای بعضاً نابخردانه و نسنجیده به ایجاد شکاف مزبور دامن زده‌اند. به عبارت دیگر ایران که در واقع در کانون مساله قرار داشته است، در برخی از برهه‌ها به حاشیه و حتی مقابل آن منتقل شده است.

بررسی این مساله از منظر ایران، (حداقل) به اندازه تاریخ روابط ایران و ترکیه اهمیت دارد، لیکن به هر دلیلی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. نکته مهم اینجاست که بسیاری از وقایع تاریخ قرون جدید ایران به نوعی با «مساله» مرتبط است. وقایعی چون نبرد اوتلوق‌بئلی، جنگ چالدران و جنگهای طولانی، ویرانگر و طاقت‌فرسای متعاقب آنها در طول اعصار بعد، قحطی‌های فراگیر اوایل قرن بیستم، انحراف در انقلاب‌های ضد استبدادی ایران (مثل قیامهای مشروطه‌خواهی، جریانات ملی شدن صنعت نفت و ...)، دخالت در سیر تبادل قدرت در ایران (مثل ظهور رضاخان به عنوان شاه و سرسلسلۀ جدید!) و ... هر کدام به نوعی در ارتباط با «مساله» هستند.

تاریخ روابط –ایران و ترکیه- در حقیقت به زمانی برمی گردد که این دو کشور با یک یا چند مورد از شاخصهای ماهوی کنونی در کنار هم و یا در مقابل هم ظاهر شدند. به عبارت دیگر تاریخ مذکور مربوط به بعد از اسکان

ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و تجزیه امپراتوری سلجوقی –که هر دو کشور کنونی به علاوه سرزمینهای وسیع اطراف در عراق تا سوریه و لبنان فعلی، پاکستان و افغانستان و قسمتهایی از آسیای مرکزی و قفقاز را شامل می‌شد- به سلجوقیان مرکز یعنی ایران و سلجوقیان روم یعنی ترکیه می‌شود. از طرف دیگر از آنجا که بعد از چند سال از تجزیه، دولت سلجوقیان مرکز فروپاشیده و ایران دچار ناآرامیها و بحرانهای متعدد می گردد، بخش اصلی ارتباطات بین این دو واحد سیاسی از زمان حاکمیت قاراقویونلوها به بعد شروع می‌شود. چنانکه در این دوران دولتین عثمانی و قاراقویونلو با وجود استقرار حائل در میان خود –دولت آق‌قویونلوها- روابط خوبی باهم داشته‌اند. این دوران مقارن با سالهای انقراض دولت بیزانس و ارتقاء جایگاه دولت عثمانی به عنوان ابرقدرت و کانون تهدید بالقوه برای غرب بود. چه آنها را به تکاپو برای یافتن متحدی در پشت سر دشمن انداخت و با توجه به اینکه آق‌قویونلوها از نظر جغرافیایی در چنین جایگاهی قرار داشتند طرف توجه ویژه آنها قرار گرفتند. دولت اخیر با کمک آنان و بعد از اسقاط قاراقویونلوها در واقع با بلعیدن قلمرو پهناور آن از شکل دولت محلی به امپراتوری‌ای با سیمای شرقی تبدیل شد.

رویارویی شاه اسماعیل (و اخلاف صفوی او) با سلطان سلیم (و اخلاف عثمانی او) که یکی از موضوعات اصلی این نوشته است، در واقع چهارمین صف‌آرائی گسترده از سوی سیاست شرق علیه شرق و به نفع غرب بود که با لشکرکشی مغولان و برقراری مناسبات میان آنها با دول اروپا در دو قرن پیشتر آغاز شده بود. در پرده نخست یعنی دوران مغول، بدلیل عدم تجربه و بی‌اعتمادی هر یک از طرفین نسبت به دیگری از سویی و غلبه گرایش مذهبی بر دیگر گرایشهای اروپا در مناسباتش از سوی دیگر، دیپلماسی غرب نقش

موثری در ستیز شرقیان با یکدیگر ایفا ننمود. در پرده دوم یعنی تیمور- بایزید، نتیجه نبرد آنکارا که اروپا را بیش از اندازه خوشحال نمود، منظوری بود که اروپا چندان تلاشی برای تحقق آن از خود نشان نداده بود. اما در اجرای پرده سوم یعنی اوزون‌حسن - سلطان محمد فاتح، غرب کاملاً تاثیرگذار بود و نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا نمود. در هر حال، اوج نمایش شرق علیه شرق به نفع غرب را باید در پرده چهارم این نمایشنامه یعنی صفویه- عثمانی مشاهده کرد. پرده ای که کاملاً متاثر از از پرده پیش از خود یعنی اوزون‌حسن - محمد فاتح بود. بر این اساس، «مساله شرق» عملاً تعریف دیگری از روابط و مناسبات ایران و ترکیه (عثمانی) بوده است.

از سوی دیگر با مطالعه در تاریخ ایران بالاخص چند صد سال اخیر به مسائل، حقایق و وقایع وحشتناکی برمی خوریم که برخی از آنها از نگاه اکثر مورخان یا تاریخ‌پژوهان به دور مانده، یا کم اهمیت تلقی و نتیجتاً مهجور مانده‌اند. برخی از این موارد ممکن است به عمد به حاشیه و یا حتی پشت پرده رانده شده، یا با تحریف ارائه شده باشند. بطوریکه احتمال دارد نه تنها از مفهوم واقعی خود بدور افتاده، بلکه نوع چیدمان آن انسانها را در مورد تاریخ اسلاف خود به بیراهه نیز ببرد. برخی از تاریخ‌نگاران یا تاریخ‌پژوهان خطوط اصلی تعبیر فراماسونری آنگلوساکسونی از تاریخ و جغرافیای انسانی، اقتصادی و سیاسی کشور و منطقه را رعایت و یا دنبال می کنند.[1] تاریخ از این تحریفات تاریخی پر است. اهمیت این پدیده آنجا نمود دارد که باعث عدم شکل گیری فرهنگ

[1]- در متن کتاب به زمینه های پیدایش این طرز تفکر پرداخته شده است.

مناسب اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی در جامعه شده و مردم در حال حاضر نیز همچنان هزینه این هدایتهای فکری را می پردازند.
ارتباط موارد فوق و کل وقایع قرون جدید (از میانه قرن پانزدهم بدین سو) با یکدیگر و در کل با پدیده «مساله شرق» با اندکی دقت به راحتی قابل مشاهده است و از این رو «مساله شرق» دقیقاً مساله «ما» است.

این نوشته بر آن است تا نگاهی نو و تازه داشته باشد به جنگ چالدران، یکی از مهم‌ترین جنگهای تاریخ رسمی ایران و مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ قرون جدید ایران، پیامدهای تاریخی و فرهنگی آن و نیز برآمدن رضاخان به عنوان یکی از پیامدهای مستور این جنگ و حکومت صفویه که نه از زاویه یک پردازش تاریخی که با نگاهی تحلیلی نوشته شده است. از همین رو از ورود به جزئیات –بعضاً شائبه‌آمیز و خارج از حوصلهٔ توده خوانندگان و حیطهٔ یک پردازش تحلیلی- اجتناب نموده و بیشتر به پیامدهای مساله پرداخته شده است.

در واقع «چالدران نتیجه طبیعی راهی بود که شاه اسماعیل و سلطان سلیم یاووز در پیش گرفته بودند»، همانگونه که ظهور رضاخان و تحکیم استعمار انگلیس، نتیجه مقاومت استبداد در برابر راههای مسالمت آمیز مشارکت مدنی مردم و انحراف انقلاب مشروطه بوده است. البته این هر دو واقعه دارای پیشینه و پسینه مستقیم و غیرمستقیم موثّری بودند. چالدران مکانی است که دوران جدید تاریخ ایران در آن شکل گرفت و امروز، ما بیشتر میراث‌دار صفویان و قسماً نیز –همانطور که در متن بدان پرداخته شده است- پهلویها هستیم تا قاجاریان. انتقاداتی که به قاجاریه وارد می‌شود، نه انتقادات تاریخی و عالمانه، که بیشتر بازمانده القائات فراوان با هزینه‌های هنگفت دوران پهلوی است که در واقع با نفی اصل، سعی در ثبوت خود –قلب- داشته و به نظر می‌رسد تا حدود زیادی موفق بوده است. قاجارها حکومت خود را بر روی پایه‌ای ساخته و پرداخته دو قرن حاکمیت صفویان بنا کردند که با یک شورش داخلی

(افغانستان فعلی در داخل قلمرو ایران آنروز قرار داشت) از بین رفت. حتی زمینه از دست رفتن قطعی سرزمینهای قفقاز، بین‌النهرین و افغانستان در این دوره فراهم شد. لیکن ظهور سرداری چون نادر شاه افشار برای مدتی دیگر بیگانگان را از پیکره این سرزمین دور داشت.

در متن نوشته، به وقایعی چون قحطی بزرگ سالهای ۱۲۹۸- ۱۲۹۶ هجری خورشیدی (۱۹۱۹- ۱۹۱۷ میلادی) و دولت ملی ایران در سال ۱۲۹۵ هجری خورشیدی (۱۹۱۶- ۱۹۱۷ میلادی) نیز -که کمتر بدانها پرداخته شده است- در قالب «توطئه بزرگ» و تبیین سیر وقایع تا انتقال قدرت به رضاخان توسط انگلیسیها تا حدودی پرداخته شده است. همچنین با اشاره به وقایعی که در همین تواریخ در عثمانی یعنی همسایه دیوار به دیوار در حال وقوع بود، در واقع سعی شده است تا حداقل سویی از نور جهت کشف ارتباط این رویدادها تابانده شود.

اهتمام این نوشته بر آن است تا جایگاه واقعی «چالدران» و «کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی» در متن «مساله شرق» آشکار شود و به سناریوی کهنه استعمار نو که یکی از ابزارهای آن دستکاری در مشترکات جوامع همسان و تبدیل این مشترکات به عناصر تهدید بوده و از این قبیل مآخذ تغذیه می گردد، نوری تابانده شود. این سناریو علیرغم کهنگی آن، در اثر عدم پردازش علمی و درست تاریخ و ... همچنان تازگی خود را حفظ کرده است. از حداقل نتایج منفی این موضوع، چشم پوشی از افتخارات تاریخی مهم و محکوم شدن به داستانهای پر از ابهام و شائبه مربوط به دو هزار سال پیش و همچنین، سلب اعتماد مردم نسبت به رسانه های داخلی و ایجاد زمینه اعتماد در مردم به داده‌های خبری، تفسیری، تاریخی و ... که از منابع تلویزیونی، اینترنتی و ... انگلیسی و ... و یا با ظاهری ملی (؟!) ولی وابسته به آنها ارائه میشود است. از این منظر است که چالدران نماد آغازی برای یک پایان یا سرآغاز یک انفصال بزرگ دیده میشود.

امید که مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

نگاهی بر تاریخ منطقه خاورمیانه و پیرامون آن

راجع به ارتباط اقوام و ملل جغرافیای کشور کنونی ایران در اعصار باستان علیرغم وجود منابع و مآخذ متنوّع، مستندات دقیق و در برخی موارد کافی وجود ندارد. لیکن می‌توان برخی از گمانه‌های کلی مورد تایید اغلب مورخان و تاریخ‌پژوهان را به این صورت مورد اشاره قرار داد:

سرزمین ایران کنونی از آنجا که در مسیر مهاجرت انسانهای اولیه با منشا آفریقا قرار داشته است، جزو نخستین جاهایی بوده است که بشر در آن ساکن شده و تمدنهای اولیه یا در آن شکل گرفته و یا کانونهای تمدن به آن نزدیک بوده اند. در نتیجه تاثیر خود را بر آن نهاده‌اند. از سوی دیگر به همان دلیل در معرض عبور توده های مهاجر بوده و یا مورد تهاجم و تجاوز همسایگان دور و نزدیک واقع شده است. تاریخ مرقوم از سکونت اقوام ایلامی، کلدانی و ... در هزاران سال قبل در نقاط مختلف این سرزمین خبر می‌دهد. بسیاری از این اقوام و همچنین سومرها که به عنوان پایه‌گذاران اولین تمدن بشری شناخته

شده‌اند، التصاقی‌زبان بوده و کلیه شئون زندگی آنها بر مبنای طبیعت و مظاهر طبیعی بوده است.[۱]

وقتی آریاییها (نام عمومی اقوام و قبائلی که حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد به ایران آمدند) از سمت شمال وارد سرزمینهای شمال و شرق خاورمیانه کنونی گردیدند، مردم بومی در قالب اقوام و طوایف مجزا از هم و با گویشهای متفاوت در کنار هم زندگی می‌کردند. چنانکه مهاجمین و مهاجرین با مقاومتهای محلی روبرو شده، پیوسته به مناطق جنوبی تر رانده شده یا در جهت ماورالنهر پخش و ساکن شده بوده‌اند.

مهاجرین بعد از چند صد سال اقامت در سرزمینهای تازه دولتی به نام هخامنشان تاسیس می‌کنند. دولت بزرگ هخامنشی، دولتهای محلی و دولتشهرهای منطقه را مقهور کرده و تحت سیطره همه جانبه خود درمی‌آورد. این دولت در مسیر توسعه به سوی شمال با ساکاها و ماساژتها متوقف می شود. بطوریکه کوروش، بنیانگذار دولت مزبور در نبردی با ملکهٔ ماساژتها کشته می‌شود. قلمرو این دولت پهناور در جهت توسعه به غرب با دولتشهرهای یونانی

۱- آثار به دست آمده مربوط به اقوام و تمدنهای ایرانی هزاره‌های قبل از میلاد گواه این موضوع می باشند. لیکن از آنجا که یافته‌ها منشأ التصاقی‌زبانان را مناطق واقع در مابین کوهستانهای اورال و آلتای در آسیای میانه نشان می‌دهد، سوالی به این مضمون پدیدار می‌گردد که آیا آنها از این مناطق به آسیای میانه رفته یا رانده شده‌اند، یا اینکه در آنزمان نیز از مناطق آسیای مرکزی آمده بوده‌اند؟ در اینجا نظریه «زبان ریشه» که ناظر بر تولید و تکوین تمامی زبانهای بشری بر اساس زبان اصلی با منشأ التصاقی است می تواند مبنای ذهنیت سوّمی گردد. همانگونه که در اوایل قرن بیستم به شدت مطرح و با هیجان مورد تفحص قرار گرفت.

Kinross, Lord. "Atatürk", S. ۷۰۳- ۷۰۵. Konu, H. G. Welz'in "Dünya Tarihinin Asıl Hatları" adlı kitabından aktarılmıştır.

(تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد هنوز هیچکدام از این کتابها به زبان فارسی ترجمه نشده‌اند).

برخورد می‌کند و طی جنگهای متعددی جزایر دریای اژه و برخی از شهرهای واقع در کرانه‌های این دریا دست به دست می‌شوند.

ظهور شخصیتی چون اسکندر از این منطقه با آن میل شدید به انهدام و حملات او فقط در جهت شرق می‌تواند مولود همین جنگها و تنشهای طولانی باشد.

به نظر می رسد در طول صدها سال حاکمیت امپراتوریهای بزرگ با منشا قسماً داخلی (منسوبین یکی از اقوام این سرزمین) و یا خارجی، تمدنهای محلی این سرزمین زمینه تکوین و توسعه کافی را از دست داده و در برخی موارد کاملا از میان رفته‌اند (متاسفانه این پدیده هنوز همچنان به قوت خود باقی است). این موضوع در مورد سرزمینهای همسایه نیز صادق است. ظهور دولتهای بزرگ و جهانگشا باعث نابودی تمدنهای محلی موجود در بین‌النهرین، قفقاز، آسیای صغیر، کرانه های دریای اژه و مدیترانه و شامات شد. البته تحولات مزبور در قالب روابط شرق و غرب قابل بحث و بررسی نیستند.

با توجه به اینکه غرب به طور کلی پیشتر (و بیشتر) از شرق ماهیت یکپارچه دینی یافته و این باعث بوجود آمدن دیدگاه هم‌گرایانه در غرب نسبت به جریانات شرقی و تحولات آن شده بود، بنابراین تثبیت این موضوع که این واژگان نخست ماهیت دینی داشته‌اند جای بحث چندانی ندارد. لذا در این مقوله نقطه آغاز را برخوردهای نخستین عالم مسیحیت غرب و مسلمان شرق قرار داده‌ایم.

تولّد اسلام: وقتی پیامبر اسلام (ص) با هجرت از مکه به مدینه رسالت خود را آشکار ساخت، بیش از ۶۲۰ سال از میلاد مسیح می‌گذشت. دین مسیحیت در جغرافیای پهناوری از شاخ آفریقا تا کرانه های رود دن در اوکراین فعلی و بخشهای بزرگی از اروپای شرقی و جنوبی رایج بود. در همین زمان دین زرتشت در

آذربایجان، عراق عجم، فارس و خراسان، بودیزم در چین و مناطق وسیعی از شرق دور و شامانیزم در آسیای مرکزی و از کوههای اورال تا چین (آن سوی دیوار چین) و از شمال هندوستان تا سیبری و حتی قاره آمریکا رواج داشت. منسوبین به دین یهود نیز علیرغم جمعیت اندکشان تقریباً در تمامی سرزمینهای غرب آسیا پخش بودند.[i] در این زمان اکثر قبایل عرب ساکن در صحاری عربستان بت‌پرست بودند لیکن آنها مخصوصا ساکنان شهرهای حجاز که با شامات، فلسطین، مصر و اتیوپی رابطه تجاری داشتند مسلّماً با این ادیان آشنا بوده و حتی برخی از این قبایل پیرو دین مسیح یا یهود (بنا بر آنچه که در روایات اسلامی به عنوان نصارا و یهود یاد می‌شود) بوده‌اند.

با ظهور اسلام و رواج آن در میان اعراب، آنها ضمن برخورداری از تنویرات رهگشای اسلام، به سرعت از ماهیت زندگی محدود شده در چادر و آبادیهای پراکنده در صحرا به سوی جهانگشایی ایدئولوژیک و ملی تغییر شکل دادند. دنیای پیرامون برای نخستین بار با اسلام از طریق نامه‌هایی که پیامبر اسلام به مراکز تیسفون (پایتخت ساسانیان در حدود بغداد فعلی)، قسطنطنیه (پایتخت روم شرقی، استانبول فعلی) و حبشه (اتیوپی فعلی) فرستاد به صورت رسمی آشنا شد. به جز حاکم حبشه که فرستادگان پیامبر را به گرمی پذیرفت، آن دو دیگر نگاهی تحقیرآمیز به آنها داشتند. به نظر آنها ایده ای (و نه دینی) که منشاء آن صحاری سوزان عربستان و قبایل بادیه نشین آن که هیچ جاذبه و جایگاه درخور توجه و هیچ وزنی در معادلات آنروز نداشت نمی‌توانست محتوی غنی داشته باشد.[۱]

۱- منطقه وسیع ربع‌الخالی تا سالهای آغازین قرن بیستم که نفت کشف و موارد استعمال آن به سرعت رو به افزایش نهاد، مهجور بود. نگارنده.

سالها بعد در سال ۶۳۷ میلادی در زمان حکومت خلیفهٔ دوّم، تیسفون در پی شکست سپاه ساسانی در قادسیه سقوط کرد. ناخرسندی اقوام ساکن ایران آنروز از ساسانیان و انگیزه بالای مذهبی اعراب، (که به تدریج وجهه ملی نیز به آن اضافه شد) تمامی دارائیهای مدنی اقوام ایرانی را تحت‌الشعاع قرار داد و اعراب مخصوصاً بعد از ۵ سال و پیروزی نهایی در جنگ نهاوند، به سرعت قلمرو بزرگ این سلسله را درنوردیدند. لیکن رفتار آنان در روش صدور دین که تحقیر و خودبرتری‌بینی را در خود داشت، به تدریج موجب نزج مقاومتهای محلی چندی[۱] شد.

این بدرفتاریها و کجاندیشیهای برخی از صاحبان قدرت در کنار فرهنگ و تمدنهای ملی ساکنان سرزمینهای مفتوحه در ایجاد فِرَق و دیدگاههای مذهبی گوناگون در بنیه اسلام در قرون بعد نقش به سزایی داشته است. چه، جغرافیای آذربایجان، خراسان، آناتولی شرقی و تا حدودی اروپای جنوبشرقی در پیدایش این فرق نقش مهمی – بسیار بیشتر از خاستگاه اصلی اسلام در حجاز یا مناطق واقع در منتهی‌الیه جهان اسلام مثل آسیای جنوبشرقی، مرکزی و شمالغرب آفریقا- داشته‌اند.

در هر صورت اسلام از شبه جزیره بیرون آمده و در مناطق مصر (۶۴۰ میلادی)، اتیوپی، شامات (۶۳۴- ۶۳۸ میلادی)، عراق عرب (بین‌النهرین، ۶۳۷

هنری لوکاس نقش عربستان در تحول دنیای کهن را به عنوان خاستگاه اقوام متمدن بسیار می‌پذیرد ولی آن را فاقد نقش فرهنگی مستقل می‌داند: « عربستان سکونتگاه قبایل کوچ‌نشینی بود که پیوسته در جستجوی چراگاه برای دامهای خود در حرکت بودند. هر قبیله قانونی از آن خود داشت و به قبایل دیگر که غالبا گرفتار کشمکش سختی با یکدیگر بودند توجهی نداشت. قبیله ها کشاورزی نداشتند تا آن که در هلال سبز استقرار یافتند و از اقوامی که در میان آن ها مستقر شده بودند واز نظر فرهنگی پیشرفته‌تر بودند کشاورزی آموختند. لوکاس، هنری: تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج ۱، صص ۲۵۱-۲۵۲

[۱]- که برخی از آنها مثل قیام بابک سالها مایه زحمت دربار خلفای اموی گردید، یا مورد ابومسلم خراسانی که به اسقاط بنی‌امیه از خلافت و برپایی خلافت عباسیان انجامید. نگارنده

میلادی)، عراق عجم (مناطق غربی و مرکزی ایران کنونی)، آذربایجان، فارس و خراسان (۶۴۲ میلادی)، تونس (۶۷۰ میلادی)، الجزایر (۶۸۱ میلادی) و ... گسترش یافت. لیکن روم علیرغم از دست دادن شامات (۶۳۴-۶۴۲) و جزیره رودس (۶۵۳)، هنوز در مقابل ضربات متعدد مسلمانان مقاومت می‌کرد. نخستین حمله اعراب به قسطنطنیه در دهه هشتاد قرن هفتم میلادی نیز از سوی رومیان به هزیمت کشانیده شده بود. اعراب در سالها و سده‌های بعد نیز حملات خود را ادامه دادند، ولی به جز فتح شامات که در همان سالهای آغازین حرکت میسر گردیده بود، نتیجه قابل توجهی نگرفتند.

مطالعه تاریخ نشان می دهد که دنیای مسیحیت اروپا بعد از شکست امپراتور روم در جنگ ملازگرد (۱۰۷۱ میلادی) در مقابل سپاهیان مسلمان سلجوقی بسیار بیشتر از هنگامی که مسلمانان عرب به اسپانیا وارد و مستقر شدند به مساله تهدید حوزه دین جدید —اسلام- حساس شدند. آن هنگام که امپراتور روم متوجه خطر و پیامدهای پیشروی مسلمانان به طرف غرب شد. موج سنگین، گسترده و قدرتمندی از جانب شرق در حال نزدیک شدن بود. این موج منسوب به نژاد آتیلا و دین حضرت محمد(ص) بود. دو نامی که –در عین اروپایی نبودنشان- برای اروپا کاملاً ملموس و آشنا بود.

آتیلا، علیرغم ایجاد یک امپراتوری وسیع در اعماق اروپا به جهت عدم وجود اخلاف باکفایت یا ساختار منسجم اداری بعد از مرگ او فروپاشیده و بدلیل عدم پشتوانه کافی تراکم ملی، آثار جانبی قابل توجهی نیز از خود برجای نگذاشته بود. [ii] لیکن موج کنونی گسترده و انبوهتر می‌نمود. این انبوهی طبیعتاً پتانسیل بیشتری برای پرورش افراد بالیاقت و برجای گذاری آثار دیرپای را در خود دارا بود. اروپا همچنین پیشتر شاهد رخنه و پیشروی مسلمانان در داخل سرزمینهای قاره‌ای خود شده بود. صدها سال پیش سپاهیان مسلمان با عبور از صحاری شمال آفریقا و فتح دائمی این مناطق به نفع اسلام و دنیای عرب، از طریق تنگه جبل‌الطارق وارد شبه جزیره ایبری در غرب اروپا گردیده و در طول

چند سال با فتح سرزمینهای کنونی اسپانیا و پرتغال، تا رشته کوههای پیرنه پیش رفته و مرزهای کنونی فرانسه را درهم کوبیده بودند.

وقتی در سال ۷۱۱ میلادی طارق با عبور از تنگه واقع در منتهی‌الیه غربی دریای مدیترانه یعنی غربی‌ترین نقطه اروپا و شمالغرب آفریقا وارد خاک اروپا شد، آنها تمام شمال آفریقا را درنوردیده بودند و از طرف شرق تا بلوچستان و ماورالنهر پیش رفته و دولتهای گوک‌تورک و خزر واقع در شمال خراسان و آذربایجان را تهدید می‌کردند.[iii] لشکریان مسلمان تا دامنه‌های کوههای پیرنه پیش رفته و از پشت امپراتوری روم آنرا از غرب فرانسه کنونی مورد تهدید قرار دادند درحالیکه شاخه مرکزی قوای مسلمان یعنی سپاهیان بنی‌امیه در مقابل قوای منسجم روم در آسیای صغیر قدرت تحرک زیاد نداشتند. حاکمیت مسلمانان بر اسپانیا که شاید نقطه عطفی در تاریخ اعراب، اسلام، جهان مسیحیت و اسپانیا به شمار می‌آید حدود ۷۰۰ سال طول کشید.[۱] لیکن آنها به تدریج از سرزمینهای مفتوحه در اسپانیا و پرتغال نیز بیرون رانده شدند بطوریکه علیرغم تمدن برترشان –که آثار معماری و هنری بجای مانده گواه آن است- اثری پویا از اعتقادات اسلامی یا فرهنگ عربی در آن باقی نماند.

در واقع غرب تنها بعد از جنگ ملازگرد حساسیت مساله را دریافت. امپراتوری بیزانس با احساس خطر قطعی از سوی ترکان سلجوقی، انجام تدابیر

۱- مسلمانان عرب و بربرهای شمال افریقا در سال ۹۲ هجری تحت فرماندهی سردار نامی، طارق بن زیاد، با ۱۲ هزار سپاهی از تنگه میان مراکش و اسپانیا که امروز به نام وی معروف به جبل‌الطارق است، گذشت و در اندک زمانی سراسر شبه جزیره ایبری را فتح کرد. نهرو، نخست وزیر فقید و دانشمند هندوستان، در اثر خود، «نگاهی به تاریخ جهان»، می نویسد: دوران ۷۰۰ ساله حکومت اعراب در اسپانیا بسیار حیرت‌انگیز است اما آنچه بیشتر جالب توجه و حیرت انگیز می‌باشد، تمدن و فرهنگ عالی و بزرگی است که عربهای اسپانیا که به «مورها» مشهور شده‌اند به وجود آوردند. جنگهای داخلی بیش از جنگهای خارجی در انقراض آنها موثر بود. نگاه کنید به: نگاهی به تاریخ جهان، لعل نهرو، جواهر، ترجمه محمود تفضلی، نشر امیرکبیر، ۱۳۹۱، صص ۳۳۵-۳۳۷

لازم را ضروری می‌دانست. به همین دلیل امپراتریس اودوکیا می‌خواست همسری کسی را قبول کند که بتواند حملات پیاپی ترکان را دفع کرده، آنها را به طور کامل از بین ببرد. لذا با قبول پیشنهاد رومن دیوگن (دیوجانوس) یکی از اشراف‌زادگان بیزانسی، تخت امپراتوری را به او واگذار کرد.

امپراتور جدید که فرماندهی با تجربه بود، پس از رسیدن به قدرت شروع به تجهیز قشون و فراهم آوردن نیروهای جنگی از مقدونیه، تراکیا و یونان نمود. تمام مردان قادر به جنگ را وارد قشون نمود. علاوه بر این از ترکان اوغوز (اوز) و پَچَنک بومی قلمرو خود نیز استفاده نمود. حتی به وسیله نورمانها، فرانکها، اسلاوها ، آلمانها، وارانکها، ارامنه و آبخازها اردوی خود را بزرگتر نمود. هدف او اخراج مسلمانان از سرزمین‌های امپراتوری روم و اشغال سرزمین های اسلامی بود. امپراتور چنان بر پیروزی خویش مطمئن بود که بر سرزمینهای اسلامی والی تعیین کرده و دستور تخریب مساجد و احداث کلیساها به جای آنها را صادر کرده بود.

سلطان آلپ ارسلان[۱] به محض شنیدن حرکت اردوی روم، در ۲۷ آوریل ۱۰۷۱ از شام خارج شد و با گذر از رودخانه فرات وارد آذربایجان گشته، در خوی اتراق کرد. این سفر چنان با سرعت انجام گرفت که امپراتور روم اصلا تصور آن را نیز نمی‌کرد. آلپ ارسلان همسر و خانواده و خزانه‌اش را به وسیله وزیرش نظام‌الملک روانه تبریز نمود و برای آنکه ولایات پرجمعیت مسلمان‌نشین از آسیب به دور باشند، از خوی خارج شده، و با حرکت به غرب در دشت ملازگرد اردو زد. همراه او قشون پنجاه و چهار هزار نفری وجود داشت که قرار بود در مقابل اردوی دویست هزار نفری بیزانس مبارزه کند. هر چند جنگ و مبارزه قطعی می‌نمود، ولی سلطان آلپ‌ارسلان به دو منظور سفرایی نزد امپراتور روم فرستاد و خواستار رجعت امپراتور و تعیین شهر خوی به عنوان مرز

۱- در ترکی به معنی شیر قهرمان (آلپ= قهرمان)، (آرسلان/اسلان/اصلان= شیر). نگارنده

بین دو امپراتوری گشت. (خوی جزو ممالک سلجوقی می‌ماند و قسمت غربی آن به امپراتوری روم تعلق می‌یافت.) اول آنکه با برقراری صلح از ریخته شدن خون هزاران نفر جلوگیری می‌شد. دوم آنکه از وضعیت اردوی بیزانس اطلاعات کافی به دست می‌آمد. به همین منظور سفیر خلیفه ابن‌المهلبان و فاتح قفقاز ساوتکین برای اینکار انتخاب شدند. امپراتور روم سفرای مزبور را تحقیر و تمسخر نمود چرا که این عمل سلطان را حمل بر ترس و فرار او از جنگ می‌نمود.

روز جمعه ۳۱ ماه اوت ۱۰۷۱ میلادی، تمامی سپاه با لباسهای نظامی به نماز جمعه ایستاد. بعد از آن سلطان آلپ‌ارسلان تیر و کمانش را به کناری انداخته، شمشیر و گرزش را برداشت و بدین ترتیب اعلام کرد که در صف اول به مبارزه خواهد پرداخت. بعد رو به سوی اردوی بزرگ و فداکارش نموده و خطاب به سپاهیان تحت امر خود نطق موثری را ایراد کرد و متعاقب آن جنگ آغاز گردید. بعد از کمی مقاومت سپاه ترکان به صورت منظم دست به عقب نشینی زد. نیروهای رومی به تعقیب آنها پرداختند. نیروهای کمکی ترکان که مترصد این فرصت و موقعیت بودند، عملیات محاصره نیم‌دایره را شروع نمودند. آلپ‌ارسلان وقتی متوجه شد سپاهیان رومی به قدر کافی از اردوگاهشان دور شده‌اند فرمان برگشت و حمله را صادر کرد. جناحهای راست و چپ اردوی روم چون خود را در محاصره مسلمانان یافتند، تمام تلاش خود را برای مقاومت و فرار از محاصره بکار بردند. در این بین اوزها و پچنک ها چون سپاهیان ترکان را بمانند خود دیدند و هم‌زبان و هم‌تبار بودنشان را فهمیدند، به صورت دسته جمعی از سپاهیان روم گسیخته به سپاهیان اسلام پیوستند.

نبردی که بعد از ظهر شروع شده بود، عصر هنگام پایان یافت و اردوی بزرگ روم با همه تجهیزات و لوازمش از هم پاشید. بسیاری کشته شدند و بسیاری نیز اسیر گشتند و منجنیق بزرگ نیز بدست ترکان افتاد. امپراتور رومن دیوگن (دیوجانوس) نیز بوسیله سربازی حسن نام دستگیر شده به نزد سلطان

آلپ‌ارسلان آورده شد. حسن سربازی بود که نظام‌الملک در تبریز قصد اخراج او از سپاه را به دلیل ضعف جسمانی داشت و تنها به خواهش گوهرآیین راضی شده بود تا او در سپاه باشد و حتی به تمسخر نیز گفته بود: در سپاه بماند. شاید امپراتور روم را برای ما بیاورد! و البته نیز این چنین شد.[۱]

مسیحیان در جنگ ملازگرد اولین شکست سخت و شکننده خود را در مقابل شرق مسلمان تجربه کردند. آلپ‌ارسلان، امپراتور دستگیر شده را در مقابل فدیه و تعدادی از شهرهای آناتولی شرقی آزاد ساخت[۲] و دیوجانوس به پایتخت کشورش بازگشته و شروع به روشن ساختن دنیای مسیحیت در مقابل تهدیدی که از طرف شرق به سرعت در حال نزدیک شدن بود نمود. بعد از این واقعه بود که غرب در پی بسیج کردن نیروها تحت عنوان آزادسازی سرزمینهای مقدس برآمد. زیرا تهدید شرق فقط با تاکید بر ماهیت دینی آن می توانست توجیهی برای هم‌گرایی ملل مختلف مسیحی اروپا که همواره با هم درگیر بودند باشد.[iv]

سپاهیان پرشمار و نیمه وحشی اروپایی که طلایه داران آنها را آلمانها، فرانسویها، آنگلوساکسونها، مجارها و ایتالیاییها تشکیل می‌دادند، طی دویست سال از سال ۱۰۹۶ تا ۱۲۷۰ میلادی، ۸ لشکرکشی بزرگ و کوچک در جهت فلسطین ترتیب دادند که علیرغم کسب موفقیتهایی مخصوصاً در مراحل نخست، بعدها در اثر بروز اختلافات در میان این متفقین و انسجام و انتظام در طرف مسلمانان، نتایج بدست آورده را نیز از دست داده و مجبور به ترک

۱- آغاسی، مهدی: تاریخ خوی، صص ۴۰-۳۹

۲- سلطان آلپ‌ارسلان امپراتور اسیر را پس از عقد قراردادی با احترام تمام به همراه محافظانی به سوی قسطنطنیه روانه ساخت. آغاسی، مهدی: تاریخ خوی، ص ۴۰، همچنین نگاه کنید به: تاریخ ایران کمبریج: ص ۶۸

سرزمینهای شرق دریای مدیترانه، بدون برجای گذاردن هرگونه پایگاهی شدند.[۷]

شاید یکی از بزرگترین دستاوردهای جنگهای صلیبی برای مشروعیت‌یابی و ابقاء بیشتر حاکمیت کلیسا در اروپا بود که در پی رسواییهای وسیع اخلاقی، جایگاه خود در میان مردم اروپا را از دست می‌داد. این جنگها به اقدامات استبداد دینی و انگیزاسیون کلیسا نیز مشروعیت داد و دورهٔ تاریک معروف به قرون وسطی را طول بیشتری داد.

از این سالها بود که واژگان «ترک»، «مسلمان» و «شرق» بصورت مترادف و به معنی «دشمن» در اذهان عمومی عالم غرب و مسیحی شکل گرفت. این ذهنیت در اصطلاح «مساله شرق» نیز -که بعدها برای تعریف رویکرد عمومی مسیحیت نسبت به قدرتمندترین رقیب دینی خود پدید آمد- تعابیر ترک و مسلمان را در خود مستتر داشت.

جنگهای صلیبی از پرشورترین وقایع تاریخ اروپا و جهان بوده است. دولت بیزانس از هرگونه استقبال و رویارویی با این قافله پرشمار و نیمه‌وحشی پرهیز کرده و آنها را به عبور از تنگه داردانل هدایت کرد. اولین مقصد صلیبیون شهر ایزنیک پایتخت دولت محلی یا خان‌نشین ترکان واقع در شرق دریای مرمره بود. گروههای پیشرو توسط قیلیچ‌ارسلان‌خان تارومار شدند. لیکن متعاقب آنها سپاه ششصد هزار نفری از راه رسید. قیلیچ‌ارسلان چاره را در تخلیه شهر و جنگهای چریکی دید. از این به بعد سپاه انبوه مزبور در معرض حملات و شبیخون‌های گاه و بیگاه گروههای مسلح و حتی روستاییان ترک مسلمان قرار داشت. نتیجه آن نیز وارد آمدن ضایعات فراوان به پیکره آن بود. بطوریکه تعداد آنها هنگام محاصره انطاکیه به یکصدهزار نفر کاهش پیدا کرده بود. لیکن بخشهای بزرگی از غرب آناتولی به دست صلیبیون افتاد و آنها بالاخره در سال ۱۰۹۹ بیت‌المقدس را تسخیر کردند.

در بین سالهای ۱۰۹۹ تا ۱۲۷۰ م، هفت جنگ صلیبی دیگر رخ داد ولی صلیبیون نهایتاً مجبور به عقب‌نشینی از منطقه شدند. لشکرکشیهای صلیبیون هربار از نقاط مختلفی در شمال و غرب اروپا شروع می‌شد و با پیوستن نیروهای تازه در طول مسیر به آن وارد قلمرو امپراتوری مسیحی روم شرقی در این‌سوی دریای اژه می شد. لیکن در داخل آناتولی این سپاهیان هر بار بعد از پیمودن مسافت کمتری وارد مناطق ترک‌نشین شده و درحالیکه در معرض انواع تخریبات و موانع روستاییان و شبیخونهای گروههای مسلح مسلمان بودند، صدها کیلومتر جلوتر با سپاهیان منظم مسلمان رودرروی می‌آمدند.[۱] دول مسیحی طی این لشکرکشیها با دنیای متمدنتر شرقی- اسلامی آشنا شدند و لزوم اتخاذ تدابیر ویژه نظامی، امنیتی و نیز اقتصادی آنها را به آشنایی و ارتباط با آنسوی دنیای اسلام و آسیا رهنمون ساخت.

با تجزیه دولت بزرگ سلجوقی و فروپاشی بخش اصلی آن (با مرکزیت اصفهان)، اوضاع این سرزمین دوباره به تشنج گرایید که با روی کار آمدن خوارزمشاهیان در سال ۱۲۰۰ میلادی تا حدودی آرامش یافت. لیکن عمر این دولت کوتاه بود و شاید بتوان گفت که قربانی اعمال یک حاکم محلی و بی‌تدبیری محمد خوارزمشاه گردید. وقتی کاروان بزرگ تجار مغول به شهر اترار در منتهی‌الیه شمالشرق دولت خوارزمشاهی رسیدند، حدود ده سال از جلوس تمورچین جوان بر مسند ریاست ایل خود می‌گذشت و برخی از اقدامات او در طول این مدت موجبات رعب و هراس همسایگان را فراهم ساخته بود. با همه این احوال چنگیزخان گویا در صدد ایجاد رابطه‌ای دوستانه با همسایه ثروتمند غربی خود بوده است. چه، چنگیزخان بعد از کسب اطلاع از سرنوشت کاروان نخستین، گروه دیگری را جهت درخواست بررسی موضوع و تسلیم حاکم اترار

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: رانسیمن، استیون: «جنگهای صلیبی»، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اول: ۱۳۵۱

به او، نزد محمدخوارزمشاه فرستاد. لیکن این گروه نیز که متشکل از سفرای رسمی دربار مغول بود، از طرف حاکم همان شهر قلع و قمع گردید و محمد خوارزمشاه نیز موضع‌گیری مشخص و مدبّرانه‌ای نکرد. در پی حمله سپاهیان مغول دولت خوارزمشاهی به سرعت فروپاشید.[۱]

آغاز حمله مغول در سال ۱۲۱۸ به مناطق مختلف جهان درست در زمانی صورت گرفت که اروپاییان درگیر جنگ ششم صلیبی بودند. اروپاییان برای مقابله با مسلمانان حتی دست دوستی به سوی مغولان نیز دراز کردند. زیرا آنها را ناجی بشریت می‌شمردند. اسقاط حکومت چند صد ساله عباسیان بدست مغولان مطابق با منافع اروپاییان بود.

این حمله که ابتدا از طرف شرق آغاز گردید، طیف گسترده‌ای از مناطق را دربرگرفت. به طوری که پرتوی آن در پایان جنگ صلیبی ششم به اروپا رسید. (۱۲۲۸ میلادی) تا قبل از شروع جنگ‌های صلیبی اروپاییان به دلیل دوری راه و ناشناخته بودن مشرق‌زمین از مغولان و چگونگی حمله آنها اطلاعی نداشتند. جنگ‌های صلیبی باعث شد که اروپاییان تماس نزدیکی با شرق حاصل کنند. مادامی که مغولان در سرزمینهای شرقی و دور از مرزهای آنان در تاخت و تاز بودند، اروپاییان نه تنها واکنشی نشان ندادند بلکه آن را به فال نیک گرفته و منتظر حذف رقیب توسط آنها شدند، امّا وقتی اُکتای‌قاآن، جانشین چنگیزخان، برادرزاده‌اش باتو را با کمک سوبتای مأمور حمله به اروپا کرد، ورق برگشت. مغولانی که تا به حال برای اروپاییان به منزلهٔ لطف الهی بودند، تبدیل به پتک

۱- بعد از آرام شدن اوضاع، سرزمینهای وسیع مسخّر شده–بیش از سی و دو میلیون کیلومتر مربع– تقسیم شد و قسمت غرب امپراتوری یعنی ایران نصیب هولاکو گردید. هولاکو شهر مراغه را پایتختی برگزیده و به سرعت دست به بازسازی و عمران قلمرو خود نمود. قلمرو هولاکوخان شامل تمامی ایران کنونی، بخش اعظم خاورمیانه، ماوراءقفقاز و قسمتی از آسیای صغیر می‌گردید. در زمان حکومت هولاکو، با توجه به اقتدار نظامی مرکز و اراده قاطع شخص هولاکوخان، کلیه سرزمینهای یاد شده شاهد رونق اقتصادی و عمران و آبادانی گردید. نگارنده

الهی شدند. در چنین شرایطی اما شانس به غرب اروپا یاری کرد و خبری حاکی از بازگشت مغولان به قلمرو خود به گوش رسید. اُکتای قاآن درگذشته بود و تمامی فرماندهان عالی می‌بایست برای انتخاب قاآن جدید به پایتخت باز می‌گشتند.

پدیدۀ مغول آنچنان سریع و بنیان‌برافکن بود که علیرغم آثار عمیق آن، اروپا فرصت موضع‌گیری مشخصی را نیافت و اگرچه مغولان به راه خود ادامه داده و تا حدود برلین نیز پیش رفتند لیکن مرگ ناگهانی اکتای قاآن و لزوم انتخاب جانشین او –که مطابق نظام حکومتی مغول گردهمایی سران مغول را ایجاب می‌کرد- اروپا را از انهدام حتمی نجات داد.

وقتی دولت عثمانی در سال ۱۲۹۹ میلادی پا به عرصه وجود گذاشت قلمرو کوچکی در جنوب دریای مرمره با مرکزیت یئنی‌شهر را شامل می‌شد. تشکیل دولت عثمانی بهترین دلیل شکست جنگهای صلیبی در همۀ ابعاد خود بود. این موضوع در عین حال نشانگر آن درجه از میزان تراکم دینی و نژادی و قدرت ترکان مسلمان در منطقه بود که در چند ده کیلومتری پایتخت امپراتوری روم شرقی دولتی برای خود تاسیس کرده بودند. حتی به نظر می‌رسد پیشروی در اروپا برای عثمانیان آسانتر از برخورد با خان نشینهای ترک شرق خود بوده است. چنانکه وقتی آنها در طول یکصدوپنجاه سال موجودیت خود قبل از فتح قسطنطنیه قلمرو خود را به حدود یک میلیون کیلومترمربع رسانیده بودند بیش از نصف بدنه سرزمینهای تحت حاکمیتشان در اروپا قرار داشت و پایتختشان را نیز به تدریج به خاک اروپا انتقال داده بودند.[۱] البته این موضوع به دیدگاه

۱- با فتح بورسا در سال ۱۳۲۶ میلادی پایتخت به این شهر جنوب دریای مرمره انتقال یافت. سی و نه سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۵ میلادی، شهر ادرنه واقع در آنسوی دریای مرمره و در دویست کیلومتری عمق قاره اروپا فتح و به عنوان پایتخت جدید برگزیده شد. نگارنده

جهادگرایانه حکام عثمانی نیز مربوط است. زیرا مهیّج اصلی سپاهیان عثمانی در نبردها، وجهۀ جنگ با کفار بود و این موضوع در جنگهایی که عثمانیان بعدها با آق‌قویونلوها و صفویان مسلمان انجام دادند و عدم داشتن انگیزه کافی در عساکر ایشان به جنگ با همکیشان خود و نافرمانیهای بخشهایی از سپاه قابل مشاهده است.

در این سالها شور صلیبی در اروپا فروکش کرده و پیشروی‌های مغول نیز تا حدودی پایان یافته تلقی می شد. در ایران بعد از ایلخانیان چند حکومت محلی بر سر کار آمدند و روی‌هم‌رفته موقع حمله تیمور («تمیر، دمیر»= آهن) هیچ کانون قدرتی که یارای مقابله با او را داشته باشد در سرتاسر جغرافیای ایران کنونی وجود نداشت. می‌توان گفت علیرغم اقدامات خوب دولت ایلخانی تاثیرات تهاجمات نخست مغول نه تنها از خاطره‌ها زدوده نشده بود، بلکه هنوز در سایه سنگین تبعات و تاثیرات آن قرار داشتند. با بروز علائم انحطاط در اخلاف ایلخانیان، تیمور پا به عرصه گذاشت و بخش بزرگی از همان مسیرها را درنوردید. تیمور، دولت منسجم‌تر عثمانی را نیز درهم کوبید (نبرد آنکارا به سال ۱۴۰۲) ولی منهدم نساخت. عثمانیها چند سال بعد با انرژی و انگیزه بیشتری به صحنه بازگشتند.

وقتی که سلطان محمد دوم در سال ۱۴۵۱ برای دومین و آخرین بار بر مسند قدرت عثمانی نشست، با هر اقدامش آرزوی خود را مبنی بر تسلط بر قسطنطنیه را بروز داد و آنرا به عنوان هدف اصلی حاکمیت خود قرار داد. او تنها بعد از حدود دو سال از جلوس بر تخت عزم این شهر نمود و وقتی پیشنهاد تسلیم یا جنگ خود را به امپراتور بیزانس ارسال کرد تنها ۲۱ سال داشت. سلطان محمد دوم در این زمان حاکم جغرافیایی از حدود قیزیل ایرماق در

شرق –مرز دولت آق‌قویونلو و دولت ترابزون–، دولت قارامانیان در جنوب، مجارستان در شمال و صربستان در غرب بود.

بیزانس در این سالها چندین بار از دربار کاتولیک رم استمداد نمود، لیکن پاپ، لزوم رد مذهب ارتدوکس را به عنوان پیش‌شرط کمک تعیین کرد که بالاخره در سال ۱۴۵۲ میلادی علیرغم مخالفتهای شدید داخلی، از سوی حاکمیت شهر مورد پذیرش قرار گرفت. مردم شهر به هیچوجه حاضر به استیلای دوباره شهر از سوی لاتینیها نبودند. لیکن پاپ نیز متوجه موقعیت خاص استانبول بسان سپری در مقابل مسلمانان بود و بدنبال پیمان اتفاق در فلورانس، سپاه صلیبی جمع‌آوری و به سوی شهر گسیل داشته شد. این سپاه تراکیه را تسخیر کرد لیکن در نبرد وارنا از سوی ارتش عثمانی به هزیمت کشانیده شد. بعد از این واقعه، لزوم فتح این شهر که در قلب امپراتوری قرار گرفته بود، علیرغم کرنشهای متوالی آن در مقابل دولت عثمانی، بیش از پیش آشکار گشت.

عثمانیها در سال ۱۴۵۲ حصار روم‌ائلی را احداث کرده و کنترل کامل تنگه را در دست گرفتند. سفارش و دستورات لازم جهت ساخت توپهای بزرگ داده شد. نیروی دریایی احیا گردید. تعداد سربازان ارتش به دو برابر افزایش داده شد. پیمان صلحی با ژنیها بسته شد که بر اساس آن محله پرا می‌بایست در اثنای جنگ بی‌طرف بماند.

در ۲ آوریل ۱۴۵۳ اولین دسته‌های ارتش عثمانی در مقابل باروهای استانبول دیده شد و بدین ترتیب محاصره شهر آغاز گردید. این محاصرهٔ طولانی در ۲۹ می ۱۴۵۳ به فتح شهر از سوی سپاه بزرگ مسلمانان انجامید و

دور دوم بیزانس، که از سالها پیش، وجهه سیاسی خود را به عنوان مرکز امپراتوری از دست داده و تنها دارای ماهیت مرکزیت دینی بود، به پایان رسید.[۱]

۱- صبح روز **۲۹** ماه می سال **۱۴۵۳** سلطان فرمان حمله سراسری را صادر کرد. ... سپاه عثمانی از دریا و خشکی همراه با طنین طبلها و کرناها و درحالیکه فریادهای الله اکبر سر می دادند حملات بی‌امان خود را شروع کرد.... شخص سلطان برای تهییج سربازانش چند بار تا تیررس بیزانسیها جلو آمد. نبرد در مدت کوتاهی به صورت تن به تن درآمد. ... با ورود پر تعداد یئنی‌چریها از دروازه بلگراد و نیز محاصره آخرین مقاومت‌کنندگان در منطقه ادرنه‌قاپی از عقب و داخل شهر، شهر به روی سپاه عثمانی گشوده شد. .... بخش مهمی از تاریخ تحت عنوان قرون وسطی به پایان رسیده و قرون جدید آغاز شد. داغسر، رسول: راهنمای کامل گردشگری شهر استانبول، صص ۳۷- ۳۲

برای شرح کامل جریان فتح استانبول نک به: استانبول و فتح آن، م. گؤک بیلگین، ترجمه علی کاتبی، بنیاد دایره المعارف اسلام، **۱۳۷۳**، صص ۱۸۵-۱۳۹

«مساله شرق»

سال ۱۴۵۳ میلادی یا ۸۳۲ شمسی: «مساله» عملا پدید آمده است. غرب که بعد از صدها سال جنگ با مسلمانان تحت نام جنگهای صلیبی نتوانسته بود سرزمین فلسطین را برای خود حفظ کند، اکنون «کنستانتینوپولیس» یکی از دو مرکز اصلی دنیای مسیحیت را نیز از دست داده بود.[۱] وجهه اسلامی دولت عثمانی، وارث سلجوقیان روم، شاید بدلیل تسامح مذهبی که در مقابل مسیحیان و منسوبین سایر ادیان آسمانی نشان می‌داد،[۲] برای اروپای مسیحی

۱- «در نامه امپراطور آلمان به پاپ نیکلای پنجم چنین نوشته شده است: از این تاریخ شمشیر ترکان بر بالای سر ما قرار خواهد گرفت. آنها از آنجا به مجارستان و سپس آلمان وارد خواهند گردید. متاسفانه در این موقعیت خطرناک جنگ میان حکام اروپایی در جریان است. اگر ما سلاحهای خود را به سوی دشمن دینی خود بکار میبردیم چقدر خوب میشد. پدر عزیز این وظیفه غیر از شما بزرگوار به عهده چه کسی است؟» دو ماه پس از ارسال این نامه پاپ عالم مسیحیت را در مقابل عثمانی به جنگ صلیبی دعوت نمود. ... با رهبری پاپ، اتحادیه گسترده‌ای از دول اروپا و آسیا، همچنین حکام محلی مسلمان و امپراطوری آق‌قویونلو در مقابل سلطان محمد دوم فاتح شکل گرفت. شکست اوزون حسن در نبرد اوتلوقبئلی در سال ۱۴۷۳ میلادی این دیپلماسی دنیای مسیحیت را نافرجام گذاشت. لذا دنیای غرب با قانونمند کردن این سیاست، یعنی استفاده از قدرت شرق در مقابل شرق که به گونه‌ای موثّر بنیانش را از زمان آق‌قویونلوها طراحی نموده بود، در حکومتهای بعدی دنیای اسلام نیز با اندکی تغییرات مورد استفاده قرار داد، به طوری که امروزه نیز دنیای غرب برای حاکمیت خود بر شرق از این سیاست کهنه غافل نیست.» امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، صص ۱۰-۱۱ (پیشگفتار تالیفی دکتر محمد تقی امامی خویی)

۲- «... باید تکرار کنم که اگر بر روی این جنبه از تاریخ ترکان قدیم تکیه می‌شود برای تذکر این نکته است که روح ترکان با چه سهولتی می تواند با ادیان بزرگ جهان که از معنویت برخوردارند خود را سازگار سازد و این خصلت تا چه اندازه با تمدن همراه است. ... خصوصیت دوم اقوام ترک، استعداد فرماندهی یا به عبارت بهتر سازماندهی است. یعنی سازمان دادن به اجتماع اقوامی که غالباً از نژادهای مختلف هستند. ... سلجوقیان کبیر (۱۰۳۷- ۱۱۵۷) برای نخستین بار پس از حمله اعراب موجبات وحدت شاهنشاهی ایران را فراهم آوردند

تا آنروز چندان خوانا نبود و یا حداقل بیشتر از اختلافات موجود مابین خودشان حائز اهمیت نبود. خبر فتح کنستانتینوپولیس مثل بمبی در اروپا طنین انداخته بود. امپراتوری‌ای به نام بیزانس دیگر وجود نداشت. سلطان ۲۱ ساله عثمانی، محمد دوم نیز برای تمام سالها و قرون بعد عنوان «فاتح» را از آن خود نمود. دیگر سیلی عثمانی [vi] نیز تا دورافتاده‌ترین نقاط اروپا شناخته شده بود. اروپا به سنگینی بیدار شده و در حالیکه زنگ‌زدگیهای قرون طویل وسطی را از خود دور می کرد صداهای گوش‌آزاری از خود بروز می داد.

فتح استانبول از نظر تاثیرات ژرفی که بر سیر تاریخ ترکیه، جهان اسلام و کل دنیا بجای گذارد بسیار مهم تلقی شده و از سوی خیل تاریخدانان بعنوان مبدأ عصری جدید پذیرفته می‌شود.

عثمانیها در سالهای متعاقب فتح استانبول، قدرت برتر خود را در مقهور ساختن کشورهای شبه‌جزیره بالکان، خان‌نشینهای ترک آناتولی و حتی آق‌قویونلوها به نمایش گذاشتند، چنانکه مخصوصاً بعد از اشغال بندر اوترانتو در جنوب ایتالیا، پاپ دول مسیحی را به جنگ صلیبی فراخواند. سلطان محمد فاتح در بهار سال ۱۴۸۱ در نزدیکی گبزه در پنجاه کیلومتری شرق استانبول در حالیکه عازم لشکرکشی جدیدی بود درگذشت.

سیر تاریخی کسب موقعیت رهبری معنوی جهان اسلام از سوی ترکان عثمانی نیز با فتح استانبول شروع می‌شود.[۱]

.... اینها مظهر نظام و انضباط که خوی ترکهاست به شمار می‌آمدند .... ترکان مردمی مثبت‌اندیش و از هر گونه رجزخوانی و خیالبافی به دور بودند...» رنه گروسه، ژرژ دینکر: چهره آسیا، صص ۶۱-۶۹

[۱]- برای نخستین بار سلطان سلیم اول با شکست دادن ممالیک و ... با آمدن پسر شریف مکه نزد سلیم و مسلط شدن عثمانها بر حرمین، از این زمان آنان دو عنوان مهم «خادم‌الحرمین شرفین» و «خلافت» را نیز به خود اختصاص دادند. پورگشتال، هامر، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸۸۰

در سالها و سده‌های متعاقب فتح، دین اسلام به صورت یکی از دینامیکهای اصلی سیاست جهان درآمد. از این زمان به بعد، مسلمانان در تمام وقایعی که در جهان و در عرصه بین‌الملل اتفاق می‌افتاد نقشی داشتند.

جهان مسیحیت در مدتی نزدیک به سه قرن و با اقدام به جنگهای صلیبی متعدد، تمام تلاش خود را برای اخراج و ریشه‌کن کردن اسلام از آسیای صغیر بکار برده و در این اقدامات استانبول را بسان پایگاهی مرزی می‌نگریستند که با فتح این شهر، حاکمیت اسلام بر آناتولی قطعی شده و مسیحیان، آن را به عنوان حقیقتی انکارناپذیر قبول کردند. در مقابل اسلام به طرف اعماق اروپا شروع به توسعه نمود. فتح استانبول، نقطه آغازین یک برتری درازمدت در برابر مسیحیان اروپا گردید.

برخی از کشورها و دولت‌شهرهای ثروتمند و تاجرمآب اروپا در احیا و حفاظت از منافع اقتصادی خو با مشکلات جدی مواجه شدند. [viii]

اروپا دریافته بود که در مقابل خطر شرق مجبور است غرب را تمثیل نماید. دیگر هیچ وقتی برای تکرار برخی از اشتباهات نبود.

اروپاییان متوجه شدند که وجود دولت عثمانی ملموس‌ترین و اصلی‌ترین تهدید برای حیات سیاسی، مذهبی و اقتصادی آنها است و توسعه بیشتر ارضی و پیگیری و کنترل علائق استعماری و اقتصادی به شدت تحت‌الشعاع قدرت این دولت ترکی- اسلامی قرار گرفته است. این مساله در ابتدا مخصوصا برای دولت ونیز ملموستر بود. آنها برای حل این موضوع نیاز به متحدانی در آنسوی این دشمن هراس‌انگیز داشتند. آنها دریافتند که مسلمانان در میان خود دارای فرق مختلف مذهبی می باشند.

آنسوی قلمرو دولت عثمانی، دو دولت پدید آمده بودند که با عثمانیان هم‌زبان و هم‌کیش بودند. دولت قاراقویونلوها به مرکزیت تبریز تمایلات شیعی

داشت و در جهت شرق در نبود اقتدار سابق تیموریان در حال توسعه ارضی بود. این دولت علیرغم تمایلات شیعی، روابط خوبی با عثمانیان داشت، در حالیکه دولت سنی‌مذهب آق‌قویونلو به مرکزیت دیاربکر که به مرزهای عثمانی نزدیکتر بود، به دلیل احساس خطر از سوی همسایه غربی خود -که هر روز در حال قدرتمندتر شدن و هضم دولتهای کوچک آناتولی در عین پیشروی در اروپا بود- دارای استعداد بیشتری برای همرایی با مسیحیان بود. مخصوصاً دولتین ونیز و ترابزون که در مواجهه مستقیمتر با تهدید عثمانی روبرو بودند به اوزون‌حسن حاکم آق‌قویونلو نزدیک شدند.[۱] اینکار نفوذ ونیزیان را در دربار اوزون‌حسن و اخلاف نسبی و سببی او تا حدودی تضمین ساخت.

به زودی آق‌قویونلوها دولت قاراقویونلوها را برانداختند و پایتخت خود را به تبریز که در دهه‌های اخیر -علیرغم حملات بنیان‌برافکن مغولان و تیمور- چیزی از بزرگی و احتشام خود را از دست نداده و حتی ترقی کرده بود انتقال دادند. به این ترتیب آق‌قویونلوها حاکم تمامی متصرفات دولت ساقط شده نیز

۱- وصلت اوزون حسن با امپراطوری ترابزون به دلیل مناسبات بین‌المللی ملتهب آن عصر –ناشی از پیشرویهای سلطان محمد فاتح در اروپا- به تدریج دارای تبعاتی بسیار فراتر از آنچه امیر آق‌قویونلو و امپراطور ترابزون برای آن قائل بودند گردید. حضور شاهدخت مسیحی در دربار امیر آق‌قویونلو بهانه دندانگیری برای تبلیغات سیاستمداران اروپایی به ویژه جمهوری ونیز در توجیه جایگاه محوری پادشاهی مسلمان در تحرکات صلیبی اروپا گشت. نسبت سلسله صفویه به این امپراطوری مسیحی به دلیل ازدواج «مارتا» دختر اوزون حسن و دسپیناخاتون و نوه امپراطور ترابزون با شیخ حیدر صفوی که شاه اسماعیل بنیانگذار این سلسله را بدین ترتیب در زمره زاد و رود امپراطوران بیزانسی (از طریق خاندان کومننوس) درمیآورد، در استمرار رویاهای سیاسی اروپا موثر بوده است. دولت صفویه از تجربه اوزون حسن- اروپا در اشتراک مساعی علیه دولت عثمانی به صورتی گسترده بهره مند شد و سیاست مزبور کمابیش بصورت سنتی جاافتاده در سیاست خارجی دولتهای ایران حداقل تا مرتفع شدن تهدید دولت عثمانی در دوران معاصر درآمد. امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، نتیجه، صص ۱۴۳-۱۴۵

گردیدند. دولت ونیز با عزم بیشتر و طرحهای مختلف به کمک دولت اوزون‌حسن می‌شتافت و بدین ترتیب به کمک هم مشکلات عدیده‌ای بر سر راه پیشروی عثمانی به اروپا بوجود می‌آوردند.

سال ۱۴۷۳ میلادی: غرب نخستین میوه طرح و اقدامات هرچند نامنسجم خود در راستای حل مساله شرق در شرق و توسط خود شرق را برداشت کرد. اوزون‌حسن پادشاه دولت آق‌قویونلو در اوتلوق‌بئلی با سلطان محمد فاتح رو در روی آمد. اوزون‌حسن قصد داشت با استفاده از همسویی و اهداف مشترکی که با اروپاییان داشت به آرزوهای جهانگیری خود جامه عمل بپوشاند. دولت ونیز نیز قول حمله دریایی به بنادر ساحلی عثمانی در کرانه دریای مدیترانه را داده بود (این کار عملی نشد).[viii] در این جنگ که در محل اوتلوق‌بئلی واقع در نزدیکی ارزینجان بوقوع پیوست، اوزون‌حسن شکست سنگینی خورد. اما شکست اوزون‌حسن نیز برای غرب فی‌نفسه یک پیروزی بود. با شکست اوزون‌حسن، با اینکه دولت آق‌قویونلو از هم نپاشید لیکن خود اوزون‌حسن و اخلاف او در مسائل مربوط به عثمانی، دیگر با احتیاط و تسامح رفتار کرده و از ایجاد مزاحمت بیشتر برای عثمانی پرهیز کردند. این رویکرد منفعلانه آق‌قویونلوها در اجتناب از ایجاد تنش با عثمانی بعد از نبرد اوتلوق‌بئلی، اروپا را مجبور به یافتن متحد دیگری در همین جغرافیا کرد. هرگونه عاملی که جهت شرق را برای عثمانی به مثابه جهت اصلی درآورد، به آسانی از هم نپاشد، بتواند هزینه های نظامی، اقتصادی، سیاسی و ... این رودررویی‌ها را تامین نماید، هرگونه پیامد آن را بجان بخرد و متوجه ساختار یکپارچه دنیای اسلام باشد.

در این مقطع زمانی دولت صفویه ظاهر شد و با اسقاط دولت آق‌قویونلو وارث آن گردید.[ix]

اسماعیل در روز سه شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲ هجری قمری از مادرش مارتا یا مهد علیا معروف به عالم شاه بیگیم دختر دسپیناخاتون زن مسیحی‌الاصل حسن‌بیک (اوزون‌حسن آق‌قویونلو) در اردبیل به دنیا آمد.[۱] این تفصیل گویای رابطه نسبی موسس سلسله صفوی با سنیان آق‌قویونلو و مسیحیان ترابزون می‌باشد. همانگونه که مشخص است اوزون‌حسن نام دختر خود از زن مسیحی خود را مارتا که یکی نام مسیحی است گذاشته و این دختر به عقد شیخ حیدر پدر موسس صفویه درآمده است.

وقتی اسماعیل پسر شیخ حیدر با شخصیتی ناپخته و فاقد تجربه جنگی و اداری به تشویق طرفداران درگاه اجدادی خود از مخفیگاهش در گیلان بیرون آمده و در جلو جمعی از هواداران درگاه پدری به سوی اردبیل روان شد تنها ۱۳ سال داشت. در دهه‌های پایانی قرن پانزدهم پیروان و هواداران خانقاه صفویان اردبیلی به حدی رسیده بود که ادامه نشستن در خانقاه به طور طبیعی برای آنان سخت شده بود. اغلب هواداران آنها و دلبستگان طریقت صفوی که از توده‌های کوچ‌نشین یا نیمه یکجانشین آذربایجان تا آناتولی مرکزی تشکیل شده و دارای خصائل جنگجویانه، فارغ از پایبندی شدید به اعتقادات مذهبی و خسته و برتافته از ظلم و جور دولتهای عثمانی (مخصوصاً دوره سلطان بایزید) و تا حدودی آق‌قویونلو بودند خواستار تشکّل یابی سیاسی و نظامی مخصوص به خود بودند.

۱- در مورد تولد و اصل و نسب او در صفحه ۳۱۴ کتاب تاریخ تحول ایران عصر صفوی نوشته جمالی ضمن توضیحات مفصل و کافی به منابع متعددی نیز اشاره شده است. از جمله: حبیب السیر ص ۴۳۰، نسخ جهان آرا ص ۲۲۰۰ الف (نسخه خطی برتانیا)، تاریخ جهان آرا ص ۲۶۳، سلسله نسب الصفویه ص ۴۱۲، ایلچی نظام شاه ص ۱۳ الف، لب التواریخ ص ۲۳۹.

به نظر می‌رسد این مظلومیت و تمایلات طوایف مذکور در گرایش شیوخ صوفی به جانب تشیع با ماهیت خاص صوفیانه و غالی نقش داشته است.[1] زیرا، شیوخ صفوی اساساً شیعه مذهب نبوده و احتمالا برای کسب موقعیت استفاده از شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن دوران تظاهر به تشیع نموده و حتی برای همسویی هر چه بیشتر با توده های متمایل به خود برخی از مسائل و متفرقات موجود در عقاید سنتی ترکان آناتولی را در مذهب جدید گنجانیده‌اند.[2] گنجانیده‌اند.[2] روابط نه چندان دوستانه آنان با حکومت قاراقویونلوها که خود شیعه‌مذهب بودند،[3] در مقابل روابط بهتر ایشان با آق‌قویونلوهای سنی‌مذهب گویای خیلی از واقعیتهای مربوط به اساس عقاید و نیات اجداد شاه اسماعیل است. اسماعیل اول از جمله سنتهای سیاسی که از جد مادری خود اوزون‌حسن به ارث برد، ستیز با عثمانیان و نزدیکی با اروپا بود که تقریباً در سیاست خارجی این سلسله به صورت اصلی نهادینه درآمد و تضاد منافع این دو خاندان بزرگ حکومتگر همسایه، زمینه تطبیق کامل فرمول سیاسی شرق علیه شرق را در اوج خود فراهم نمود و ستیز مستمر این دو با یکدیگر از مهمترین عوامل فرسودگی شرق اسلامی و تضعیف توانمندیهای آن و نهایتاً سلطه مستقیم یا غیرمستقیم غرب بر تقریباً تمامی سرزمینهای اسلامی در قرون معاصر شد.[4]

۱- ... (در زمان شیخ جنید پدربزرگ شاه اسماعیل) علیرغم تبلیغات تند شیعی جنید –که حتی بوی غالیگری میداد- در دوران آوارگیهایش در آناطولی و شام (تا پیش از آرام گرفتن در دیاربکر) هنوز صفویه تا شیعه‌گری ... که در عهد شاه اسماعیل به ظهور پیوست بسیار فاصله دارد. امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، حکایت حسن علی آق‌قویونلو، ص ۸۳

۲- نک به: یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات عصر صفوی

۳- نک به: پیشین

۴- امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، صص ۱۶-۱۷

موقعی که شاه اسماعیل عازم ولایات شمالی آذربایجان در آن سوی رود ارس گردید، آق‌قویونلوها مدت چند دهه بود که دولت قاراقویونلوها را برانداخته (۱۴۶۸ میلادی) و از تبریز بر تمامی قلمرو اولیه خود و نیز قلمرو دولت ساقط شده حکومت می‌کردند. حاکمان آق‌قویونلو به تدریج به قدرت خانقاه اردبیل به مثابه تهدید نگریسته و به طرق گوناگون سعی در تضعیف و حتی از بین بردن آن داشتند. مخفی شدن اسماعیل نیز مربوط به همین سختگیریها بود. اسماعیل بالاخره در سال ۱۵۰۰ میلادی در دشت شرور–شصت کیلومتری شمالغرب نخجوان- با لشکر الوند میرزا آق‌قویونلو رودررو آمده و آنرا علیرغم برتری کمّی سپاه دشمن درهم کوبید. الوند برای جمع آوری قوا به دیاربکر گریخت. چون می‌دانست که اسماعیل از آنجا مستقیما به سوی قلب امپراتوری‌اش خواهد تاخت.

به سوی چالدران

سال ۱۵۰۱: اسماعیل فرزند شیخ حیدر بعد از انهدام سپاه آق‌قویونلوها در غرب نخجوان، به تبریز پایتخت وارد شد. با تسلط اسماعیل بر تبریز، او وارث دولت برافتاده آق‌قویونلوها -که از طرف مادر با آنها خویشاوندی داشت - و حاکم تمامی متصرفات ایشان گردید. او در سال ۹۰۷ هجری قمری در تبریز بنام جد خود شیخ صفی تاجگذاری نمود. شاه اسماعیل بعد از تاجگذاری مذهب تشیع را مذهب رسمی سراسر کشور اعلام کرد[x] و از آنجا که حداقل دو سوم جمعیت تبریز را سنی‌مذهبان تشکیل می دادند، اینکار او همراه با حرکات خشونت‌آمیز و حتی کشتار و برخی اقداماتِ بسیار شنیع بود.[۱] دلیل این اقدام شاه اسماعیل را اغلب مورخین و محققان تاریخ، تحت عنوان رهایی از سایه خلافت دنیای اسلام مورد ادعای دولت عثمانی ارزیابی کرده‌اند.

در اینجا وجود یا عدم وجود نفوذ غرب و میزان تاثیر القائات آنها در افکار و تصمیمات شاه اسماعیل بسیار مهمی باشد. از سوی دیگر با توجه به روابط خوب عثمانیان با قاراقویونلوهای شیعه‌مذهب آیا نظر برخی از تاریخ‌پژوهان مبنی بر رویارویی صفویه و عثمانی بدلیل تفاوت در عقاید مذهبی چقدر مقرون

۱- نک به: حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، غیاث الدین همام الدین الحسینی، به کوشش محمود دبیر سیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳، عالم آرای شاه اسماعیل و ایران عصر صفوی، سیوری، راجر، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ۱۳۸۵، نادرشاه افشار، تالیف و تدوین: لاکهارت و دکتر غلامرضا افشارنادری

به حقیقت است؟ به عبارت دیگر علل واقعی جنگ چالدران چه بوده است؟ شاه اسماعیل که از هر نظر از سرزمینهای ترکمانان آق‌قویونلو در آذربایجان (از سواحل خزر) تا اعماق آناتولی تغذیه میشد،[۱] برای کسب موقعیت بهتر و احراز از رویارویی با عثمانی،[۲] رو به سوی شرق نهاده و در عرض چندین سال تمامی عراق عجم و فارس (۱۵۰۳)، یزد (۱۵۰۴)، الحاق دیاربکر (۱۵۰۵)، عراق عرب (۱۵۰۸) شیروان (۱۵۰۹) و خراسان (۱۵۱۰) را ضمیمه قلمرو خود نمود.

در این سالها سلیم کوچکترین پسر بایزید -یازدهمین سلطان عثمانی- والی و حاکم ایالت ترابزون بود. او با حمایت یئنی‌چریها و در پی یک اقدام کودتامانند پدر خود را از اریکهٔ سلطنت به زیر کشید و در ۲۴ آوریل سال ۱۵۱۲ میلادی (در سن ۴۲ سالگی) بر تخت نشست. بایزید پس از مدتی درگذشت و سلیم برای اطمینان از هرگونه دسیسه، چند تن از اطرافیان و

۱- «شاه اسماعیل از میانشان (ترکان آذربایجان) قزلباشها یعنی سربازان خود را برگزید و به یاری ایشان به سلطنت رسید و در دوره صفویه طوایف ترک آذربایجان مهمترین و در حقیقت یگانه عامل نظامی بودند.» نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. جلد اول. ص ۱۷

«سر این طریقت در اردبیل آذربایجان و بدنش در آناتولی بوده است. ... حیدر برای بدست آوردن قدرت مستقل و مکانی امن- که به ایران و ماوراء قفقاز و عثمانی نزدیک و سهل‌الوصول باشد- جهت گسترش اهداف سیاسی- مذهبی‌اش به فکر تبلیغات برون‌مرزی افتاد و برای رسیدن به آن خلفا و نمایندگان خود را به اطراف گسیل داشت. تبلیغات شیخ حیدر در آذربایجان و آناتولی باعث شد که او مجبور به حرکت انقلابی گردد و جلوگیری از آن حتی به خواست او نیز ممکن نبود. زیرا بطور معمول صوفیان آناتولی با اعتقادات عمیق خود به آیین محمدی و با وابستگی به شیوخ طریقت، انتظار انجام کارهای بزرگتری را از آنها داشتند. اساساً اکثر این مریدان از طبقات فقیر و محروم آناتولی بودند ...» سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، ص: ۱۷

۲- شاه اسماعیل در آغاز کار موضع متعادلی را نسبت به دولت عثمانی اتخاذ کرده و به این دلیل که عثمانیان از قدرت برتری برخوردار بودند، با آنان مدارا می نمود. *Cin, Barış: Türkiye- İran siyasi ilişkileri (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), IQ kültür sanat yayıncılık, İstanbul,* ۲۰۰۷ (تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد این اثر هنوز به فارسی ترجمه نشده است.)

نزدیکان خود از جمله دو برادر خود را به دیار باقی فرستاد. سلطان سلیم بدلیل همین حرکات و رفتارها و خوی بیرحمی که داشت لقب «یاووز» (در ترکی به معنی تیز و برنده) گرفته بود. او در دوران حکومت خود هفت وزیر را سر برید. وزرای او به محض منصوب شدن، وصیت‌نامه خویش را تنظیم می‌کردند. به همین خاطر «وزیرِ سلطان شوی» یکی از نفرین‌های آن زمان بود. فوسکولو، جهانگرد ونیزی وی را خونخوار و کشورگشا توصیف می‌کند.

در همین سال‌ها (پس از مرگ سلطان بایزید)، پسر عموی سلیم بنام بایزید دوم ادعای خلافت کرد. او برای کسب حمایت نظامی و سیاسی به شاه اسماعیل صفوی پناهنده شد. شاه اسماعیل با پناه دادن به پسر عموی مدعی در واقع عدم مشروعیت سلطنت سلیم از نظر خود و عدم وجود نیت تمکین در مقابل سلطان عثمانی را ابراز داشت. شاه اسماعیل در مقابل تقاضای سلیم برای تحویل او، استرداد پناهنده را خلاف جوانمردی دانست.

همزمان با این تحولات، شاه‌قلی، خلیفه شاه اسماعیل و رئیس ایل تکلّو (تَکه لی) در آسیای صغیر قیام کرده و هزاران تن از مردم منطقه را قتل‌عام و اموال آنان را غارت کرد.[۱] محمدخان استاجلو حاکم دیاربکر از دیگر خلیفه‌های شاه اسماعیل نیز با فرستادن نامه تهدیدآمیز و یک قبضه شمشیر و یک دست لباس زنانه سلطان سلیم را ترغیب به جنگ کرد.

این روند بالاخص بعد از شکست دادن شیبک خان -متحد عثمانی- و سر بریدن او در سال ۱۵۱۰ میلادی در حوالی رود جیحون از سوی شاه اسماعیل

۱- نک به: یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات عصر صفوی

تشدید شده بود. در این موقع، مورخ مشهور عثمانی خواجه سعدالدین، شاه اسماعیل را «پلید» و مریدانش را «اتراک بی‌ادراک» خوانده بود.[۱]

اسماعیل علیرغم اینکه ظاهراً حاضر به رویارویی نظامی با عثمانی نبود، لیکن اصرار او بر اقدامات خاصی، از جمله سر بریدن شیبک‌خان، تحریک شیعیان عثمانی و ناراضیان ایالات مرزی آن دولت به شورش و ایجاد مزاحمت علیه عوامل دولت عثمانی و ... از سویی و خوشبین نبودن سلطان سلیم نسبت به خاندان صوفیه حتی قبل از کسب مسند سلطنت از سوی دیگر، جنگ را غیرقابل‌اجتناب نمود. ابتدا به دستور سلطان سلیم هزاران نفر از طرفداران صفویان در شرق و مرکز آناتولی به سوی ایران رانده شدند. سلطان سلیم سپس

۱- «باشینا تاج آلدی چیخدی اول پلید ایتدی بی ادراک اتراکی مرید.» ن ک: سعدالدین محمد افندی بن حسن جان(خواجه محمد سعدالدین افندی)، تاج التواریخ (استانبول، ۱۲۷۹ ق.)

کمال پاشازاده نیز سخنان توهین آمیزی درباره شاه اسماعیل و مریدانش، مخصوصا در گزاش قیام شاه قلی آورد. وی می‌نویسد: هنگامی که شاه اسماعیل گمراه مانند جغدی در گوشه ای از ولایت گیلان نشسته بود، از آشفتگی زمان بیک‌های بایندری استفاده نموده به آناتولی آمد و به خلفا و دوستداران خود پیغام فرستاد و طایفه تکلو (تکه لی) و افراد خودخواه و فرصت‌طلب را جمع نمود. این افراد در نزد او تقرب و تقدم یافتند و در بین قزلباش‌ها به مردانگی و رفاقت مشهور شدند. افراد بیکار و بیعار در نزد او فرمانده تومان شده و عزت و حرمتی به دست آوردند. کسانی که این را شنیدند، مزرعه خود را فروخته و خانه و کاشانه خود را خراب کرده و رفتند. اگر افراد مفید دیگری از این طایفه وجود داشتند، به فکر انتقام افتادند. *Paşazade, Kemal: Tevarih al Osman;* ۸ – ۲۹

علاوه بر این، رساله ها و فتواهایی در رد آیین قزلباش‌ها و کفر و ارتداد آنها نوشته شد. از جمله، «رساله صور فتاوی فی حق روافض عجم» است که مشتمل است بر فتواهای شیخ عبدالله بن حسین معروف به سویدی- شیخ الاسلام عصر سطان محمود و معاصر با نادرشاه که بعدها در «انجمن دینی نجف» به عنوان وکیل و نماینده نادر تعیین شده بود. این قبیل رساله‌ها، نقش تحریک‌کنندگی علمای مذهبی عثمانی را در ایجاد تنش بین ایران و عثمانی نشان می‌دهد. «قزلباش ها قرآن را در تنور میسوزانند و ... می آلایند و آن را لگدکوب می‌کنند و از هیچ گونه اهانتی ... دریغ نمی‌کنند.» شروانی، حسین بن عبدالله: «الاحکام الدینیه فی تکفیر قزلباش»، به اهتمام رسول جعفریان، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۷۶، ص ۵۲۵.

دستور نابودی پیروان اهل تشیع طرفدار صفویه در آناتولی را که به نظر او از مذهب حقیقی دورافتاده بودند را صادر کرد. به این ترتیب حدود دهها هزار نفر کشته شدند و او برای جنگ قریب‌الوقوع از پشت سر خود نیز آسوده‌خاطر شد. او می‌دانست که شاه اسماعیل نمی‌تواند نیروی چندانی فراهم آورد، چرا که تنها ۱۳ سال از تاسیس دولت او می‌گذشت و به سبب تحمیل مذهب، موجبات نفرت و غضب بخشی از مردم را فراهم ساخته بود و از این‌رو، وی اصولاً به غیر از ارتشیان خود به هیچ‌کس اعتماد نداشت، سلطان سلیم همچنین می‌دانست که ارتش ایران سلاح گرم ندارد، ساختاری عشایری دارد که بیشتر آنها را سواره‌نظام تشکیل می‌دهند، بنابراین با خیالی آسوده در روزهای نخستین سال ۱۵۱۴ میلادی یعنی زمستان ۹۱۱ قمری فرمان لشکرکشی را صادر و به تمامی ایالات تحت حاکمیت خویش ابلاغ کرد.

سپاه سلطان در یئنی‌شهر با سپاهیان ارسالی از سایر ایالتهای آناتولی تحت‌امرش تقویت شده، موجودی آن به حدود یکصد و چهل هزار نفر رسید. سلطان سلیم به شاه اسماعیل نامه‌ای نوشته و او را به تمکین و در غیر اینصورت آماده شدن برای کارزار دعوت کرد. وقتی به حدود مرزهای قلمرو صفویان رسید هنوز خبری از سپاه صفوی، طلایه‌داران آن و یا حتی قوای ایالات مرزی نبود. سلطان سلیم حدود چهل هزار نفر از موجودی سپاه را برای پاسداری از عقبه خود در مقابل شورشهای احتمالی اهالی محل و تامین و ارسال آذوقه، در بین راه قیصریه و سیواس مامور نموده و راه خود را در داخل قلمرو صفویه ادامه داد. سلطان سلیم در طول مسیر با شاه اسماعیل مکاتبه نموده و برای تهییج او به جنگ، لحنی به دور از آداب سیاسی بکار می‌برد.

ظاهراً شاه اسماعیل وقتی متوجه قصد سلطان عثمانی شده بوده است که قوای عثمانی وارد حدود قلمرو او گردیده بود، درحالیکه او در این زمان در همدان بود. شاه اسماعیل بلافاصله بعد از کسب اطلاع از نزدیک شدن سپاه عثمانی به سرعت رو به سوی تبریز نهاده، دستور بسیج سپاه را به ایالات تحت حاکمیت خود داده و

برای جبران این دیرکرد در اقدام به دفاع، دستور تجمّع نیروهای ارسالی از ولایات را در عمق قلمرو خود و نزدیکی تبریز داد. در محل یاسسی‌چمن (چمنزار هموار) در ارزینجان، جاسوسان عثمانی اخباری مبنی بر اجتناب شاه اسماعیل از جنگ و فراخوانی حکام ایالات غربی قلمرو خود با تمامی پتانسیل نظامیشان به تبریز و تخلیه و تخریب مسیر ارزینجان تا تبریز، آتش زدن علوفه، از بین بردن آذوقه و خشکاندن چاههای آب دریافت کرد.[۱] این به معنی سرگردانی و پرسه‌زدن بیهوده سپاه عثمانی در داخل قلمرو دشمن بود، مگر اینکه پایتخت آنها را هدف بگیرد که در این صورت نیز تضمینی به انهدام قوای دشمن وجود نداشت. او برای تهییج شاه به رویارویی، نامه‌ای تمسخرآمیز به او نوشت و در این نامه او را –در صورتیکه جرأت مبارزه را در خود نمی بیند- به اتخاذ سلوک نیاکان خود و تمکّن در خانقاه فراخواند. شاه نیز پاسخی با همان لحن به همراه تریاک و اسباب آن به او فرستاد. سلطان تبریز را هدف گرفت و در حالیکه در حین پیشروی با چند مورد نارضایتی یئنی‌چریها مواجه شد و ممکن بود قبل از مواجهه با دشمن در اثر طغیان این نارضایتیها به دردسر افتد، به نامه‌نگاری با شاه ادامه داد. شاه در عین اینکه از رویارویی با سلطان پرهیز می‌کرد لیکن نامه‌های او نشانی از میل به نرمش و مصالحه نداشت.

بعد از ماهها راهپیمایی بالاخره با نزدیک شدن سپاه عثمانی به پایتخت صفویه خبر رسید که جلوداران سپاه قزلباشان در خوی و حوالی آن دیده شده است. این خبر موجب مسرت سلطان گردید.

بالاخره سپاه عثمانی در عصر روز ۲۲ اوت سال ۱۵۱۴ میلادی به بالای تپه‌های غربی دشت چالدران رسید. در حالیکه سپاه قزلباش پیشتر در بلندیهای شرق دشت موضع گرفته بودند. برخی از منابع عثمانی از حضور قزلباشان با ساز و برگ منظمتر

۱- «... چرا که از ترجان تا مملکت خوی و سلماس مطلقاً خالی از آثار زرع و ضرع شده بود و در آن یکماهه راه به هیچ محل آبادانی و هیچ مسکنی مسکون به افراد انسانی نبود.» سلیم نامه، ص ۸۱ ب

و مرغوبتری در میدان جنگ و در برخی موارد به همراه همسران و جواهرات و اشیای ذیقیمت خود خبر داده‌اند. لیکن از آنجا که این زنان در جنگ حضور داشته‌اند نظر آن دسته از مورخان که قصد آنها را شرکت در نبرد عنوان کرده‌اند قابل قبول به نظر می‌رسد.[۱] تأکید بر مرغوبیت ساز و برگ جنگی قزلباشان نیز از سوی برخی از منابع عثمانی، می‌تواند بیشتر برای کاهش و در سایه قرار دادنِ تأثیر توپهای ارتش عثمانی بوده باشد. قدر مسلّم آنکه، قوای ایران، از نظر تعداد نسبت به قوای عثمانی چند برابر کمتر بوده‌اند و این بدلیل کسب اطلاع دیرهنگام شاه اسماعیل از لشکرکشی سلطان سلیم و حضور بخش قابل توجهی از قوای قزلباش در شرق کشور در آن تاریخ بوده و همچنین سهل‌انگاری برخی از حکام ولایات در بسیج و ارسال نیرو به مرکز مزید بر علت بوده است.

با پدیدار شدن سپاه عثمانی در تپه‌های روبرو، خان‌محمداستاجلو به شاه پیشنهاد کرد بدون فوت وقت به سپاه خستهٔ عثمانی حمله کنند، لیکن این پیشنهاد او با مخالفت دورموش‌خان (یا دورمیش خان) و سپس خود شاه مواجه گردید.[xi] در طرف دیگر نیز سلطان عثمانی شورای جنگ را تشکیل داده و نظر بزرگان سپاه را در مورد اینکه آیا صبح روز بعد به حمله بپردازند یا یکروز (علاوه بر همان شب و شب فردا) به سپاه استراحت بدهند جویا شد. نظر اکثر آنها مبنی بر حمله فردا مورد موافقت سلطان قرار گرفت.

۱- در برخی از منابع به حضور زنان بدون اطلاع همسرانشان در جنگ اشاره شده است. به موضوع به اسارت برده شدن تاجلوبیگیم حتی در منابع هوادار صفویه نیز اشاره شده است. تاجلو بیگیم ظاهرا بعد از دادن فدیه بطور مخفیانه از لشکر عثمانی گریخته و به نزد اسماعیل بازمیگردد. ن ک: یوسف جمالی، محمد کریم: تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، ص ۵۰۵.

یکی از مورخان ایتالیائی به نام ساگردو (*Sagerdo*) در کتاب «تاریخ امپراطوری عثمانی» در این باره می‌نویسد : ... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان به میدان جنگ آمده بودند تا در سرنوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرأت و دلیری و میهن پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد با تشریفات نظامی آنان را به خاک سپارند.

صبح روز بعد هر دو سپاه روبروی هم صف کشیدند. سلطان سلیم منتظر حملهٔ قزلباشان ماند تا بتواند از توپهای خود استفاده کند. قزلباشان حمله کردند ولی با سرعت غیرمنتظره‌ای قوای عثمانیِ به صف کشیده در مقابل توپها را دور زده، با غافلگیر کردن توپخانه عثمانی، تعداد زیادی از توپها را از کار انداختند. بنا به نقشهٔ جنگی شاه اسماعیل، در این هنگام قوای تحت فرماندهی خان‌محمد استاجلو می‌بایست از جناح دیگر حمله می‌کردند، لیکن تأخیر آنها در حمله، تاثیر موفقیت اولیه صفویان را از بین برد و با یورش قراولان خاصهٔ سلطان سلیم به قوای پیشتاز ایران –که قلب سپاهیان دشمن را تار و مار و پریشان کرده بودند- شکست در سپاه ایران افتاد. شاه اسماعیل با عده‌ای از قورچیان محصور افتاد. در این اثناء اسب شاه در گِل غلطید و دسته‌ای از عثمانیان به سوی او حمله بردند. قورچیان اطراف شاه به شدت به دفاع از شاه خود برخاستند. یکی از مقرّبان و فداییان شاه بنام سلطانعلی میرزا که شباهت بسیاری به او داشت و مثل او لباس پوشیده بود، پیش دویده و خود را «شاه» معرفی نموده و تسلیم عساکر عثمانی کرد. یکی از مهتران ایرانی به نام خضرآقا معروف به «آت‌چکن» اسب دیگری به شاه رسانیده و بدین ترتیب قزلباشان او را از آن هنگامه بیرون بردند. علائم اضمحلال در سپاه قزلباش به سرعت خود را نمایان ساخت و بزرگان لشکری و دینی، شاه اسماعیل را با اصرار و قسم دادن به قرآن، به عقب‌نشینی اقناع کردند.

قزلباشان علیرغم جانفشانیها و فداکاریها و شجاعتهای بسیار -که مورد تحسین مورخان منصف عثمانی نیز بوده است- شکست سنگینی را متحمل شدند. اکثریت سپاه به علاوه تعداد زیادی از فرماندهان و صاحبان مناصب در جهنم چالدران کشته شدند. شاه اسماعیل به اتفاق اندک نیروی باقیمانده، میدان جنگ را به مقصد اعماق قلمروی تحت حاکمیت خود ترک نمود. خیمه و خرگاه سپاه قزلباش و حرم شاهی

که بهروزه خانم زن یا سئوگیلی شاه اسماعیل نیز در یمان آنان بود به دست عثمانیان افتاد.[۱]

سلطان سلیم -احتمالاً بدلیل نگرانی از وجود حیله‌ای در عقب‌نشینی ناگهانی شاه اسماعیل- از تعقیب بلافاصله شاه اسماعیل پرهیز نمود و سه روز بعد به سوی تبریز حرکت کرد. سلطان سلیم در ۶ سپتامبر ۱۵۱۴ وارد تبریز شد.

فتح تبریز بدلیل فرار هستهٔ مرکزی دولت صفوی و رهایی از انهدام کامل چندان برای سپاه عثمانی مسرت‌بخش نبود. سلطان سلیم تنها بعد از هشت روز و جمع‌آوری و اعزام عدهٔ کثیری از هنرمندان، صنعتگران، زرگران، قالی بافان، صحافان، جمعی از تجار سرشناس و ... شهر تبریز به اسلامبول[۲]، این شهر

۱- در برخی منابع، از تاجلوبیگم به جای بهروزه خانم نام برده شده است. شاه اسماعیل در فراق یار به اسارت برده شده اشعاری نیز دارد:

... فرقتین چکدیم، نگارا وصل رخسارین گرک خسته حالیم دلبرا، لعل شکر بارین گرک

باخمارام گول یوزونه، حوسنون وار ایکن ای پری نئلیرم من نرگیسی، او(ل) چشم بیمارین گرک ...

دیوان شاه اسماعیل اول. ص ۴۵.

۲- به نقش این صنعتگران -و نیز عناصر کاردان که در سالهای متعاقب این جنگ به پایتخت عثمانی مهاجرت کردند- در رونق‌یابی و بازسازی شهر اسلامبول که کمی بیش از نیم قرن از فتح آن می‌گذشت و تازه یک زلزله خوفناک (۱۵۰۹ میلادی) را پشت سر گذاشته بود، تقریباً پرداخته نشده است. درحالیکه در منابع ترکی و اروپایی نیز به تخلیه این شهر بعد از فتح از کاردانان رومی پرداخته شده و علیرغم تدابیر و اقدامات گوناگون سلاطین عثمانی، شهر دچار نوعی رخوت و کمبود عناصر کاردان بوده است. این مورد درباره اصفهان نیز صدق می کند. در حقیقت شهر تبریز به این دو شهر خدمات ذیقیمتی ارائه نموده ولی متقابلاً مخصوصاً از اصفهان چیزی دریافت نکرده است. در کتاب «اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی» اثر سیدآقا عون‌اللهی به این موضوع به تفصیل پرداخته شده و به نقل از منابع روسی، فارسی، عربی و ترکی آمده است که تبریز در چند مرحله از جمله بعد از جنگهای طولانی و خونین قزلباشان و عثمانیان، متعاقب انتقال پایتخت به قزوین بعد از انعقاد معاهده آماسیا در سال ۱۵۵۵ میلادی و نیز در پی جنگهای خردکننده دهه های پایانی قرن شانزدهم تخریب شده و متحمل صدمات بسیار گردید. مردم آن مخصوصاً اعیان و صنعتگران شهر چند بار -در برخی موارد به فرمان یا خواست شاهان صفوی- مجبور به مهاجرت به شهرهای شرقی‌تر مثل قزوین،

وسوسه‌برانگیز و به قولی بزرگتر از اسلامبول آنروز را تخلیه کرده و عازم شمال ارس گردید.[۱]

نگرانی سلطان سلیم از بسیج دوباره نیرو توسط شاه جوان صفوی و یورش ناگهانی او، نگرانی از احتمال آشنایی و گرایش سربازان سپاه یئنی‌چری به آیین تشیّع صفویان که علائم و شواهدی نیز مبنی بر آن دریافت داشته بود،[۲] همچنین انهدام منابع آذوقه در شهر و اطراف آن توسط قوای شاه اسماعیل را از دلایل تخلیه شهر از سوی عثمانیان نوشته‌اند. لیکن سلطان عثمانی قصد داشته است که با سپری نمودن زمستانِ پیش‌رو در منطقه معتدلتر -و دارای آذوقه کافی- قره‌باغ در بهار سال آینده دوباره به بقیه قلمرو صفویه در عراق‌عجم، فارس و غیره لشکرکشی کرده، شاه و بقایای قزلباشان را از بن نابود کند.[۳] اما یئنی‌چریها باز سر ناسازگاری گذاشته و سلطان را مجبور به عقب‌نشینی به داخل قلمرو عثمانی کردند. بدین‌ترتیب سپاه عثمانی از طریق نخجوان، ایروان، قارس و ارزروم تا آماسیا عقب نشسته و با فرا رسیدن زمستان در آنجا اتراق نمود. زیرا سلطان سلیم هنوز از قصد خود مبنی بر یورش دوباره به قلمرو صفویان و یکسره ساختن کار آنان منصرف

اصفهان و ... شده و جلای وطن نمودند. خیلی از این مهاجران -مخصوصاً آنها که به اصفهان و استانبول رفتند- بعد از بهبود اوضاع و بازگشت آرامش به دیار سابق برنگشتند. همچنین در زمان شاه عباس کبیر نیز عده کثیری از هنرمندان، صنعتگران و تجار این شهر به اصفهان کوچ داده شدند. ن ک: عون اللهی، سیدآقا: «اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی»، صص ۱۹۹-۱۷۸ و ص ۲۴۴

۱- نک به استانبول و فتح آن، صص ۱۱۸-۱۱۴ و نیز «اورتا عصرلرده تبریز شهرینین تاریخی» صص ۳-۲۰۱

۲- در ص ۲۸۹ تاریخ عثمانی و تاریخ انقلاب اسلام ص ۱۱۸ عریضه یئنی‌چریها به سلطان سلیم در احتراز از جنگ با ایرانیان آورده شده است. این عریضه به آشکار گویای عدم اقناع یئنی‌چریها به جنگ با همکیشان خود است.

۳- تاریخ عثمانی، ص ۲۸۹

نگشته و تا اواخر زمستان همانسال در این تصمیم باقی بود، لیکن هیچگاه اینکار عملی نشد.[۱]

موقعیت زمانی و مکانی چالدران نشان از آن دارد که شاه جوان ایران سرخوش از پیروزی‌های به دست آمده در برابر حریفانی نه چندان قدر، در جنگ با سلطان عثمانی دچار اشتباه استراتژیک شده است.[۲] این‌که شاه اسماعیل و اطرافیان وی، علیرغم آگاهی از وجود توپ و قدرت مخرّب آن، چگونه حاضر شده‌اند وارد چنین خصومت منتهی به جنگ شوند همچنان جای سوال دارد.[xi i] زیرا یکی از دلایل اصلی شکست جد مادری شاه اسماعیل یعنی اوزون‌حسن آق‌قویونلو در اوتلوق‌بئلی ارزنجان (۱۴۷۳ میلادی) نیز نداشتن توپ بوده و در آن تاریخ بیش از چهل سال از این واقعه می گذشت.

جنگ چالدران روی داد و نتیجه آن هر چند شکست ایران بود، اما در ادامه، تبدیل به یک جنگ درون‌دینی شد که علاوه بر ضایعات بسیاری که به ایران تحمیل کرد، قدرت عثمانی را نیز در درازمدت تحلیل برد.

در ۲۰۰ سال بعد، عثمانی در جنگ‌های متعدد خود با ایران پیروزی چندانی به دست نیاورد و سپاهیان قدرتمند و مجهز آنها که از طرف سلاطینی چون سلیمان قانونی ـ همزمان با تهماسب صفوی ـ راهی ایران می‌شدند در برابر سیاست

۱- سرکشیهای یئنی چریها بالاخره موجب گردید تا سلیم از حمله دوباره به ایران صرف نظر کند. سلطان سلیم اگرچه عوامل و محرکان آنها را کیفر سختی داد لیکن با رسیدن بهار به استانبول بازگشت. در ۲۲ سپتامبر ۱۵۲۰ (۹۲۶ ه. ق.) در حالی که نقشه لشکرکشی به جزیره رودوس را در سر می‌پروراند، به مرض طاعون درگذشت.

۲- نامه‌هایی که سلطان سلیم برای شاه اسماعیل می‌نویسد به همراه تهیه مقدمات و تمهیدات لازم در این زمینه نشان از آن دارد که سلطان سلیم با اهداف و برنامه‌ای خاص به جنگ آمده است در حالی که مورخان ایرانی دوره صفویه و حتی نویسندگان معاصر از برنامه دولت صفوی که وارد این جنگ شد خبری نمی‌دهند. نگارنده

زمین‌سوخته ایرانی‌ها و جنگ و گریز سپاهیان صفوی، راهی جز عقب‌نشینی نداشتند.

ادامه چالدران را می‌توان تا زمان قاجاریه دید که با پیمان‌هایی چون ارزنةالروم اول و دوم همچنان سایه خود را بر روابط دو طرف حفظ کرده بود.

در پایان باید گفت آنچه در چالدران روی داد، نه یک جنگ که یک تحول عمده در آستانه وقوع تحولات بزرگ جهانی بود. جنگ چالدران جغرافیای فعلی ایران را رقم زد و تاریخ بعد از خود را تحت‌الشعاع کامل خود قرار داد.

نتایج مستقیم جنگ چالدران

بدین ترتیب دولت تازه تاسیس صفوی از فروپاشی کامل رهایی یافت، ولی دست صفویان از قسمت عمدهٔ سرزمینهایی که با فروپاشی دولت آق‌قویونلوها تحت حاکمیت آنان درآمده و از نظر نیروی انسانی و نظامی در تاسیس دولت نقش اصلی را داشته و به نوعی متضمن بقای آن بود قطع شد.[xiii] شاه اسماعیل که این زمان در هیچ جنگی شکست نخورده و همواره در مقام پیروز و فاتح بود، از دورن نیز فرو ریخت. شکست مهلک چالدران باعث شد وجهه الوهیت مرشد کامل و شاه به شدت آسیب ببیند و به تعبیری از چشم مردم بیافتد و وجوه بی‌تجربگی، خشونت، فقدان فضائل اخلاقی و ... او نمود بیشتری یابد. شاه اسماعیل باقی عمر خود را ماتم گرفت و لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه به سر نهاد و دستور داد عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه به سر بستند.[۱] در ترویج مذهب شیعه نیز از سخت‌گیری و خشونت پرهیز نمود و به امرای خود دستور داد که خلائق را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند. پس از آن هیاتی را به همراه هدایای گران‌بها و نامه‌ای دوستانه نزد سلطان سلیم فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و همسرش بهروزه‌خانم را بازستانند. لیکن این پیروزی و وقایع حاشیه‌ای این لشکرکشی –مثل نبرد

---

[۱]- یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات عصر صفوی، ص ۵۱۴

سرسختانه ایرانیان قزلباش و اقدامات سرکشانه یئنی‌چریها- باعث شد تا سلطان سلیم نیز در رفتار خشن خود جری‌تر شود. او به درخواستهای شاه اسماعیل اعتنایی نکرد.

شاه جوان دولت تازه‌تاسیس صفوی علیرغم اینکه بلافاصله در یکی دو سال متعاقب جنگ، دست استمداد و همکاری به سوی دول مسیحی اروپا با هدف جنگ و انهدام عثمانی دراز کرد،[۱] لیکن از رویارویی با دشمن غربی پرهیز نمود و حتی در رفتار با سنیانِ قلمرو خود تسامح پیشه کرد. او رفته‌رفته بسیار افسرده و منزوی گردیده، به شب‌نشینی و انواع کارهای فاسد روی آورد و به اداره امور مملکتی بی‌توجه شد، تا اینکه در سن ۳۸ سالگی بر اثر بیماری وفات نمود.[۲]

---

۱. از جمله نامه هایی که شاه اسماعیل پس از شکست در چالدران به روسای ممالک اروپایی نوشت، نامه ایست که در ماه شوال ۹۲۹ ه. به کارل پنجم معروف به شارلکن امپراطور آلمان بزبان لاتینی نگاشته و بوسیله فرر پطرس نامی که از جانب پادشاه مجارستان به دربار ایران آمده بود، فرستاده است. ترجمه فارسی این نامه اسماعیل چنین است: «...اگر به خواست خدا این نامه بدست شما رسید خواهید دانست که فرر پطرس از طرف پادشاه مجارستان با نامه ای نزد ما آمد و ما نامه آن پادشاه را با مسرت خاطر خواندیم و اکنون فرر پطرس مذکور را حامل این نامه می سازیم و امیدواریم که وصول آن مایه خرسندی شما گردد. از شما با اصرار تمام انتظار داریم که در خواهشهای من دقت کنید. ما باید در ماه آوریل باهم از دو جانب بر دشمن مشترک خویش عثمانی حمله کنیم. ... بنابراین لازمست که زودتر اقدام به تهیه سپاه کنید و امیدوارم که برای تحریک و تحریض شما به نوشتن نامه ای دیگر نیاز نباشد. چه مسافت دور است و فرستادن نامه دشوار. مخصوصاً که سلطان عثمانی دریاها را در تصرف دارد و فرستادن سفیران دیگر برای ما میسر نیست. ...» البته نامه شاه اسماعیل دو سال بعد به بدست امپراطور آلمان رسید و کارل جوابی برای آن نوشت درحالیکه شاه متجاوز از یکسال پیش درگذشته بود. فلسفی، نصرالله: سیاست خارجی ایران در عهد صفوی، صص ۲۸۸-۲۸۹

۲- شاه اسماعیل چهار سال بعد از مرگ سلطان سلیم، به سال ۹۳۰ هجری قمری (۱۵۲۴ میلادی) در اثر بیماری ناشی از خونریزی معده و کلیه - در اثر افراط در شادنوشی و شادخواری- در منطقه سایین‌گدیگی (واقع در مابین سراب و اردبیل) درگذشت.

این شکست تبعات بسیاری در پی داشت. از جمله موجب شد بخش بزرگی از نیروی انسانی باکفایت در امور نظامی تلف شود، بخشی از فضلا، صنعتگران و تاجران دست اول سرزمینهای تحت حاکمیت صفویان مخصوصاً از آذربایجان به کشور عثمانی کوچ کنند، حملات ایذائی عثمانیان به سرزمینهای مسلمان‌نشین شرق خود آغاز شود و پرتغالیها جرات حمله و اشغال دوباره جزایر و بنادر جنوب را پیدا کنند. (پرتغالیها قبل از جنگ چالدران موفق به کسب امتیازاتی از شاه اسماعیل صفوی شده بودند[۱]) از بین رفتن وجهه الوهیت و مرشد کامل شاه در نزد آمران قزلباش و مصادر دولتی، همچنین باعث بوجود آمدن نوعی دست‌کم‌گرفتن اوامر شاهانه و رقابت و اختلاف در میان روسای قبایل و طوایفی که در تاسیس دولت نقش مستقیم داشتند، فرماندهان سپاه و حکام ولایات و ایالات، رواج فساد، مشروب‌خواری و ... در میان مردم گردید که با تشدید این روند در دوره شاهان بعدی مخصوصاً در زمان شاه عباس کبیر دولت به شرق میل کرده و تغییر مرکزیت جغرافیایی نیز به نوبه خود امکان مشارکت عناصر کاردان اقوام دیگر ایرانی در ساختار نظام را فراهم نمود. با تشدید اختلافات ملی و مذهبی داخلی و شکاف بوجود آمده با همسایگان، بالاخره مملکت دوباره به ورطه انحطاط افتاد. تا جایی که دولت دویست‌وسی‌ساله صفوی در اثر حمله قبایل نامنسجم غلجایی (افغان) و سقوط اصفهان از بین رفت.

میزان نقش دول غربی در تاسیس دولت صفوی هنوز مورد بحث و تردید است. لیکن همین که تحقق چنین دولتی در واقع نتیجه مبارزات اجداد شاه

۱- یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات ایران عهد صفوی، ص ۴۶۲ به نقل از سر آرنولد ویلسون، خلیج فارس، ص ۱۲۳

اسماعیل در سالهای طولانی پیش از تاسیس این دولت و در ابعاد گوناگون مخصوصا پی‌ریزی زمینه ایدئولوژیک و اجتماعی می‌باشد می‌تواند دلیلی بر وابستگی آن به دینامیکهای محلی ارزیابی شده و برای تعبیر اصالت و بومی بودن آن کفایت نماید. در این ضمن این نکته قطعی است که اقدامات تفرقه‌افکنانه از سوی غرب در دنیای اسلام از سالها پیشتر شروع شده و در طول سالهای حاکمیت صفویان زمینه بسیار مساعدی برای توسعه یافت.

چنانچه نظری به کلیات حوادث تاریخ بشر در قبل و بعد از این جنگ (عموماً) و دوره حاکمیت صفویه در ایران (خصوصاً) بیافکنیم، متوجه تحولات و پدیده‌های منحصربه‌فردی خواهیم شد.

دستاوردهای جنگ برای ایران:

الف) رسمی شدن تشیع در ایران، جنبه های ملی و فرهنگی مشترک بخش بزرگی از جامعه ایرانی با بخش موثر جامعه عثمانی را تحت‌الشعاع قرار داد و شکاف بزرگی را پدید آورد. (اکثر عرفا، شاعران و عالمانی چون مولوی، شمس تبریزی، نسیمی و ... که مورد قبول هر دو طرف هستند مربوط به دوره‌های قبل از این جنگ می‌باشند) با ایجاد چنین شکافی دولت صفویه توانست دو عنصر اصلی تشکیل‌دهندۀ جامعه ایرانی را به هم نزدیک گرداند و در حقیقت نوعی وحدت سیاسی و اجتماعی را برای ایران یا سرزمینهای تحت قلمرو صفویان فراهم آورد. با تشدید این شکاف از طرق گوناگون، نیروی اشتراکات دیگر در حد وسیعی تضعیف می‌گردید.[۱]

جاذبترین بعد دولت صفوی برای غربیان که پدیده‌های ملت‌سازی و تجزیه ایدئولوژیکی را تجربه نموده و بر قدرت آنها واقف بودند همین بود.[۲]

ب) رسمیت یافتن تشیع در تبریز، سایه خلافت استانبول را از روی دولت تازه‌تاسیس صفویه برداشت. در حقیقت صفویان و ستون اصلی آنها یعنی

۱- فلسفی، نصرالله. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. سازمان کتابهای جیبی. چاپ دوم. ۱۳۴۲. ص ۸

«... این عمل (رسمی کردن تشیع) چه سودی داشت؟ نخست اینکه توان یک ایدئولوژی مذهبی پویا را به خدمت دولت جدید درمی آورد و ... دوم اینکه این عمل تمایز آشکاری بین دولت صفویه و امپراتوری عثمانی که قدرت عمده جهان اسلام در قرن شانزدهم/دهم بود بوجود آورد و به این ترتیب به دولت صفوی هویت ارضی و سیاسی داد.» ایران عصر صفوی، سیوری راجر، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ۱۳۸۵ ، صص ۲۹-۲۸

۲- نگاه کنید به: فلسفی، نصرالله. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۸

خوشبختانه در دوران اقتدار جمهوری اسلامی شخصیتهایی (چون شهریار در کسوت شاعری و ...) با وقوف به قدرت اشتراکات و هم‌گرایی‌های دینی و ملی، در صدد شکستن این حصر برآمده و تا حدودی نیز موفق بوده‌اند. نگارنده

قزلباشان با جنگ چالدران –فارغ از نتیجه‌ای که در برداشت- نشان دادند که سایه هرگونه مرکزیت خارج از مرزهای خود را تحمل نمی‌کنند. این نیز باید به احساس و ذهنیت تاریخی مردم این سرزمین مبنی بر برخورداری از حق قرار داشتن در متن -و نه حاشیه- مربوط باشد.

پ) اجبار و سخت گیری در تغییر مذهب کنار گذاشته شد[۱] بعد از واقعۀ چالدران و نهادینه شدن مذهب تشیع در ایران، تنوع و تفاوت مذهبی، دیگر هیچوقت -حتی در اعصار و سلسله‌های بعدی- حداقل به اندازۀ زمان شاه اسماعیلِ قبل از چالدران موجب تبعیض نگردید.[۲]

۱- «... به حکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند.» تاریخ تحولات ایران عهد صفوی، محمدکریم یوسف جمالی، ص ۵۱۵

برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص مسائل بوجود آمده در سالهای اولیه رسمی کردن مذهب شیعه، ترویج خرافات برای نیل به این مقصود و ... نک به: حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، غیاث الدین همام الدین الحسینی، به کوشش محمود دبیر سیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳، عالم آرای شاه اسماعیل و ایران عصر صفوی، سیوری، راجر، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ۱۳۸۵، نادرشاه افشار، تالیف و تدوین: لاکهارت و دکتر غلامرضا افشارنادری

۲- یوسف جمالی، محمدکریم. تاریخ تحولات ایران عهد صفوی. ص ۵۱۱

ضایعات جنگ برای ایران:

الف) از بین رفتن وجهه الوهیت شاه اسماعیل، ایجاد گرایشات افسردگی در او که وی را به استعمال مفرط مسکّرات و دیگر امور فاسد و دوری جستن از امور مملکت‌داری سوق داده، زمینه را برای رقابتهای ناسالم میان درباریان فراهم نمود.

ب) از دست رفتن تدریجی مناطق ارزروم، دیاربکر، موصل تا بغداد را که میراث دولت آق‌قویونلو بودند فراهم آورد. این مساله در ضمن باعث تخلیه اکثریت جمعیت شیعه یا طوایف ترک دارای اعتقادات متمایل به تشیع ساکن در منطقه مزبور و مهاجرتهای دسته‌جمعی به مقصد آذربایجان و اعماق ایران گردید. جماعات سنی‌مذهب جای آنها را گرفتند (جابجاییهای قومی در سایه مذهب در مناطق شرق آناتولی و حتی تهجیر اجباری شیعیان این مناطق به غرب قلمرو عثمانی تا کرانه های دریای مرمره و آدریاتیک). فارغ از اینگونه جابجاییهای قومی و مذهبی، عمق استراتژیک کشور نیز در این منطقه صدها کیلومتر از دست رفت.[۱]

پ) شهر تبریز در سیطره عثمانی نماند، لیکن کل منطقه آذربایجان از مرکزیت افتاد[۲] و به صورت منطقه‌ای مرزی درآمد.[۳] به طوریکه بعد از آن

۱- نگاه کنید به یوسف جمالی، محمدکریم. تاریخ تحولات ایران عهد صفوی. ص ۴۹۹

۲- جمعیت تبریز در سال ۱۵۰۱ میلادی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر بوده است. عون الهی: اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی. ص ۲۱.

«گارسیا دوسیلوا جهانگرد و تاجر اسپانیایی که در سال ۱۶۱۷ از تبریز دیدن نموده است، می نویسد: تبریز که زمانی شهری آباد و زیبا بوده است، هم اکنون به خرابه‌ای تبدیل گردیده است.» اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی، ص ۲۰۱ به نقل از مشکور، تاریخ مشکور. ص۷۱.

۳- این وضعیت بعدها با از دست رفتن سرزمینهای آن سوی ارس، بدتر شده و منطقه حالت دو نبش پیدا کرد.

همواره در معرض اقدامات تجاوزکارانه روس و عثمانی و یا اقدامات رهایی‌بخش صفویه و ... و یا حتی محل نزاع همسایگان با یکدیگر قرار گرفت. همین مساله نیز تبعات متعددی از قبیل کوچ داوطلبانه یا اجباری اقشار صنعتگر، روشنفکر و ثروتمند این سرزمین به مناطق شرقیتر (مثل اصفهان و بعدها تهران و ...) یا به خارج و در راس آنها استانبول را در پی آورد.[۱] سایر شهرهای مهم منطقه چون خوی، مراغه، اورمیه و اردبیل (شهر اجدادی شاهان صفوی) نیز بی تردید از این قاعده متاثر گردیدند.

ت) دوره و روند ابتداأً طبیعی و بعداً آگاهانه استحاله ترکان آغاز شده و ادامه یافت. با کاهش اعتبار فرامین شاهی بعد از شکست چالدران در میان امرای قزلباش، زمینه رقابتهای ناسالم و حتی اختلافات میان آنها فراهم آمد. این امر موجب شد تا شاهان بعدی سلسله صفوی، در مقاطعی به تصفیه برخی از عناصر قزلباش شرکت‌کننده در تاسیس دولت و ساختار اداری، نظامی و ... آن دست بزنند.[۲] این نیز به نوبه خود در درازمدت موجبات انحطاط دولت را فراهم آورد.

---

[۱]- شهر تبریز که در طول تاریخ تاسیس خود بزرگترین شهر کل منطقه از آسیای صغیر تا آسیای میانه بوده و حتی در زمان حمله مغولها نه تنها ویران نشد بلکه با الطاف ویژه ایلخانان و مخصوصاً هولاکوخان، غازان‌خان، سلطان‌محمدخدابنده و ... آبادتر گردید و با داشتن دانشگاه، کتابخانه، حمام و بازارهای متعدد به صورت کانون تمدن درآمده بود، بعد از شکست چالدران و در اثر ویرانگریهای عثمانی و بعدها روسها از قافله شهرهای پیشرفته جهان و منطقه عقب افتاد. نگاه کنید به اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی، صص ۲۵۰-۲۴۵

[۲]- مثال: ... نظر به اجتماع آنان در آذربایجان و استیلای آن سامان، شاه عباس صفوی به دوراندیشی سلسله جمعیت انها را پریشان کرد. جمعی را در گنجه و ایروان گذاشت، سایر را به حدود استرآباد و مرو حرکت داد. (تاریخ صاحبقرانی، قاجار، محمود میرزا، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹) (در حالیکه) این قبیله (قاجار) از جمله قبایلی بودند که هنگام رفتن شاه اسماعیل به ارزنجان، گؤگچه گؤل و قارا تنگیز (به منظور گردآوری مریدان) او را همراهی کردند. (قبادالحسینی ص ۷) و همچنین نک به: اشرف التواریخ ص ۱۵

ث) بسیاری از علمای علوم عقلی و تجربی در سراسر کشور نیز به کشورهای همسایه مهاجرت نمودند. علم طب و ریاضی و سایر علوم –به غیر از علوم فقهی و فقاهت- دچار رکود شد.[۱] این امر نیز به نوبه خود موجبات تغییر در ساختار فرهنگی- اقتصادی و ... کل کشور را فراهم کرد.

ج) این شکست گرچه سلسله تازه تاسیس صفوی را به طور کامل از میان نبرد، لیکن علاوه بر ضربات سهمگین مستقیم به شخصیت –جوان- شاه اسماعیل، موجب سلب اعتبار و حیثیت اسلاف و اخلاف خاندان و سلسله صفوی در نزد مردمان این سرزمین در همان اوان تاسیس گردید. با از بین رفتن صلابت شاهانه، اختلاف بین مرشد کامل (شاه اسماعیل) و سرداران بروز نمود و برخی از آنان از ادامهٔ همکاری با وی امتناع کردند. پیامد تمامی اینها نیز جوانه زدن و توسعه سریع نطفه انتقام در دل تک‌تک شاهان بعد از خود و هوادارانش بود.[۲] چیزی که تسکین بخش

۱- یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات ایران عهد صفوی، ص ۵۱۲

۲- تکتاندر فن دریابل که پس از مرگ اتی ین کاکاش، ریاست هیئت اعزامی امپراطور آلمان (به همراه نامه های امپراطور) نزد شاه عباس را عهده دار گردیده بود و در روز یازدهم رجب سال ۱۰۱۲ هجری قمری (۱۵ دسامبر ۱۶۰۳ میلادی) به تبریز رسید در گزارش سفر خود چنین می نویسد: «روز ۱۵ دسامبر به تبریز رسیدم. شاه عباس با صد و بیست هزار سپاهی به این شهر تاخته و هفت روز بود که آن را گرفته بود. ... شاه مرا به حضور خواست. ... نامه‌ها را از من خواست ... آنها را با رعایت تشریفات رسمی، یعنی زانو بر زمین زدن و بوسیدن دست شاه بدو تقدیم کردم. نامه ها را با احترام از من گرفت و دست بر سر من گذاشت و نزدیک خود نشانید. سپس خود سر نامه‌ها گشود، اما پیش از آنکه آنها را بخواند یکی از اسرای ترک را وارد کردند که دست و پایش در زنجیر بود و در برابر شاه بزانو درآمد. سپس دو شمشیر پیش شاه گذاشتند و او یکی را پس از دیگری آزمایش کرد. یکی از شمشیرها غلاف مرصع داشت و شاه آنرا چند روز بعد بمن هدیه کرد. شمشیر دیگر را از نیام برکشید و از جا برخاست و بی آنکه خم بر برو اورد آن اسیر را که پیش وی استغاثه میکرد، گردن زد. من از این منظره بسیار ترسیدم و در بیم ان بودم که مبادا شاه با شمشیر دیگر مرا گردن زند. پیش خود می‌گفتم که ممکن است امپراطور با ترکان عثمانی صلح کرده، یا در نامه های خود درباره صلح با ترکان چیزی نوشته باشد و جان من بدین بهانه فدا گردد. اما شاه تبسم‌کنان نشست و رو بمن کرد و گفت

غرب وحشت‌زده از قدرت رو به گسترش ترکان عثمانی و مایه نجات نهایی آن گردید ولی چیزی برای مملکت بار نیاورد.

چ) از آثار عمده این جنگ و به عبارت صحیحتر، شکست، تداوم حملات و تهاجمات ایذائی عثمانیان بود که چند دهه بعد به انتقال پایتخت از تبریز به قزوین (۱۵۵۵ میلادی) و حدود هشتاد سال بعد (به سال ۱۵۹۷ میلادی و در زمان شاه عباس اول صفوی) به اصفهان انجامید.[xiv] این تغییر مرکزیت تبعات خردکننده‌ای برای کل آذربایجان داشت. دلیل این تغییر دوری از مرز عثمانی –که نزدیکتر آمده بود- و کسب عمق استراتژیک برای مواقع خطر بوده است. از سوی دیگر با این تغییر، امکان مشارکت بیشتر منسوبین سایر اقوام ساکن در جغرافیای ایران در ترکیب حاکمیت فراهم شد و آنها به تعداد قابل توجهی در ترکیب بالای اداری، تجاری و کمتر در ترکیب نظامی دولت صفویه جای گرفتند. این روند در تمام دوران حاکمیت صفویان و نیز بعدها در دوران زندیه و قاجار تحکیم گردید.[xv] البته بعد از صفویان نیز جامعه ترکان ایرانی همواره در تمام حوادث سراسری نقش مهم و بعضاً اصلی را بر عهده داشته و (مخصوصاً) این بخش از جامعه بزرگ ایرانی، همواره نسبت به سرنوشت خود و سایر هموطنانشان هوشیار بوده و هیچگاه موضع انفعالی از خود نشان نداده‌اند.[xvi]

ح) این شکست، به دشمنان برای تجاوز، اشغال و حداقل حملات ایذائی جرأت بخشید. بعد از این شکست، عثمانیها دیگر به درخواستهای

عیسویان هم با ترکان باید چنین رفتار کنند و او هرگز جز این نخواهد کرد...» فلسفی،نصرالله: سیاست خارجی ایران در عهد صفوی، صص ۲۹۸- ۳۰۰

دوستی و صلح شاه اسماعیل و اخلاف او چندان اهمیتی قائل نبودند.[۱] پرتغالیها مجدداً بنادر هرمز، گمبرون، بوشهر و ... را اشغال کرده و به حرکات استعماری خود در منطقه وسعت و سرعت بیشتری دادند. شاه اسماعیل با عدم اعتراض و موضعگیری مناسب، تصرف این منطقه از سوی پرتغالیها را تلویحاً پذیرا شد. ازبکان از شمالشرق و عثمانیها از شمالغرب و غرب هرچندگاه دست به حمله میزدند.

خ) پای اروپاییان (که جاسوسان در میان آنها قابل تمییز نبودند) در قالب محقق، تاجر، دیپلمات و ... برای نخستین بار به شکل گسترده و با حمایت دولت صفوی به کشور باز شد و چنان ریشه دواند که دولتهای بعدی نیز در جهت حذف –کامل- عوامل، آثار و تبعات منفی آن کاری از پیش نبردند.[xvi i] اقدامات برخی از این جاسوسان مثل لرد کرزن در ایران یا لاورنس در صحاری عرب نشین عثمانی، سرنوشت دو کشور را برای مدتهای مدید و شاید بصورت غیرقابل‌جبرانی تحت‌تاثیر قرار داد. لیکن موقعیت بسیار استراتژیک هر دو کشور و غنای طمع برانگیز آنها در برخورد منافع قدرتهای بزرگ جهان به نوعی باعث نجات آنها از مستعمرگی یا تحت‌الحمایگی کامل گردید.

یکی از مواردی که حائز اهمیت بسیار بوده و به هر دلیل از توجه کافی بدور مانده است، مساله تشکیل کمیته و دولت ملی ایران در اوان جنگ

۱- «... در صدد برآمد که با دشمن از در صلح در آید، ... هئیتی را به ریاست میرنورالدین عبدالوهاب با نامه‌ای دوستانه و هدایای گران‌بها نزد سلطان سلیم خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و همسرش بهروزه خانم را بازستانند. ولی سلطان سلیم ... به درخواستهای او اعتنائی نکرد.» یوسف جمالی، محمدکریم: تاریخ تحولات ایران عهد صفوی، ص ۵۱۵

جهانی اول می‌باشد. این مساله[۱] که در کنار جنبشهای آزادیبخش و در قالب مشروطه‌خواهی در هر دو کشور بروز و نمود یافت، در عین حال که نشان از نزدیکی سیر تکوین فکری دو جامعه ایران و ترکیه در آن دوران دارد، از سوی دیگر گویای حساسیت مردم و مخصوصاً اقشار روشنفکر در این کشورها به سرنوشت کشورشان و ابطال نظر برخی از منابع غربی مبنی بر حاکمیت تنبلی و رکود فکری کامل در منطقه خاورمیانه و مخصوصاً ایران و ترکیه است.

یکی از وقایع دیگر و بی‌نظیری که در تاریخ ایران واقع شد اما به طرز شگفت‌آوری در ادوار مختلف حکومت پهلوی تا حال از سوی دولتهای انگلیس و آمریکا از تاریخ ایران حذف و هیچ گاه به آن پرداخته نشده، فاجعه قحطی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۷میلادی مقارن با ۱۲۹۸-۱۲۹۶ هجری شمسی است[۲]، که در سراسر کشور به وقوع پیوست و در نتیجه آن بیش از ۱۰ میلیون ایرانی به کام مرگ کشیده شدند.[xviii]

ذیلاً به چند مورد از نقش و دخالت نظام استعماری انگلیس در یکصد سال اخیر به قرار زیر است:

۱- نقش انگلیس در کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آوردن رضاخان

۲- نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و غارت نفت ایران

۱- در ترکیه نیز بعد از اینکه ناکارآمدی حکومت عثمانی بر اقشار روشن جامعه محرز گردید، بخشهایی از آن در قالب دولت و ارتش آزادیبخش تحت رهبری مصطفی کمال، افسر مجرب و صاحب نام ارتش عثمانی گرد آمده، دولتی ملی تشکیل داده و به مقابله با زیاده طلبی‌های استعمارگران و اشغالگران پرداخت. به مساله دولت ملی در ایران در بخش پایانی کتاب تا حدودی پرداخته شده است.

۲- ن ک به مجد، محمدقلی: قحطی بزرگ

۳- نقش انگلیس در قحطی بزرگ ایران که موجب مرگ میلیونها ایرانی شد.

۴- نقش انگلیس در قراردادهایی که باعث از دست رفتن و واگذاری بخشهای از ایران به بیگانگان شد.

۵- انحراف در انقلابها و نهضتهای بیداری مردم ایران بالاخص مشروطیت به دلیل دخالتهای انگلیس

۶- غارت آثار باستانی ایران و تحریف و بازنویسی تاریخ آن[۱]

[۱]- این موضوع نیز از موضوعات بکر دارای ارزش بالای پژوهشی است. تسلط بر پژوهشهای تاریخی و اِعمال تحریفات هدفمند– که گاهاً حتی شاهد نمونه‌های تازه‌ای از آن هستیم- می‌تواند از حداقل اهداف علاقه‌مندی به این آثار و غارت آنها باشد.

دستاوردهای جنگ برای عثمانی:

الف) تصاحب سرزمینهای شرق آناتولی که به نوبه خود کار تسخیر تمامی سرزمینهای عرب‌نشین خاورمیانه از جمله شامات، حجاز، مصر و لیبی و ... را تسهیل نمود.

ب) انتقال تعداد قابل‌توجهی از صنعتگران، هنرمندان و روشنفکران تبریز به استانبول که در رونق‌یابی دوباره این شهر بعد از سقوط بیزانس و فرار عناصر کاریِ رومی این شهر باشکوه به اعماق اروپا و در رأس آنها رم، نقش بسیار مهمی بازی کردند.[۱] این موضوع مخصوصاً از آن جهت مهم است که بازار تبریز که عنوان بزرگترین بازار سرپوشیده دنیا را با خود دارد و نشانه رونق اقتصادی بی‌بدیل این شهر در آن روزگار است از رونق افتاد ولیکن بازار استانبول به یکی از پررونق‌ترین بازارهای سرپوشیده جهان تبدیل شد. این در حالی بود که بعد از فتح استانبول، سلاطین عثمانی برای تجدید حیات و رونق اقتصادی و شور

۱- به نقش این صنعتگران –و نیز توده های کاردان که در سالهای متعاقب این جنگ به پایتخت عثمانی مهاجرت کردند- در رونق‌یابی شهر اسلامبول که کمی بیش از نیم قرن از فتح آن می گذشت و همچنین بازسازی این شهر که تازه یک زلزله خوفناک (۱۵۰۹ میلادی) را پشت سر گذاشته بود، تقریباً پرداخته نشده است. درحالیکه در آن زمان شهر دچار نوعی رخوت و کمبود شدید عناصر کاردان بوده است. در کتاب «اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی» اثر سیدآقا عون اللهی به این موضوع به تفصیل پرداخته شده و به نقل از منابع روسی، فارسی، عربی و ترکی آمده است که تبریز در پی جنگهای خردکننده دهه‌های پایانی قرن شانزدهم، همچنین زلزله مهیب سال ۱۶۴۱ تخریب شده و متحمل صدمات بسیار گردید. مردم آن مخصوصاً اعیان و صنعتگران شهر—در برخی موارد به فرمان یا خواست شاهان صفوی- مجبور به مهاجرت به شهرهای شرقی‌تر مثل قزوین، اصفهان و ... شده و جلای وطن نمودند. خیلی از این مهاجران -مخصوصاً آنها که به اصفهان و استانبول رفتند- بعد از بهبود اوضاع و بازگشت آرامش به دیار سابق برنگشتند. ن ک: عون الهی، سیدآقا: «اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی»، کؤچورن: همت جو محمودآبادی، صص ۱۹۹-۱۷۸.

اجتماعی در این شهر حتی دستور کوچ اجباری اقشاری از شهروندان خود از سایر شهرها به استانبول را داده ولی مخصوصاً از نظر کیفی به موفقیت مطلوبی دست نیافته بودند. نسلهای تجار تبریزی اکنون نیز در جای‌جای بازار استانبول معروف به قاپالی‌چارشی حضور داشته و از اصناف و بازرگانان شاخص، معتبر و سرشناس این بازار میباشند.[۱]

۱- متعاقب فتح شهر، جهت توسعه و رونق بخشی به آن، املاک خالی از سکنه در داخل باروهای شهر بصورت رایگان در اختیار سربازان و کسانی که در جریان فتح نقشی ایفا کرده بودند گذاشته شده و برای مهاجرت و اسکان مسلمانان آناتولی و بالکان در شهر به انحاء مختلف تلاش گردید. وقتی تمامی این اقدامات نتیجه لازم را نداد، به حکام ولایات مزبور دستور داده شد تا از هر قشر تعداد معینی از اهالی برای سکونت در استانبول فرستاده شود. تعدادی از مسیحیان و یهودیان نیز از نقاط مختلف به شهر کوچانده شده و در محله‌های معینی اسکان داده شدند. محلاتی که در نتیجه این کوچهای اجباری شکل گرفته بودند، بعدها پایه‌های ساختار اداری شهر را تشکیل دادند. ... اسلامبول در زلزله مهیب ۱۴ سپتامبر ۱۵۰۹ که به قیامت کوچک معروف گردید آسیب فراوان دید. پس‌لرزه ها که تا ۴۵ روز بعد ادامه داشت، حتی یک مناره سالم در شهر باقی نگذاشت. استانبول، راهنمای کامل گردشگری شهر (از نگارنده)، صص ۳۸-۳۹

برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به اقدامات صورت گرفته جهت جلب جمعیت به استانبول نک به: استانبول و فتح آن، خلیل اینالجیق، ترجمه علی کاتبی، صص ۱۰-۸

ضایعات جنگ برای عثمانی:

الف) عدم انهدام کامل صفویه و زخمی کردن خطرناک آن، باعث شکل‌گیری زمینه تخاصماتی طولانی در دوره صفویان و بعد گردید که این نیز به نوبه خود موجب معطلی و تضعیف سپاهیان مسلمان عثمانی در مقابل غربیان شد.[1] کشمکشها در تمام طول قرون بعدی با فراز و نشیبهایی ادامه یافت.

عثمانی هیچگاه نتوانست بیش از آنچه که در جنگ چالدران -و حداکثر دهه متعاقب آن- بدست آورده بود، متصاحب شود. تمام تلاش پادشاهان صفوی بعد از شاه اسماعیل اول نیز مقرون به نتایج قطعی در جهت بازپس‌گیری سرزمینها و اعتبار از دست رفته نگردید. دستاوردهای یک شاه یا سلطان در زمان شاه یا سلطان دیگر به ضایعه تبدیل شد و آنچه که باقی ماند، فرسایش قدرت دو طرف و توسعه استعمار اروپایی در سرزمینهای آسیایی، آفریقایی، آمریکایی و بالاخره جزایر اقیانوسیه در غیاب قدرتهای شرقی بود. این روند تا آنجا پیش رفت که بداخل سرزمینهای اسلامی نیز –که علیرغم توسعه استعمار در سراسر کره زمین، تا حدودی از دخالت بیگانگان غربی مصون مانده بود- کشیده شد.

جنگ چالدران موجب جریحه‌دار شدن شدید حیثیت صفویان گردید و چون شیرازه آن از هدف قدرتِ برافکنندهٔ عثمانیان مصون ماند، به قدرتیابی و

---

[1]- تضاد منافع این دو خاندان بزرگ حکومتگر همسایه زمینه تطبیق کامل فرمول سیاسی شرق علیه شرق را در اوج خود فراهم نمود و ستیز مستمر این دو با یکدیگر از مهمترین عوامل فرسودگی شرق اسلامی و تضعیف توانمندیهای آن و نهایتاً سلطه ... غرب بر تقریباً تمامی سرزمینهای اسلامی در قرون معاصر شد. امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، صص ۱۶-۱۷

تهییج بیشتر آنها منجر شد. همان چیزی که خطر عثمانی را برای اروپا تعدیل می کرد.[۱]

ب) البته برخی از موارد نامبرده در بخش ضایعات جنگ برای ایران از منظر مشکلات ایجاد شده برای دنیای اسلام، قابل بررسی در قالب ضایعات جنگ برای عثمانی نیز می باشد.

۱- تکتاندر فن دریابل که پس از مرگ اتی ین کاکاش، ریاست هیئت اعزامی امپراطور آلمان (به همراه نامه های امپراطور) نزد شاه عباس را عهده دار گردیده بود (۱۶۰۳ میلادی) در گزارش خود چنین می نویسد: «روز ۱۵ دسامبر به تبریز رسیدم. شاه عباس با صد و بیست هزار سپاهی به این شهر تاخته و ... آن را گرفته بود. ... شاه مرا به حضور خواست. ... نامه ها را با احترام از من گرفت ...، اما پیش از آنکه آنها را بخواند یکی از اسرای ترک را وارد کردند که دست و پایش در زنجیر بود و در برابر شاه بزانو درآمد. سپس دو شمشیر پیش شاه گذاشتند و او یکی را پس از دیگری آزمایش کرد. یکی از شمشیرها غلاف مرصع داشت و شاه آنرا چند روز بعد بمن هدیه کرد. شمشیر دیگر را از نیام برکشید و از جا برخاست و بی آنکه خم بر برو آورد آن اسیر را که پیش وی استغاثه میکرد، گردن زد. من از این منظره بسیار ترسیدم و در بیم آن بودم که مبادا شاه با شمشیر دیگر مرا گردن زند. پیش خود می گفتم که ممکن است امپراطور با ترکان عثمانی صلح کرده، یا در نامه های خود درباره صلح با ترکان چیزی نوشته باشد و جان من بدین بهانه فدا گردد. اما شاه تبسم‌کنان نشست و رو بمن کرد و گفت عیسویان هم با ترکان (عثمانیان) باید چنین رفتار کنند و او هرگز جز این نخواهد کرد...» فلسفی،نصرالله: سیاست خارجی ایران در عهد صفوی، صص ۲۹۸- ۳۰۰

پیامدهای دراز مدت جنگ چالدران برای منطقه و جهان:

۱- قبل از این جنگ و دوران حاکمیت صفویه در ایران، کانونهای قدرت اغلب در شرق[1] بود. غرب به جز در مورد اسکندر کبیر و جنگهای صلیبی[2] و چند مورد کم اهمیت دیگر در مقابل شرق مداوماً حالت دفاعی داشت. قدرتهای بزرگی چون هونها، مغولها، تیموریان، سلجوقیان و حتی هخامنشیان[3] همه مربوط به حوزه شرق بوده اند. غرب بعد از سقوط قسطنطنیه، لزوم شناخت بیشتر شرق را دریافته و افرادی را برای این منظور به شرق گسیل داشت. با بروز نفاق در شرق و دنیای اسلام و امیدواری بیشتر غرب بعد از جنگ چالدران، آنها اقدامات همه جانبه خود را توسعه و تسریع بخشیدند. با این ترتیب ابتدا دول اسپانیا و پرتغال و متعاقباً هلند، فرانسه، انگلیس و نهایتاً آمریکا همگی با منشاء غربی مرکزیت قدرت جهانی را در اختیار گرفتند. استثناهایی چون امپراتوری وسیع سلوکیان (اخلاف اسکندر کبیر مقدونی) با منشأ غربی و امپراتوری روم متعلق به حوضه غرب

---

۱. در این مقوله، اصطلاح شرق و غرب تقریباً در مفهوم متداول آن بکار رفته است. بدین ترتیب که، شرق قاره‌های آسیا، شمال آفریقا و روسیه را شامل می گردد و غرب، قاره اروپا و همچنین قاره آمریکا و اقیانوسیه بعد از کشف و اشغال از سوی اروپاییان را شامل می گردد. ن. (نگارنده)

۲. که این هر دو مورد نیز در واقع نبرد برای بازپس‌گیری سرزمینهایی که جزو قلمرو روم باستان بوده و ماهیت جنگهای دویست ساله معروف به صلیبی، با توجه به اختلافات گسترده و دائمی دول اروپایی با یکدیگر، نشانگر باور اروپاییان به قدرت شرق و لزوم اتفاق در مقابل آن بود. ن.

۳- از هخامنشیان، بدلیل وجود نظرات متناقض و لزوم تحقیقات سالم بیشتر، با احتیاط نام برده شده است.

در قبل از این دوره و یا دولتهای قدرتمندی مثل شوروی (روسیه تزاری سابق و فدراسیون روسیه فعلی)، چین و ... مربوط به حوضه شرق و بعد از دوره مذکور، نه نافی این نظر، که –به نظر نگارنده- مصداق ضرب المثل فرانسوی «استثنا مؤید قانون است» می تواند به عنوان تأییدی ضمنی بر آن به شمار رود. در اینجا به نام، تاریخ وجود و حوضه برخی از دولتهای بزرگ تاریخ در اوج دوران اقتدارشان اشاره می شود:

هخامنشیان: ۵۰۰ قبل از میلاد، در حوضه شرقی. سلوکیان: ۳۰۱ پیش از میلاد، در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری روم: ۳۹۵ میلادی، در حوضه غربی. امپراتوری ساسانی: ۴۵۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری گؤک تورک: ۵۵۷ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری گؤک تورک غربی: ۶۰۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری گؤک تورک شرقی: ۶۲۴ میلادی، در حوضه شرق. خاندان اموی (عربی- اسلامی): ۷۲۰ میلادی، در حوضه شرق. خاندان عباسی (عربی- اسلامی): ۷۵۰ میلادی، در حوضه شرق. خاندان پالا هند: ۸۵۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری ترکان خزر: ۸۵۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری ترکان غزنوی: ۱۰۲۹ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری کیاون روس: ۱۰۵۰ میلادی، در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری سلجوقیان (ترکی- اسلامی): ۱۰۸۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری خوارزمشاهیان (ترکی- اسلامی): ۱۲۱۸ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری مغول: ۱۲۷۰ میلادی، ۳۳ میلیون کیلومتر مربع در حوضه شرق. (وسیعترین امپراتوری تاریخ). خاندان یوآن چین (مغولی): ۱۳۱۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری قیزیل اوردا: ۱۳۱۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری اورال- آلتایی توقلاق هند: ۱۳۲۰ میلادی، در حوضه شرق. امپراتوری

تیمور: ۱۴۰۵ میلادی، در حوضه شرق. خاندان مینگ چین: ۱۴۵۰ میلادی، در حوضه شرق.

دولتهای بزرگ بعد از قرن شانزدهم:

خانات قازان (جمهوری خودمختار تاتارستان و اطراف آن در فدراسیون روسیه فعلی، ترکی- اسلامی): ۱۵۴۰ میلادی، در حوضه شرقی- غربی. امپراتوری عثمانی (ترکی- اسلامی): ۱۶۰۰ میلادی، در حوضه شرقی- غربی. امپراتوری هند مغولی: ۱۶۹۰ میلادی، در حوضه شرقی. امپراتوری استعماری اسپانیا: ۱۷۴۰ میلادی، در حوضه غربی. امپراتوری نادر افشار (ترکی- اسلامی): (در اوج خود) ۱۷۴۷ میلادی، در حوضه شرقی. امپراتوری چینگ چین: ۱۷۹۰ میلادی در حوضه شرقی. امپراتوری قاجار (ترکی- اسلامی) در حوضه شرقی. امپراتوری استعماری پرتغال: ۱۸۱۵ میلادی، در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری روسیه تزاری ۱۸۶۶ میلادی، در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری استعماری فرانسه: ۱۹۳۸ میلادی در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری ژاپن: (دوره کوتاه مدت) ۱۹۴۲ میلادی، در حوضه شرقی. امپراتوری استعماری بریتانیا: ۱۹۴۶ میلادی در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری رایش دوّم: ۱۹۱۴ میلادی، در حوضه غربی. اتحاد جماهیر شوروی: ۱۹۲۱ میلادی در حوضه غربی- شرقی. امپراتوری استعماری هلند: ۱۹۴۰ میلادی، در حوضه غربی- شرقی.

هم اکنون انگلستان و ایالات متحده آمریکا هر دو از حوضه فرهنگی آنگلوساکسونی به عنوان قدرتهای واقعی آشکار و پنهان دنیا شناخته می شوند. انگلستان جزء کشورهایی به حساب می آید که به توسعه همه جانبه دست یافته است. با گذشت سالیان درازی از پایان دوره سنتی استعمار، هنوز ۵۱ کشور جهان در قالب اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع پذیرای ریاست ملکه انگلستان بر

کشورهایشان هستند و ریاست حکومت ۱۷ کشور عضو این اتحادیه رسماً به عهده انگلستان است.

۲- پیش از دوران فوق‌الذکر، نبض تمدن بشری عموماً در جغرافیایی که امروز تحت مفهوم شرق نام می‌بریم، می‌تپیده است. تمدنهای باستان بشری مثل سومر[۱]، بابل، ایلام، قبطیان، چین و نیز تمدنهای مایا و اینکا منشاء شرقی داشته‌اند که این مرکزیت تمدن از حدود دو هزار سال پیش در قالب تمدنهایی چون هیتیها، فنیقیها، لیدیها و یونان و روم به آرامی به سوی غرب تغییر مکان می‌داد. ظهور تمدن اسلامی بازگشتی تند به نفع شرق ایجاد نمود. بعد از سقوط قسطنطنیه، غرب به تأثیرات عمیق تفرق مذهبی پی برد و این پدیده را با انجام مطالعات علمی و از طرق گوناگون به شرق انتقال داد و یا در بسط آن کوشید. تفرق ویرانگر مذهبی (با کارایی بالا در میان جوامع فاقد حافظه تاریخی و شعور سیاسی بالا) با رودررویی دو دولت مسلمان در چالدران به عنوان اولین رودررویی مذاهب اسلامی در قالب واحدهای سیاسی نمود یافت. نتیجتاً روند جابجایی تفرق و تمدن از بعد از این

---

[۱]- شاخه‌ای از اجداد باستانی اقوام ترک حدود سالهای ۵۰۰۰ ق. م. از موطن خود در آسیای میانه حرکت کرده و در آسیای مقدم (تمدن) سومرها را پدید آوردند. آثار بازمانده از زبان سومری نشان میدهد که زبان ترکی در آن اعصار چگونه بوده است. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس نیا، جلد ۲، ص ۸۶۹ ... سومریان اصل مغولی داشته‌اند، چه در زبان آنها بسیار لغات است که به زبان مغولی شباهت دارد. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، ص ۱۴۴

ژ. اوپر (۱۹۰۵- ۱۸۲۵ م.) نخستین دانشمندی بود که موضوع قرابت بین زبانهای خانواده اورال آلتایی و سومری را پیش کشید. بعد از او فریتز هومل (۱۹۳۶- ۱۸۵۴) سومرشناس آلمانی، ابتدا زبان سومری را از زبانهای آلتایی شمرد و در ۱۸۸۴ م. پیشتر رفته، با برابر نهادن واژه های سومری و ترکی و توضیح در حدود ۳۵۰ واژه سومری به کمک واژه های زبان ترکی، بر ارتباط زبان سومری و زبانهای ترکی تأکید کرد. راشدی، حسن: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران. انتشارات اندیشه نو، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۶، ص ۷۲

دوره، سرعت بیشتری گرفته، تمدن با تمام مظاهر آن به غرب انتقال یافت.

۳- قبل از دوره مذکور، (در محدودهٔ زمانی تواریخ مرقوم) منشاء مهاجرتهای بزرگ از سمت شرق به غرب بوده است. تاریخ مرقوم، بزرگ‌ترین و انبوه‌ترین مهاجرتها را به اقوام اورال- آلتاییک نسبت می‌دهد که در مقاطع زمانی مختلف بوقوع پیوسته است. بطوریکه هر تودهٔ مهاجر، مهاجران قبلی را مجبور به ترک مناطقی که در آن اسکان گزیده‌اند، نموده و آنها را به پیشروی در مناطق غربیتر واداشته است. لیکن از این دوره به بعد، روند مذکور با مهاجرت شیعیان آناتولی به داخل قلمرو دولت شیعهٔ صفوی در شرق (مهاجرت غربی- شرقی در داخل حوضه شرق) و چندی بعد متعاقب کشف قاره آمریکا و پیدایش استعمار تغییر یافت. باید توجه داشت که قاره آمریکا قبل از کشف آن توسط اروپاییان متعلق به مهاجرین با منشاء شرقی بوده و ادامه فرهنگ اورال- آلتایی محسوب می‌گردید. اسکان گسترده اروپاییان در جزایر بزرگ آسیای جنوب شرقی نیز (استرالیا، نیوزیلند و ...) مربوط به بعد از این تاریخ است. xi x

۴- دوره مزمن افول قدرت در ملتهای اورال- آلتایی (از شمال چین تا اعماق اروپا) آغاز شد.[1] این ضعف از اواسط قرن هفدهم به تدریج تعمیق یافت، لیکن در اواخر قرن بیستم با فروپاشی شوروی، دولتهای

---

[1]- در مورد ایران، مشخصاً بعد از فروپاشی سلجوقیان در قرن دوازدهم آرامش از این دیار رخت بربست. جغرافیای فعلی کشورمان به کرات مورد حمله قرار گرفت. مخصوصاً بعد از تیمور سرزمینهای ترک‌نشین آسیای مرکزی، سیبری، کرانه‌های ولگا و دن، قفقاز و مناطق کوهستانی اورال و آلتای در معرض حملات اقوام اسلاونژاد قرار گرفته و به تدریج تا اوایل قرن بیستم در قالب امپراتوری روسیه تزاری و سپس شوروی قرار گرفتند. این حملات بعد از از دست رفتن تمامی این مناطق، به داخل جغرافیای فعلی ایران صورت می‌گرفت. ن.

مستقل ترک از نظر کمّی زیاد شدند. اما بجای امپراتوریهای قدرتمند و وسیعی چون هون، گؤک‌تورک، اویغورها، خزرها، ایلخانان، غزنویان، سلجوقیان، عثمانیان و ...، امروز دولتهای کم‌توسعه‌یافته‌ای چون ترکیه، ایران، آذربایجان، قزاقستان، ازبکستان و ... و جمهوریهای خودمختاری چون تاتارستان، سین‌کیانک و ... وجود دارند.

جغرافیای مستقل ترکان در قرن نوزدهم شامل کشورهای ایران (قلمرو سلسلهٔ قاجار از قفقاز و جنوبغرب آسیای میانه تا خلیج فارس تحت عنوان ممالک محروسهٔ ایران) و عثمانی (از مرزهای غربی ایران و بین‌النهرین تا شبه جزیره عربستان در جنوب و شبه جزیره بالکان در شمال غرب) بود. این هر دو در تمام طول قرن مزبور روندی رو به زوال و اضمحلال طی کرده و رقابت قدرتهای دست اول خارجی در پیکره این دو همسایه به اوج رسید. تنها تفاوت این رقابت در نحوه پیشبرد اهداف بود. به این صورت که روسیه منافع خود را تسخیر مستقیم قسمتهایی از خاک این کشورها می‌دید و در این راستا طی جنگهای طولانی و فرسایشی سرزمینهای وسیع و راهبردی مهمی را از هر دو همسایه اشغال کرد. لیکن انگلستان و فرانسه بدلیل عدم داشتن مرز مشترک با هیچکدام از این دو کشور، تمام مساعی خود را در نفوذ هر چه بیشتر در ساختارهای دولتی آنها بکار بردند. آنها گهگاه برای مقابله با روسیه آزمند به این دولتها کمک نظامی نیز می‌کردند ولی در پایان آنچه که باقی مانده بود، دولتهای پوشالی و چشم به دهان قدرتهای فرامنطقه‌ای در این کشورها بود، درحالیکه قلمروشان با اشغال از سوی روسیه یا استقلال اقوام محلی متوالیاً کوچکتر میشد.

۵- با این جنگ و جنگهای متعاقب آن، جامعه بزرگ ترکان غربی دچار گسست گردید. توهم دشمن در دو همسایه با اشتراکات فراوان با

شدت ایجاد و نهادینه شد. مخصوصاً غرور بسیار و بعضاً بیجای سلاطین عثمانی[xx] آنان را از دوراندیشی کافی بازداشت و این روند انفصال در همه ابعاد (مذهبی، فرهنگی، گویشی و ...) علیرغم کوششهای نادرشاه در جهت ترمیم گسست (مخصوصاً در حوزه مذهب)[۱] و نیز شاهان قاجار[۲] به تدریج تعمیق یافت. بطوریکه همگانی شدن حساسیتهای افراطی مذهبی و نیز پیدایش دو لهجه آذری و استانبولی مربوط به این دوران بوده و نمود آن اشعار شاه اسماعیل صفوی و جدّ او شیخ صفی‌الدین‌اردبیلی است. داستانهای کؤراوغلو و جغرافیای آن، گویای یکی از این وجوه مشترک است.[xxi]

۶- این جنگ همچنین موجب تضعیف پیوستگی سرزمینی جغرافیای ترکان در غرب گردید. به این صورت که با شکست شاه اسماعیل در چالدران و حساس شدن عثمانیان به فرقه تشیع، قسمت اعظم شیعیان و علویان شرق آناتولی مجبور به ترک وطن و مهاجرت به مناطق شرقی‌تر و داخل قلمرو صفویان یعنی تبریز، اردبیل، اصفهان و ... گردیدند. جای آنها را اتباع سنّی‌مذهب قلمرو عثمانی گرفتند. مرز مشترک بسیار محدود (۱۳ کیلومتری) امروز ترکیه با جهان مستقل ترکِ بعد از فروپاشی شوروی نیز، مدیون درایت و دوراندیشی آتاتورک -و عدم درک درست رضاخان از مسائل استراتژیک جغرافیایی- در جریان تثبیت مرزها است. آتاتورک به فروپاشی شوروی به دلیل تشابه ساختار آن به دولتهای عثمانی و اتریش-مجارستان باور کامل داشت و در نطقی جالب توجه به این موضوع اشاره کرده است. اغفال دولتمردان جمهوری سوسیالیستی

۱- در صفحات آتی (۸۵-۸۲) در این خصوص توضیحاتی داده شده است.

۲- همانگونه که تاریخ گواه می‌دهد، اقدامات تنش‌زدایانه اغلب از سوی حکّام ترک ایرانی بوده است. ن.

آذربایجان شوروی تحت عنوان برادری اقوام و بخشش منطقهٔ استراتژیک زنگه‌زور و دریاچهٔ گؤکچه گؤل به ارمنستان در دهه نخست تاسیس رژیم شوروی و اشغال منطقه قره‌باغ و اطراف آن در سایهٔ حمایتهای آشکار و پنهان برخی از کشورها از این منظر قابل درک و مطالعه است.

۷- نفاق و اختلافات مخرب مذهبی موجود در اروپا که سمبل آن اختلافات میان قسطنطنیه و رم بود و به سقوط مرکز ارتدوکس انجامید، از اروپا به میان مسلمانان هدایت گردید. اروپاییان که همواره در برابر قدرتیابی یکدیگر حساس بودند، در کمک به صفویه که جغرافیای تحت حاکمیتش (تقریباً تمامی ایران امروز به علاوه مناطقی در جنوب قفقاز، آناتولی شرقی، غرب افغانستان و قسمتی از عراق عرب و ترکمنستان کنونی) آنسوی دشمن مشترکشان (عثمانی، امپراتوری مهیبی که از نیم قرن پیشتر صاحب قسطنطنیه بود و متناوباً در اعماق اروپا پیش می رفت) قرار گرفته بود اتفاق‌نظر داشتند. زیرا، چنانچه صفویه حتی بیش از حد تصور قدرت می‌یافت، برای تهدید اروپا می‌بایست عثمانی را کاملاً از میان برمی‌داشت. انهدام عثمانی با قدمت دویست سال نیز (در آن ایام) به معنی انهدام دو قرن تجربه جنگی و دولتمداری مسلمانان در قالب یک واحد سیاسی و مؤخرترین و خطرناک‌ترین آنها می‌بود. حتی چنانچه این امر وقوع می‌یافت، از بین بردن صفویه بسیار سهلتر از رویارویی آنها (اروپاییان) با عثمانی بود.[۱]

---

[۱]- به نظر میرسد امروز نیز همین دسایس در رنگها و اشکال مختلف در حال انجام است، در حالیکه افکار عمومی وارثان این دو قدرت و مهمترین عوامل دنیای اسلام (ایران و ترکیه) حاضر به هم‌گرایی دوباره و بیشتر به سوی هم می باشند، غرب با شدت در پی دامن زدن به اختلافات مذهبی بین مسلمانان است. ن.

۸- موقعیت تعرض موثر به غرب انتقال یافته و شرق حالت تدافعی به خود گرفت. این امر البته برای دویست سال بعد با دور زدن عثمانی صورت می‌گرفت که با افول آن دولت نیز مورد فوق‌الذکر کامل گردید. تبادل فرهنگی اصولا به دو شیوه صورت می‌گرفت: یکی از راه جنگ و دیگری از راه صلح. یکی از تمدنهایی که متعاقب پیشرفتهای علمی و صنعتی به کشورهای دیگر از جمله ایران راه یافت، تمدن جدید اروپایی است. نهضت صنعتی اروپا موجب شد که این قاره از امکانات جدید و امتیازات بی سابقه‌ای برخوردار شود و با تحت تصرف درآوردن سرزمین های دوردست و ممالک ماورای‌بحار، سیادت سیاسی و اقتصادی خود را اعمال نموده و گسترش دهد و نفوذ خود را همواره با فرهنگ صنعتی جدید چه از طریق مسالمت آمیز و چه از راه مخاصمه و جنگ به ملل دیگر تحمیل نماید.

دومین دوره از روند استعمارگری در سطح جهان بعد از این تاریخ اتفاق افتاد. مستعمره‌های ایتالیایی به دوره‌ای از تاریخ استعمار که مرکز آن مدیترانه بود پایان داد، زیرا این دریا به دریایی تقریباً داخلی برای عثمانی در آمده بود و از آن پس تاریخ استعمار بر محور اقیانوس‌های اطلس، هند و سپس آرام چرخید. از این دوره است که نفوذ اروپا در دنیای غیر اروپایی گسترش می‌یابد. کشف قارهٔ امریکا دولت‌های بزرگ اروپایی (اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، هلند) را برانگیخت که به تصرف سرزمین‌های تازه یافتهٔ آن قاره بپردازند و این سرآغاز استعمار جدید و تشکیل امپراتوری نو است.

امپراتوری اسپانیا در آمریکای مرکزی و جنوبی در اوایل سدهٔ شانزدهم وسعت گرفت و دولت پرتغال که برزیل را تصرف کرده بود، به کرانهٔ غربی چشم داشت. از این زمان فرانسه، انگلستان و هلند هم به پیروی از اسپانیا و پرتغال وارد میدان شدند و در آمریکای شمالی،

جزایر هند غربی، کرانه‌های آفریقا و آسیا چندین مستعمره برای خود درست کردند.

چندی بعد این دولتها بر سر مستعمرات همدیگر به جان هم افتادند و در پایان این کشمکشهای همه جانبه انگلستان و فرانسه که دارای قدرت دریایی بیشتر و مصنوعات بهتر بودند، پیروز میدانها و سرآمد دولت‌های استعمارگر گردیدند. کشمکش میان این دو نیز در غیاب دولتهای بزرگ دیگر اروپایی و نیز عثمانی که در بستر بیماری مهلکی افتاده بود و روسیه تزاری که رو به سوی شرق و جنوب داشت، ادامه یافت. با چنگ انداختن انگلستان بر آمریکای شمالی و ایجاد مستعمره‌های جدید در اقیانوسیه، آفریقای جنوبی و گسترش بازارهای این کشور، فرانسه در مسابقه تا حدودی عقب افتاد. وسعت امپراتوری بریتانیا در دوره حکومت ملکه ویکتوریا به بیش از سی‌وسه میلیون کیلومترمربع رسید که نظیر آن در تاریخ فقط مربوط به قلمرو چنگیزخان بوده است. آلمان در پایان قرن نوزدهم و ایالات متحده در قرن بیستم وارد این کشمکشها شدند. جنگ جهانی اول اوج این کشمکشها بود که عدم رضایت برخی از بزرگان از این تقسیمات، جنگ دوم را نیز در پی آورد. استعمار در طول این قرون و مخصوصاً بعد از پیدایش نهضتهای آزادیخواه چندین بار چهره عوض نمود و حتی جنگ فرهنگی بین خود و نیز کشورهای مورد هدف اتفاق افتاد. در برخی از این کشورهای هدف که از نظر ملی یا دینی هموژن (کشور هموژن کشوری است که یکی از اقوام تشکیل‌دهنده آن در هر یک از شاخصهای ملی، دینی و ... دارای اکثریت قاطع – حدود هفتاددرصد و بیشتر- باشند) نبودند، با سر کار آوردن یک قومیت به انحاء مختلف و بسته به وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن کشورها، نوعی حق دخالت نانوشته برای خود دست و پا کردند و

حتی مثلاً با تعیین زبان خود جهت تحصیل در مدارس به عنوان زبان خارجی، سعی در گسترش حوضه نفوذ زبانی خود نمودند. مثلاً در برخی ازکشورها مثل هند، ایران، مصر، عثمانی و ... زبان انگلیسی به عنوان زبان خارجی اوّل، وارد حوزه تحصیل از مقاطع پیش از دانشگاه گردید، درحالیکه پیشتر در آنها تدریس زبان فرانسه به عنوان زبان اول خارجی مرسوم بود. رشد سریع اقتصادی کشور آمریکا و تاثیر این کشور خصوصا بعد از جنگ‌جهانی‌دوم نیز به طور شگفت‌انگیزی سرعت پیشروی زبان انگلیسی را در سراسر سیارهٔزمین افزایش داد. انگلیسی در اواسط قرن بیستم جایگزین زبان آلمانی در مناسبات علمی شد و به عنوان زبان آکادمیک در بسیاری از کشورهای جهان انتخاب شد. همهٔ اینها نیز موجب شد تا امروزه طیف گسترده‌ای از مردم جهان، حداقل در سطح اولیه با این زبان آشنا باشند و بتوانند با کمک آن با مردم کشورهای دیگر ارتباط برقرار کنند. [xxi i]

در حوزه شرق، امروز روسیه در تقلّا برای بازیابی قدرت خود است. چین و ژاپن از این لحاظ (متعارض) ظاهراً تا حدود زیادی پرهیز می‌نمایند.

۹- شکاف اساسی در بدنه دنیای اسلام به صورت رسمی و ممتد بروز کرد. نتیجه آن در کل تضعیف دنیای اسلام به نفع غرب بود. در واقع صفویان برای فرار از سایه مذهبی اسلامبول با سیاسی کردن آن، توجه و حساسیت عثمانی را به پشت سر خود، شرق –افکار عمومی در عثمانی، به ایران به دلیل تعلق آن به دنیای اسلام علیرغم قرار گرفتن آن در خارج از قلمرو عثمانی، با حس احترام می‌نگریست. چنانکه سلطان سلیم برای اقناع سپاهیانش به جنگ با صفویان بسیار کوشید- و همچنین فِرَق مذهبی مشتقّه از اسلام در قلمرو خود جلب کرد. این دو کشور صدها سال یکدیگر را معطل کردند. حکومت

خاندان صفوی با شکست در مقابل افراد اشرف افغان در اصفهان پایان یافت ولی میراث ایدئولوژی سیاسی آن در دهه و سده‌های بعد تاثیرگذاری خود را در روابط دو کشور با فراز و نشیبهایی همچنان حفظ کرد. عثمانی نیز انرژی بسیاری را مصروف جنگ و گریز با ایران صفوی نمود و موقعی که با آغاز حاکمیت قاجار این کشمکشها تا حدود زیادی فروکش کرد، عثمانی لقب مرد بیمار اروپا به خود گرفته بود. دولت مذکور نیز در جریان جنگ جهانی اوّل فروپاشید و کشورهای مستعمره و یا تحت‌الحمایه پرشماری از این خوان برای غرب آزمند مهیا گردید. برخی از این کشورها متاسفانه هنوز در گرداب بازیهای سیاسی دول بزرگ و کوچک دیگر اسیرند.[۱]

[۱]- یکی از بارزترین و نخستین مصداقهای سیاست شرق علیه شرق، ستیز ... اوزون‌حسن آق‌قویونلو با محمد فاتح، سلطان عثمانی است. ... اسماعیل اول از جمله سنتهای سیاسی که از جد مادری خود اوزون حسن به ارث برد، ستیز با عثمانیان و نزدیکی با اروپا بود که تقریباً در سیاست خارجی این سلسله به صورت اصلی نهادینه درآمد و تضاد منافع این دو خاندان بزرگ حکومتگر همسایه زمینه تطبیق کامل فرمول سیاسی شرق علیه شرق را در اوج خود فراهم نمود و ستیز مستمر این دو با یکدیگر از مهمترین عوامل فرسودگی شرق اسلامی و تضعیف توانمندیهای آن و نهایتاً سلطه مستقیم یا غیرمستقیم غرب بر تقریباً تمامی سرزمینهای اسلامی در قرون معاصر شد. امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق‌قویونلو و سیستهای شرقی- غربی، ص ۱۶-۱۷

بعد از جنگ چالدران تا ظهور پهلوی

پس از سلطان سلیم، سلطان سلیمان قانونی رویهٔ پدرش را پیش گرفت و با استفاده از مسائل داخلی ایران چند بار به ایران حمله کرد. آخرین حمله او در تابستان سال ۹۶۲ هجری قمری/ ۱۵۵۵میلادی صورت گرفت. در این حمله، سلطان‌سلیمان نتوانست به یک پیروزی قطعی دست یابد و به قرار صلحی در آماسیا رضایت داد. این توافقنامه به جنگ‌های طولانی بین دو کشور برای مدتی خاتمه داد، در اثر آن روابط میان دو کشور رو به بهبودی گذاشت، و لحن نامه‌های تهماسب و سلیمان به یکدیگر محترمانه، آرام و ملایمتر شد.[۱] به طوری که دیگر نشانه‌ای از تمایل به طرح اختلافات مذهبی توسط طرفین وجود نداشت.

پس از درگذشت شاه تهماسب و اختلاف سرداران قزلباش برای تعیین جانشین وی، اوضاع کشور تا اندازه ای به ناآرامی گرایید. عثمانی ها با آگاهی از این وضعیت به منظور تضعیف بیشتر صفویان و توسعه عمق استراتژیک خود در شرق به ایران لشکر کشیدند. درگیری‌ها تا زمان شاه عباس ادامه یافت و مناطق آذربایجان تا لرستان در اشغال عثمانی ماند.

شاه عباس اول در آن شرایط آشفته، سازش مدبرانه‌ای با دولت عثمانی کرده و متوجه آشوبگران داخلی و نیز خراسان که همواره در معرض تهاجمات ازبکان قرار داشت، شد. دولت عثمانی نیز با خاطری آسوده متوجه نبرد با

۱- استانفورد. جی شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده . مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، ص۱۶۹.

دشمنان اروپایی خود شد. شاه عباس وقتی از لشکرکشی سلطان مراد سوم به اروپا و جنگ با عیسویان خبردار شد، ضمن اظهار خرسندی، در نامه‌ای دوستانه و محبت آمیز، فتح و پیروزی را برای سلطان غازی آرزو و آمادگی قزلباش را برای جهاد با کفار اعلام کرد.[۱] شاه عباس، سلطان عثمانی را «مجاهد و غازی» خطاب کرد و جنگ با فرنگیان را به مثابه «جهاد با کفار» واجد ارزش قلمداد نمود. هر چند وی پس از سر و سامان دادن به اوضاع داخلی و بازسازی و تجدید ساختار ارتش ایران، طی جنگ‌های متوالی، آذربایجان، بخشهایی از شرق آناتولی و حتی بغداد را نیز فتح کرد، اما نگاه او از منظر مذهبی به عثمانی و حاکمیت آن، با آن چه که در عصر شاه اسماعیل وجود داشت کاملا متفاوت بود.

شاه صفی چون به پادشاهی رسید «... افراد ذکور خاندان سلطنتی را از دم کشت و ریشهٔ خاندان‌های مخلص و خدمتگزاری چون امامقلی‌خان فاتح هرمز و گنجعلی‌خان‌زیگ را از ایران برکند.»[۲] کشته شدن بزرگان و فرماندهان و خالی شدن کشور از وجود افراد کاردان، باعث تزلزل حکومت و شکست ایران از عثمانی شد. چنان که در سال ۱۰۴۹ق/ ۱۶۳۹م. بغداد را از دست داد. و به تبع آن، بین‌النهرین نیز از دست ایران خارج شد.

سلطان مراد عثمانی که بعد از آخرین درگیری با شاه عباس و از دست دادن بغداد، دیگر هرگز جرأت تعرض به خاک ایران را نیافته بود، در نتیجهٔ استحضار از اوضاع وخیم دربار و بر اثر اطلاع از تنفر و انزجاری که در نتیجه اقدامات شاه صفی در میان مردم به وجود آمده بود، پاره‌ای از ایالات را مطمع نظر قرار داد و در مقام لشکرکشی به مرزهای ایران برآمد. او به آذربایجان و بین‌النهرین تعرض

۱- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج۵ ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۸

۲- ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران از ظهور قدرت صفوی تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی (تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۹؛ رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه و زندیه ، تهران: سازمان سمت، ۱۳۷۷، ص ۱۵

کرد. بغداد بعد از مقاومت طولانی تسلیم شد و به گفته مؤلف روضه الصفا: «در عرض چهل روز، قلعه بغداد مفتوح شد (۱۸ شعبان ۱۰۴۸ق/ ۱۶۳۸میلادی) و به غارت رفت و خلق عظیمی شهید شدند و سر و سامان ضریح مبارکه امامین کاظمین به دست عدوان سپاه رومیه به غارت رفت و به مضجع اولاد رسول(ص) جسارت شد.»[۱]

در اثر این تهاجم صفویان دوباره به سوی شرق رانده شدند و طی قرارداد منعقده که بنام محل انعقاد آن ذهاب (یا زهاب؛ سرپل ذهاب در غرب استان کرمانشاهان) معروف شد، مرزهای کشور در غرب تقریبا با حدود فعلی تعیین شد.[۲]

نتایج و تبعات معاهده زهاب

معاهده صلح زهاب که کاملا به نفع عثمانی بود، تبعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چندی برای کشورمان دربر داشت. عثمانیان، پس از کشمکش‌های طولانی، بغداد را در مقابل واگذاری ایروان به ایران به طور رسمی از ایران جدا کردند و به تبع آن بصره و همه بین‌النهرین را که بدلیل دارا بودن جوانب اقتصادی و حمل و نقل و تجارت، اهمیت ویژه‌ای داشته و از دیرباز مورد طمع عثمانی بود، تصرف کردند.[۳] شهرهای مذهبی و عتبات عالیات از دست ایران

۱- هدایت، رضا قلی خان: روضه الصفای ناصری، ج ۸، به اهتمام جمشید کیانفر ، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۶۸۹۹.

۲- قرارداد زهاب، (۱۰۴۹ق/ ۱۶۳۹م) مهمترین قرارداد صلح میان دو کشور است که مرزهای دو کشور را معین کرد و در معاهده های بعدی از جمله قرارداد صلح بعد از جنگ های نادرشاه و نیز در تعیین حدود در دوره ناصرالدین شاه(معاهده ارزنه الروم) به آن استناد می شده است. برای آگاهی بیش تر نگاه کنید به: عابدینی، ابوالفضل: «متن پیراسته معاهده زهاب (۱۴۰۹ ق/ ۱۶۳۹ م)،» فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ششم، شماره های ۲۴-۲۵ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، صص ۲۹-۴۲

۳- با از دست رفتن بغداد، آرزوی اسکندر بیک منشی نیز که می‌خواست بغداد جاودانه در تصرف صفویان بماند، بر باد رفت. او بعد از فتح سرافرازانه بغداد به دست قزلباش در زمان شاه عباس، چنین نوشته بود: «...

خارج شد و رفت و آمد زوار و تجار در این مناطق با مشکل روبه رو شد، بخشی از سرزمینهای باستانی آذربایجان به تصرف عثمانی درآمد. عثمانی‌ها بعد از انعقاد معاهده زهاب، دست از مخالفت با ایران برداشتند. به این ترتیب، تأثیرگذاری عامل «مذهب» که یکی از عوامل اختلاف بین دو کشور تلقی می‌شد، بیش از پیش تخفیف پیدا کرد.

پویایی نسبی این صلح موجب شد تا سپاه ایران تدریجا کارآیی خود را از دست داده، به آسایش و راحت طلبی خو بگیرد در واقع با این صلح، شاه صفی تمام متصرفات جد خود، شاه عباس را از دست داد.

این روند دوستانه در دوران شاه عباس دوم نیز ادامه یافت. او که از ناحیهٔ مرزهای غربی کشور آسوده بود، توانست قندهار را فتح کند. در همین سفر بود که سفیر سلطان عثمانی نامه دوستانه‌ای همراه با «تحف و هدایای بی شمار» به حضور شاه عباس دوم تقدیم کرد و شاه نیز در مقابل نامه محبت‌آمیزی با «چند قلاده فیل کوه شکوه» برای سلطان عثمانی فرستاد.

بر اساس اطلاعات موجود، در تمام سالهای سلطنت شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ق) صلح و امنیت در مرزهای ایران و عثمانی برقرار بود و مفاد «صلح نامه زهاب» هم چنان رعایت می‌شد. کمپفر که در این هنگام به ایران وارد شده بود و تصمیم داشت که روابط ایران و عثمانی را تیره سازد، در این باره می‌نویسد: «... هدف از سفارت ما در دربار ایران، بیش تر این بود که شاه ایران را وادار به یک لشکر کشی مشترک بر ضد ترک‌ها که در بحبوحه صلح، بغداد را از چنگ پدربزرگش - شاه صفی – خارج کرده بودند، بکنیم. فقط چون وزیر اعظم با این

امیدواری که به گرم بلاانتهای حضرت باری عزاسمه آن است که [بغداد] تا انقراض در ید اقتدار منسوبان به خاندان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده، دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش مرساد. حضرت واهب العطایا، ذات اقدس همایون را به مقتضای نیت درست و حسن اعتقاد تا ظهور قائم آل محمد (ص) خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی کرامت کناد...» ن ک: اسکندر بیک منشی ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج۳، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۰، ص ۱۰۰۳

کار موافق نبود، کوشش‌های ما به جایی نرسید.» بدین‌ترتیب، زیرکی و کاردانی شیخ علی‌خان‌زنگنه – وزیر اعظم شاه – نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد.

به عبارت دیگر معاهده مزبور سبب شد تا نزدیک به نود سال، در دوره‌های شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، صلح میان دو دولت و آرامش در مرزهای دو کشور برقرار گردد و سفیرانی میان اصفهان و استانبول در رفت و آمد بودند. پیام محبت‌آمیز و دوستانه شاه سلطان حسین به آخرین سفیر عثمانی یعنی احمد دری‌افندی، نمونه‌ای از این صفا و صمیمیت است: «من دعاگوی ایشانم. ایشان پدر در پدر خواندگار غازی و پیوسته اوقات را در جنگ با کافران گذرانیده‌اند و دعای ایشان بر ما واجب عینی است.» تا اینکه یک عصیان داخلی در ایران این آرامش را تحت‌الشعاع قرار داد. در ازای بازدید دری‌افندی، مرتضی‌قلی‌خان – سفیر شاه سلطان حسین – در سال ۱۱۳۴ق/ ۱۷۲۱م وارد قسطنطنیه شده و مورد احترام دولت عثمانی قرار گرفته بود. ماه بعد مرتضی قلی‌خان به ایران بازگشت و وقتی به کشور رسید سقوط اصفهان قریب‌الوقوع بود. افغانیان سنی‌مذهب –که جز قلمرو صفویه بودند- وقتی ضعف نظارت و اداره منسجم را بر سر خود احساس کردند سر به شورش برداشته و تا اصفهان پایتخت پیش آمده بودند. وضعیت پیش آمده دولت عثمانی را مجددا به هوس حمله به ایران انداخت. این دولت فشار بر مردم سنی‌مذهب در ایران را بهانه قرار داد و چشم طمع به خاک ایران دوخت.[xxi i i]

محمود افغان سرکرده قبائل غلجائی افغان، اصفهان را محاصره کرد. بزودی قحطی و فلاکت آن شهر را فرا گرفت و شاه سلطان حسین چاره‌ای ندید جز این که در روز جمعه ۱۲ محرم سال ۱۱۳۵ هجری به اردوگاه محمود برود و تاج و تخت را تسلیم او کند.[۱]

۱- مستوفی، محمد حسن: زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲

در چنین اوضاع و احوالی شاه تهماسب – وارث تاج و تخت صفوی – در قسمتهای شمالی کشور سعی در احیاء، تجدید و تحکیم حوزه نفوذ دولت نیاکان خود داشت و در این راستا با دولت عثمانی روابط حسنه‌ای برقرار کرده بود. افغان‌ها ادعای خود را بر اساس مذهب گذاشته بودند و تلاش می کردند دولت و مردم سنی‌مذهب عثمانی را برای تثبیت موقعیت سیاسی‌شان، با خود همراه کنند. لاکهارت می نویسد: «عبد العزیز، سفیر اشرف افغان در عثمانی، ترک‌ها را ملامت کرد که در برانداختن ایرانیان شیعی با افاغنه همداستان نیستند... سپس ترک‌ها به یک سلسله مذاکرات پرداختند تا معلوم شود چه روشی باید در پیش گیرند و چه نوع پاسخی را به اشرف بدهند. دولت عثمانی مضطرب و نگران بود. زیرا، در این هنگام خبری از احمد پاشا دریافت کرده بود. از خود می‌پرسند چگونه علیه هم‌کشیان سنی خود می توانند بجنگند. هم چنین خبر رسید که اشرف بیانیه‌ای در مراغه و سایر شهرها انتشار داده و مردم را ترغیب کرده، او را به پادشاهی بشناسند...»

به همین دلیل تصمیم‌گیری برای عثمانی در ارتباط با به رسمیت شناختن حکومت افغان‌ها، به سادگی میسر نبود. اشرف افغان برای تثبیت حکومت خود در ایران، سعی و تلاش زیادی می‌کرد و به هر وسیله‌ای دست می‌زد تا حکومت خود را بر عثمانیان بقبولاند تا آنان دست تعدی به قلمرو وی دراز نکنند. برای این منظور گاهی خود را خلیفه مسلمانان می‌نامید و گاهی هم مبلغان سنی‌مذهب را به میان سربازان عثمانی می‌فرستاد تا آنان را از جنگ بازدارند. ولی این تلاش ها به نتیجه نرسید و بین نیروهای اشرف و یکی از سپاهیان مرزدار عثمانی، جنگ سختی در گرفت. در این جنگ عثمانی شکست خورد و چون عثمانی قصد پیشروی در شرق نداشت و افغانها نیز طی پیمانی خواسته‌های آنها را تامین نمودند، از گسیل سپاه برای تأدیب شورشیان ایرانی اجتناب کرد. بدنبال آن، عثمانی‌ها با افاغنهٔ ایران صلح کردند. بر اساس مواد صلح‌نامه، «... مقرر شد که اشرف مقام خلافت و اولوالأمری سلطان عثمانی را

بپذیرد و در عوض، سلطان هم او را به پادشاهی ایران بشناسد. ایالاتی که عثمانی در تصرف داشت به سلطان عثمانی واگذار شد و به عبارت دیگر، مقصود عثمانیها که تجزیه و تضعیف قدرت مرکزی ایران و حفظ متصرفات شرقی خود بود، حاصل شد...»

حکومت افغانها هفت سال به طول انجامید که از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نیز روابط خارجی اثرات مخربی داشت. اینها بعد از ظهور نادر و در پی اقداماتی که انجام داد برای همیشه به حاشیه رانده شدند.

تهماسب برای مقابله با افغان‌ها به قصد جمع‌آوری سپاه به تبریز، اردبیل، و مازندران -که عشایر ترکمن به رهبری قجرها و تحت فرماندهی فتحعلی‌خان در این دیار به سر می بردند- رفت و مدتی را برای این مقصود سپری کرد. افشارها در خراسان به وی ملحق شدند. نادرقلی – فرمانده و سردسته افشارها – افغان‌ها را شکست داد و تهماسب تحت حمایت او در سال ۱۱۴۳ق/ ۱۷۳۰م بر تخت پادشاهی ایران نشست. شاه تهماسب در کشورداری نتوانست توفیقی به دست آورد. جنگ او با عثمانیان هم که بدون حضور نادر انجام شد، به شکست وی منجر گردید. نادر او را از پادشاهی ایران عزل کرد و خود طی شورای سلطنتی مغان به تخت نشست.

نادر در نوروز سال ۱۱۴۸قمری در اجتماع بزرگ دشت مغان، به این شرایط سلطنت را پذیرفت که ضدیت با اهل سنت که به زعم او از ابتدای صفویه معمول و موجب تفرقه در عالم اسلام شده بود، کنار گذاشته شود. با این شرط به رغم میل روحانیان شیعه که در مجلس حاضر بودند و دیگر شروط نادر توافق شد و نادر در آن جا به عنوان پادشاه ایران تاجگذاری کرد (۲۴شوال ۱۱۴۸ق).

در پیام اعلام جلوس که به عثمانی فرستاده شد، شرایط صلح پایدار با آن دولت نیز، بدان‌گونه که در مراسم جلوس وی مورد تصویب عام واقع شده بود، به اطلاع رسانیده شد. ولی، آن شرایط در دربار عثمانی پذیرفته نشد. هر چند در ایران هم مورد رضایت و قبول علمای شیعه نبود. استرآبادی می نویسد:

«اعیان دولت رومیه دو مورد مذهب جعفری و تخصیص رکن را مخالف شرع دانسته، قبول نکردند و وزیر والامقام مصطفی‌پاشا، والی موصل را با دو نفر از علمای اعلام برای عرض تبریک سلطنت به درگاه نادری ارسال و هنگامی که کار قندهار به اتمام رسیده بود سفرا وارد آستان سپهر مثال شدند...»

نادر اختلافات لفظی مذهبی را علت اصلی آن همه خونریزی‌های چندصدساله می‌دانست. در شورای مغان، رؤسا و ریش سفیدان شهرها و مردم را وادار کرده بود که از «بدعت‌های شاه اسماعیل» دست بردارند و امید داشت که در مقابل، عثمانی ها هم که به بهانه آن حرف‌ها، ایرانیان را کافر می‌شمردند به راه آیند و خود را متعهد می دانست که یا از راه مذاکره و استدلال و یا به زور شمشیر، عثمانی‌ها را حاضر به قبول دو پیشنهاد خود نماید.

نادر در آن مقطع، لزوم وحدت بین مذاهب اسلامی را درک کرد و آن را از اهداف مهم سیاسی خود قرار داد. اما مجاهدت صمیمانهٔ وی در این زمینه، هرگز در خلال مدت سلطنتش با توفیق قرین نشد و عثمانیها، هیچ قدم مثبتی در جهت حل و یا کاهش اختلافات برنداشتند. درحالیکه حداقل به اندازه ایران به رفع مناقشات مذهبی احتیاج داشتند. شاید هم عثمانیان به ویژه پس از موفقیت های عظیم نظامی نادر در هند و ماوراءالنهر، چنین فکر می‌کردند که او می‌خواهد با از میان بردن اختلافات مذهبی و ایجاد وحدت اسلامی، زمینه ایجاد امپراتوری وسیعی را در غرب آسیا فراهم گرداند، به همین سبب هرگز درصدد زدودن دشواری‌ها و کینه‌های تاریخی برنیامدند. نادرشاه با فروتنی تمام، خود را برادر کوچک سلطان عثمانی خواند. این در حالی بود که او به قول خودش به جای چهار شاه نشسته بود و در آن واحد پادشاه ایران و سرزمین‌های پیرامون آن تا هندوستان بود و نیز در همان زمان، بخشی از خاک عثمانی را در قلمرو خود داشت.

بدین‌ترتیب، ایران و عثمانی طی چندین سال، درگیر جنگ‌های خونین بودند. نادرشاه سه بار به بغداد حمله کرد و هر بار یک مشکل داخلی کار او را

در فتح آن شهر ناتمام گذاشت و وی ناچار به ایران بازگشت. نادر که احساس می‌کرد بعد از یک عمر جنگ، خسته و پیر و بیمار شده است و می‌دانست که عثمانی‌ها پیشنهادات مذهبی او را نخواهند پذیرفت و او نمی‌تواند با شمشیر حرف خود را به کرسی بنشاند، بعد از آخرین پیروزی در بغداد، واپسین تصمیم خود را گرفت. وی برای عملی کردن تألیف بین شیعه و سنی، در سال ۱۱۵۶ قمری به زیارت عتبات عالیات شتافت و در نجف‌اشرف، مجلسی با حضور علمای بزرگ دو فرقه ترتیب داد. در واقع، نزدیک به ده سال بعد از مجلس سیاسی دشت مغان، مجلس مذهبی بزرگ نجف برپا شد که از جنبه‌های گوناگون اهمیت به سزایی داشت.[xxi v]

خلوص و ارادت نادرشاه به حضرت علی(ع) و خاندان آن حضرت را می‌توان از عبارات مراسله‌های رسمی و نیز از اهتمام وی برای تعمیر، تذهیب و تزیین مرقد آن امام همام و سایر ائمه معصومین (ع) و هم چنین احترام او به مذهب جعفری دریافت. با این همه، وی از آن مجلس بزرگ مذهبی خواست تا برای وحدت و همدلی در میان مسلمانان، شیعیان سب خلفای راشدین را ترک کنند و اولیای عامه هم اجازه دهند مذهب جعفری در ردیف مذاهب اربعه اهل سنت قرار گیرد. با این که علمای فرقتین، این دعوت را در آن مجلس مختلط عالی پذیرفتند ولی در عمل به جایی نرسید.

بعد از تشکیل انجمن دینی نجف، روابط ایران و عثمانی بسیار حسنه و ملایم شد و رفت و آمد سفرا و هیئت‌ها و اهداء پیشکش‌ها ادامه پیدا کرد. نادرشاه هم ضمن دو نامه دوستانه، سیاست جدید خود را خطاب به سلطان عثمانی نوشت و به وسیله فتحعلی‌خان‌ترکمان به استانبول فرستاد و خود به اصفهان بازگشت و از آن جا به مشهد رفت.

نادر بعد از سپری کردن زمستان و نوروز در مشهد، رهسپار ساوجبلاغ (به معنی چشمهٔ سرد؛ مهاباد کنونی) شد. او در این محل مصطفی نظیف افندی (مصطفی نظیف از علمای دینی باب عالی، که به روابط با ایران آگاهی داشت و

پیش از آن، دو بار همراه با سفیران قبلی به ایران آمده بود، از طرف عثمانی مأمور به انعقاد صلح با نادرشاه شد.) سفیر عثمانی را به گرمی به حضور پذیرفت و حسنعلی‌خان معیرالممالک را مأمور مذاکره با او کرد. طبق این مذاکرات طولانی و دوستانه در پنج دوره، سفرای مختار دولتین ایران و عثمانی در ۱۷ شعبان ۱۱۵۹هجری قمری/ ۴سپتامبر ۱۷۶۴میلادی، معاهده‌ای بر مبنای معاهده زهاب تهیه کردند که به اختلافات طولانی ایران و عثمانی در عهد نادر خاتمه بخشید.

در این معاهده -که به معاهده «گردان» مشهور گردید- آخرین پیشنهادهای صلح نادرشاه ارائه شده بود که عبارت بودند از:

۱. حجاج ایرانی و تورانی که از راه بغداد و شام به مکه می‌روند، از هر حیث در امان باشند.
۲. نمایندگان سیاسی دو کشور برای مدت سه سال در پایتخت دولتین تعیین و اعزام شوند.
۳. اسرای جنگی دو کشور آزاد بوده و بدون هیچ نوع شرطی به میهن خود بازگردند.

همچنین نکات زیر به پیشنهادها افزوده شد:

الف) فرمانداران و نمایندگان مرزی دو کشور از هرگونه رفتاری که مخالف دوستی و یگانگی باشد خودداری کنند.

ب) اتباع ایران از سب و رفض خودداری نمایند.

ج) گماشتگان دولت عثمانی موظفند با حجاج ایرانی که به مکه می روند، خوش‌رفتاری نموده و هیچ گونه حقی برخلاف معمول از آن‌ها دریافت نکنند.

د) در اجرای مراسم حج، اتباع ایرانی از عثمانی‌ها پیروی کنند.

ه) حقوق تجاری بازرگانان دو کشور از هر حیث محفوظ باشد.

و) متخلّفان از این مقرّرات بدون طرفداری به گماشتگان و نمایندگان دولتین تسلیم و مجازات شوند.

ز) مفاد این پیمان در هر دو کشور به موقع اجرا گذاشته شود و مادام که از طرف دولت عثمانی رفتاری برخلاف شرایط پیمان سر نزند، این پیمان پایدار و معتبر خواهد بود.

به این ترتیب در این صلح‌نامه، سه شرط بر معاهده زهاب اضافه شد:

۱. تعیین امیرالحاج از طرف عثمانی برای حجاج ایرانی
۲. مبادله اسرا
۳. مبادله سفیر بین دولتین

نظیف افندی در بازگشت به قسطنطنیه، حامل نامه مودت‌آمیزی از شاه ایران به سلطان عثمانی بود. نادرشاه نیز مشاور خود مصطفی‌خان‌شاملو و منشی و مورخ دربار خود میرزامهدی‌خان استرآبادی را با تحف و هدایای زیادی به دربار عثمانی فرستاد، ولی زنده نماند تا بازگشت آنان را به چشم خود ببیند.

نادرشاه که از این پس سیاست نرم‌تری در پیش گرفته بود، در یکی از نامه‌هایش به سلطان محمود درباره عدول از سیاست مذهبی خود چنین نوشت: ... پیش از این درباره رکن و مذهب حضرت امام جعفرصادق(رضی الله عنه)، پیشنهادی به دولت قاآنیه شده بود. با آن که برای این پیشنهادها نزد عقل مانع و محظوری دیده نمی‌شد، علمای اعلام و اعیان دولت علّیه ابد مدّت با ایراد اعذار از قبول آن، تحاشی کردند... در حالی که غرض و مقصودی جز تحصیل انتظام و دوستی میان اهل اسلام نداریم. این همه سفک دما شد، اگر بعد از آن در این باب اصرار کنیم، احتمال دارد که سفک دما بیشتر شود. بنابراین به اقتضای حسن نیت به تجاوز از راه دینداری جرأت نشد و از تکالیف مذکور نکول و صرف‌نظر کردیم...

نظیف افندی شرح مبسوطی از ملاقات نادرشاه و احترام ایشان به هیأت اعزامی عثمانی را در سفرنامه خود آورده است: ... موقع ورود ما به چادر خان (نادرشاه) خود او و ملاباشی و مهدی‌خان و نظرعلی‌خان و رضی‌خان برخاستند

و با اظهار شوق و رغبت پیش آمدند به گرمی دست ما را فشردند. وقتی که نشستیم به نحوی که ولی‌نعمت‌ها به این چاکر امر و توصیه فرموده بودند، به تفصیل بیان مطلب کردم... اطوار ناروایی که از چندی پیش میان ایران و روم موجب نزاع بود، در حال حاضر با همت مخصوص حضرت شاهی نیست و نابود می‌شود و به این ترتیب از این پس پیوند دوستی میان دو دولت اسلامی از هر حیث به سود هر دو طرف خواهد بود...

پورگشتال نیز در این باره می‌نویسد: «نادر، نظیف افندی را نزدیک تخت خود بخواند و زیاده از حد درباره سلطان محمود اظهار مودت نمود و گفت: کمال میل او بر این است که به جای این جنگ‌ها یک دوستی خالص و باصفا در بین دولتین برقرار باشد.»

بعد از مرگ نادرشاه سه نفر دیگر از خاندانش، جمعاً به مدت کمتر از ده سال بجای او بر تخت نشستند. لیکن با درهم ریختن دوباره اوضاع کشور، کریم‌خان ایلخانِ طایفه زند بالاخره به صورت دایمی توانست بر تمامی حریفان خود از جمله محمدحسن‌خان قاجار و آزادخان افغان غلبه کند. کریم‌خان در آغاز یکی از سرلشکران سپاه نادرشاه افشار بود که پس از مرگ نادر به همراه منسوبین طایفه خود در سپاه نادری به شیراز بازگشت. او در سال ۱۷۵۰ میلادی قدرت را در دست گرفته و توانست مناطق اطراف را نیز ضمیمه حوزهٔ نفوذ خود گرداند. کریم‌خان بجای عنوان شاه، لقب «وکیل‌الرعایا» را برای خود برگزید و سعی در ارائه خدمات به مردم ساکن در قلمرو حاکمیت خود، مخصوصاً شیراز داشت. زندیه تا برآمدن قاجاریه در سال ۱۷۹۴ میلادی، به مدت تقریباً بیش از چهل سال بر اغلب مناطق کنونی ایران - و در مقطعی به انضمام بندر استراتژیک بصره- حاکم بودند.

پس از درگذشت کریم‌خان مدعیان جانشینی او به جان هم افتادند و با تضعیف یکدیگر، زمینه تقویت و کسب اقتدار آقامحمدخان و طایفه قاجار را فراهم آوردند. در سال ۱۷۹۴ میلادی لطفعلی‌خان‌زند به دست آقامحمدخان

قاجار مقتول واقع گردید. آقامحمدخان با تسخیر شیراز دست به کشتار دودمان زند زد و مردم کرمان –پایتخت وقت زندیه- را از دم تیغ گذرانید.

زندیان با انگلیسیها، روسها و هلندیها دارای روابط بازرگانی بودند و مخصوصاً لطفعلی‌خان آخرین پادشاه زندیه، برخوردهای نزدیک و دوستانه‌ای با نمایندگان انگلستان داشت. شرکت انگلیسی هند شرقی پروانه تاسیس تجارتخانه در بوشهر را از خود کریم‌خان کسب کرد. کریم‌خان آنها را از حق گمرک نیز معاف کرد. فتح بصره در رونق‌یابی بنادر ایرانی و بالاخص بوشهر تاثیر فراوانی داشت.

اختلافات مرزی ایران و عثمانی در دوران قاجاریه اگرچه با شدت کمتر همچنان تداوم یافت و تلاشهای حکومتهای مشروطه نیز برای تعیین دقیق و قطعی سرحدات راه به جایی نبرد. تا اینکه در نوامبر ۱۹۱۳میلادی/۱۳۳۱قمری به اصـرار دولت انگلستان پروتکلی دربارهٔ تعیین حدود دو کشور در استانبول به امضا رسید و یکبار دیگر کمیسیون چهارجانبه علامتگذاری سرحدات ایران و عثمانی را شروع کرد. در نتیجه اعمال نظر دولت خارجی و ضعف ایران در آن دوران، حدود هزار کیلومتر مربع از اراضی ایران واقع در شمال و جنوب قصرشیرین به عثمانی واگذار شد.[۱]

۱- در این اراضی بعدها معادن نفت مهمی کشف گردید. ن.

...) توطئه بزرگ

در قرن هفدهم در حالیکه در نتیجه این تفرقه‌ها دنیای اسلام در حال افول قدرت بود، مرکز ثقل قدرت جدید دیگری در شمال پدیدار گردید. دولت روس که از چندصدسال پیش در بالادست رود دنیپر و اطراف کیف تشکیل شده بود، رو به سوی جنوب و شرق نهاده، در داخل قلمرو کشورهای ایران و عثمانی و خان‌نشینهای آسیای مرکزی در حال پیشروی و توسعه ارضی بود.[۱] موازنه قدرت در اروپا دچار نوسان شده بود و کشورهایی چون انگلیس، فرانسه، هلند و روسیه جای اخلاف دیگر غربی خود چون پرتغال، اسپانیا و دانمارک را می‌گرفتند. در حالیکه قاره وسیع آمریکا بالاخره سیمای انحصاراً اسپانیایی، پرتغالی، انگلیسی و نهایتاً فرانسوی می‌گرفت، دول تمثیلگر مام‌میهنشان با حرص و آز بیشتری به رقابت، جنگ و طراحی دسایس گوناگون در شرق، آفریقا و آسیا می‌پرداختند. روسیه نیز در این میان درحالیکه دقت می‌نمود تا حساسیت غرب را برنیانگیزد،[۲] در استپهای سیبری، آسیای مرکزی و همچنین داخل قلمرو کشورهای رو به ضعف نهاده قاجار و عثمانی پیشروی می‌نمود.

۱- این کشور که جز نواحی یخبندان شمالی، یکسره در حصار خشکی قرار داشت، می‌کوشید تا از راه دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس، دریای سیاه و تصرف اسلامبول خود را از این بن‌بست برهاند. ن.

۲- نگاه کنید به دکتر پیو- کارلوترنزیو: «رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان»، ترجمه دکتر عباس آذین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۳۸ به بعد

انگلیس که حاکمیت و قیمومیت بر هند را فراچنگ آورده بود، بلافاصله بعد از درک تهدید روسها در شمال، برای پیشگیری از هرگونه موقعیت خطرناک چاره را در رویارویی حدالامکان غیرمستقیم با این کشور در قلمرو ممالک محروسه ایران و عثمانی یافت.[۱]

این چنین بود که این دو کشور جولانگاه رقابت دو استعمارگر فوق‌الذکر شدند و در طول سالها و سده‌های آتی ملل منطقه به شدت در معرض مستقیم و مهلک خطرات این رقابت بیرحمانه قرار گرفتند.

تعارض منافع این دو در ایران درحالیکه از سویی جلوی انضمام بیشتر خاک ایران از سوی روسیه را گرفت و ایران را از مستعمرگی کامل نجات داد، لیکن آنها باز از تمام قدرتشان برای استعمار ایران به طرق دیگر استفاده می‌کردند و در این راه حتی بین خود مذاکره و هماهنگیهایی انجام می‌دادند که دو نمونه بارز آن قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ هجری شمسی) مبنی بر تجزیه دوفاکتوی ایران به دو منطقه نفوذ (جهت اعمال سیاستهای استعماری خود) و یک منطقه بیطرف (برای پیشگیری از هرگونه اصطکاک با یکدیگر) و نیز قرارداد ۱۹۱۵ (چند ماه بعد از شروع جنگ جهانی اول) که ناظر بر لغو منطقه بیطرف و ایجاد هماهنگیهای بیشتر بین خودشان بود. در ضمن، روس‌ها بریگاد قزاق را تحت فرمان افسران روسی و انگلیسی‌ها قوایی به نام «پلیس جنوب» تحت فرمان افسران انگلیسی تشکیل دادند.

---

[۱]- پیشین، ص ۳۸ به بعد.

مساله اجتناب دول بزرگ از رو در رویی مستقیم در این مورد، از تاسیس کشور افغانستان و در انضمام بخشی از خاک هند و روسیه – نوار شرقی استان بدخشان واقع در مابین افغانستان و چین- به افغانستان هویدا است. ن.

در همین سالها آنچه از عثمانی نصیب ایران می‌شد افکار آزادیخواهانه در قالب مشروطه‌خواهی و انعکاسهایی از تحرکات یکدیگر بود. در ایران خسته از ضعف مدیریت و متاثر از حرکات روشنفکری همسایگان شمال و غرب، تکانهایی به چشم می‌خورد. کارگران فصلی که از تهران و تبریز به باکو و کمتر گنجه و ایروان و استانبول و بالعکس رفت و آمد می‌کردند پشت سر افرادی که – مخصوصاً در پاریس و استانبول- کم و بیش تحصیل کرده بودند و عوامل رسانه‌ای داخلی که با شهرهای فوق و نیز اروپا در تماس بودند توده را تحت تاثیر یافته‌ها و القائات خود قرار می‌دادند. جوامع دو کشور همسایه گویی تا حدی به خود آمده و در تکاپوی انجام کارهایی اصلاح‌طلبانه در قالب مشروطیت یا نوعی از جمهوری مطابق با شرایط شرق و بدون لزوم رد کامل راس سلسله موروثی و پادشاهی برآمده بودند[1] تا ضمناً برخی از حقوق مدنی، سیاسی و ... خود را مطالبه نمایند. مقاومت حکومتهای کشورهای مزبور در مقابل اصلاحات باعث شد انرژی حاصل از بیداری اقشار جوامع یاد شده به سمت مبارزه با

۱- انقلاب مشروطه بی‌تردید برجسته‌ترین تحول سیاسی عصر قاجار بود... اما موانع بی‌شمار استقرار دموکراسی در ایران آنروز، انقلاب مشروطه را از تبدیل شدن به یک نهضت فراگیر ملی بازداشت. ملائی توانی، علیرضا. ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول، ۱۳۷۸. ص ۱۷

«حوادث داخلی که در اوایل بیستم به وقوع می‌پیوست قاجاریان و عثمانیان را در مسیر جدیدی قرار داد. حرکت مشروطیت که در سال ۱۹۰۶ در ایران شروع شده بود یکی از این حوادث است. ایران کشوری بود که در طول تاریخ با استبداد اداره شده بود. این حرکت برای مدتی سلطنت مطلق را که ۲۵۰۰ سال در این کشور حاکمیت داشت از میان برداشت و کشور را به سوی مردمسالاری سوق داد ...» *Cin, Barış: Türkiye- İran siyasi ilişkileri (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), IQ kültür sanat yayıncılık, İstanbul,* ۲۰۰۷: ۳۳–۳۴

استبداد داخلی متمرکز شده و از مسائل اجتماعی، اقتصادی و ... فراگیرتر دیگر و نیز بین‌المللی غافل بماند.[۱]

تعارض مشروطه با منافع استعماری دولتهای روس و انگلیس نیز موجب شد در نهایت انقلاب منحرف شود و حوادث دردناکی چون عاشورای سال ۱۲۸۸ (شمسی) تبریز به دست روسها و حادثه پارک اتابک تهران بدست نیروهای استبداد داخلی پیش آید.[۲]

در طول تمامی این سالها شرایط حاکم بر رقابتهای استعماری و جهانخواری دول غربی در حد انفجار رسیده بود. تا جایی که سالهای پایانی قرن نوزدهم (از سال ۱۸۷۱ میلادی) تا سال ۱۹۱۴ میلادی را به عنوان دوره «صلح مسلح» یاد کرده اند. اروپا در برخی از قسمتهای خود ناراحتیهای شدیدی احساس می‌کرد بطوریکه وقوع جنگ بین چندین دولت اروپایی چیزی دور از انتظار نبوده و به صورت غیر قابل اجتناب درآمده بود. علاوه بر تشدید اقدامات اشغالگرانه و استعمارگرانه قدرتهایی چون بریتانیا، فرانسه، هلند، روسیه، ظهور قدرتهای جدید و مخالف وضع موجود مثل آلمان، ایتالیا، آمریکا و ژاپن و بروز علائم

۱- نظام مشروطه، ماهیت سرنگون کننده نداشت و به سنت پادشاهی در دو کشور پایان نمی‌داد. این نظام با تفاوتهایی هم اکنون نیز در برخی از کشورها مثل بریتانیا، ژاپن و ... برپاست. چیزی که در جریان کودتای ۱۲۹۹ بوقوع پیوست، دزدیده شدن پادشاهی از سلسله قاجار و انتقال آن به پهلویها بود. این پروسه با عقیم گذاشتن و منحرف کردن نهضت مشروطه شروع شده، با شایعاتی مبنی بر تشکیل دولت با نظام جمهوری و ... ادامه یافته و با تفویض سفارشی اختیارات به رضاخان در مجلسی تشریفاتی پایان یافت.

۲- روس و انگلیس پس از قرارداد ۱۹۰۷ به شکل بی‌سابقه‌ای کوشیدند تا ضمن جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام عرصه‌ها، از پاگیری و نفوذ یک قدرت سوم در ایران ممانعت بعمل آورند و با حمایت از فرمانروایان وابسته و نالایق، به سرکوب جنبش آزادیخواهی ملی و انهدام نهادهای نوبنیاد مشروطه با هدف مداخله بیشتر اقدام کنند. ملائی توانی، علیرضا. ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول، ۱۳۷۸. ص ۸

اضمحلال در امپراتوری وسیع و غنی عثمانی در پیدایش این وضعیت موثر بودند. مخصوصاً یک جریان فکری در کشور آلمان احساس می‌کرد که جغرافیای حیات نژادی با افزایش ظرفیتهای جمعیتی، اقتصادی، قدرت نظامی و ... و نیز در اثر دیر ماندن از قافله جهانخواری دول همسایه برای او تنگ شده است.[۱]
روسیه بعد از حساس شدن انگلستان به توسعه ارضی این کشور در قلمرو ایران به سوی خلیج فارس، چشم به تنگه‌های استانبول و داردانل داشت. امپراتوری اتریش-هنگری می کوشید تا از آزاد شدن ملتهای تحت سلطه خود ممانعت نماید. این در حالی بود که دولتهایی چون انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری که از حداقل یکصد سال پیش، امپراتوری عثمانی را نه بعنوان یک تهدید که به تعبیر جدید «مرد بیمار اروپا» و بسان طعمه‌ای بسیار بزرگ می‌دیدند، پیش از وقوع جنگ به انحاء مختلف به جان این بیمار افتاده بودند. آنها تاب تحمل بیشتر انتظار برای مرگ طبیعی این مرد بیمار نداشتند.

با شروع جنگ جهانی اول (۴ اوت ۱۹۱۴ میلادی)، که اتفاقاً تنها چند روز بعد از خلع محمدعلی‌شاه توسط مجلس از سلطنت و تاجگذاری احمدشاه رخ داد، دولت ایران موضع بیطرفی اتخاذ نمود. نیروهای روسیه تزاری از پنج سال قبل از جنگ در جهت اجرای مقاصد سیاست استعماری و بر اساس قرارداد ۱۹۰۷، در آذربایجان مستقر شده بودند. دولت عثمانی وجود این نیروها را در داخل مرزهای ایران دلیلی بر غیرمعتبر بودن این بیطرفی شمرد و بعد از

---

[۱]- بین ملل ژرمن و اسلاو در طول صدها سال، نبردهای طولانی برای بقاء رخ داده است و این دو ملت همواره یکدیگر را در برابر توسعه خود یافته اند. .. آلمانها با اقوام کوچکتر اسلاو از قبیل چکها، اسلواکها، لهستانیها، صربها و کرواتها که به مثابه ماشۀ روسها عمل می کردند، برخورد داشتند. *Temir, Ahmet: ۶۰ Yıl Almanya, T. C. Kültür Bakanlığı Yayınları, Ankara:* ۱۹۹۸*, Ön Söz, S.: XVI*

خودداری روسیه از تخلیه آذربایجان، نیروهایی از ارتش خود را برای نبرد با روسها روانه کرد.[xxv]

در این میان در حالیکه از سویی دول روس و انگلیس سعی در استفاده از نفوذ خود در دولت ایران داشتند، از طرف دیگر نیز کشور آلمان (در راس محور متحدین)، نهایت اهتمام خود را برای استفاده از تمایلات و احساسات شدید ضد روسی و انگلیسی جامعه ایران گذاشتند. کشور ایران علیرغم دوری از صحنه اصلی جنگ، برای هر دو طرف جنگ بسیار مهم و استراتژیک بود. آلمان و عثمانی برای پیشبرد نقشه‌هایی که برای تهدید منافع بریتانیا در هند طراحی کرده بودند به ایران به مثابه پلی فوق العاده مهم می‌نگریستند. روسیه و انگلیس نیز که از پیشتر جای پای خود را در ایران مستحکم ساخته بودند، از سویی مصمم به حفظ منافع خود در این کشور داشتند و مخصوصاً انگلستان به نقش ایران در محافظت از منافع خود در هندوستان واقف بود. مخصوصاً در ضمن جریانات مشروطیت در ایران -که با روی کار آمدن احمدشاه قاجار تا حدود زیادی به اهداف خود دست یافته بود،- افکار عمومی در ایران به شدت نسبت به دخالتهای همه جانبه دول روس و انگلیس حساس شده و با توجه به موقعیت خاص ایران –نزدیکی به هندوستان و مناطق مسلمان‌نشین جنوب روسیه- عوامل اجرایی آن در پی یافتن نیروی سومی برای مقابله با این دول استعمارگر بودند.[۱]

کشور آلمان در چنین شرایطی به عنوان قدرت جدید، تازه نفس و مدعی در این شرایط خود را به ایران – و نیز عثمانی- معرفی نمود. از آنها در هر دو کشور مسلمان با خوشرویی و امیدواری استقبال شد. عوامل آلمانی به سرعت

۱- (دولت) ایران به شدت نگران ضمانت استقلال و تمامیت ارضی کشور، رهایی از معاهدات خفت‌بار تعهدات و دیون خارجی نسبت به روس و انگلیس بود و از آنجا که به تنهایی قدرت محقق ساختن این آرزوها را نداشت دست یاری به سوی آلمان دراز کرده بود. ملائی توانی، علیرضا. ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول، ۱۳۷۸. ص ۱۴۷

شروع به زمینه‌سازی برای کشیدن این دو کشور به جنگ قریب‌الوقوع به نفع خود کردند. در هر دو کشور با توجه به نفرت عمومی از دولتین روس و انگلیس، آلمانها با مشکل زیادی مواجه نشدند. آنها فقط می‌بایست این موج نفرت را سازماندهی نموده و یا به شکل‌گیری و تکوین آن کمک می‌کردند. اقدامات آلمانها در جهت نفوذ در دولت ایران با موفقیت چندانی قرین نبود. چه، بسیار پیشتر، دول روس و انگلیس حق دخالت در امور آن را به انحصار خود درآورده بودند. روسها در جریان مورگان شوستر آمریکایی نشان داده بودند که حضور هیچ کشور دیگر را در سر سفره ایران تحمل نمی‌کنند و فقط مجبور به کنار آمدن با انگلیس شده بودند که نماد آن نیز قرارداد سال ۱۹۰۷ بود.[۱] در حالیکه شمال ایران و مناطق آذربایجان در این زمان تحت اشغال نظامی روسها بود، از سوی دیگر امتیاز هرگونه اقدام و عملیات محور متحدین در این نواحی تلویحاً به عثمانی واگذار شده بود و در این مناطق نیروهای دو کشور در حالیکه از برخی از عناصر محلی و مرزنشین نیز برای ایجاد ناامنی و جنگ علیه یکدیگر سود می‌جستند به جنگ مستقیم با یکدیگر مشغول بودند.

در تاریخ ۲۵ ذیقعده‌ی ۱۳۳۲ قمری، کنسولگری ایران در باکو، گزارشی را به نقل از روزنامه گاسپی تحت عنوان «امور ایران» به وزارت امور خارجه ارسال کرد:

«چند روز است که خبرهای نگران‌کننده‌ای از ایران می‌رسد، کردها از سرحد ایران تجاوز و اهالی محالات را لُخت می‌نمایند، به طوری که آنها از ترس به شهرها پناه می‌برند. ... تحریکات آلمانی‌ها در سرحد ایران و عثمانی و انقلاباتی که در آنجا ظهور و بروز نموده برای مأمورین ما روشن است که از ابتدای جنگ مبلّغهای آلمانی و عثمانی‌هایی که در ایران سکنی دارند و یا

۱- در همین زمینه سفیر انگلیس به وزیر مختار روسیه در ایران گفته بود: «مدتی است که سفیران روس و انگلیس تقریباً ایران را اداره می کنند زیرا وزیران بدون مشورت آنها به هیچ اقدامی دست نمی زنند» پیشین، ص ۹

آنهایی که از عثمانی آمده‌اند، همه برخی اخبارات کذب و بی‌اساس مربوط به جنگ را انتشار می‌دهند، که آلمانی‌ها در جنگ پیروز شده‌اند و ما مغلوب، ... انتشار اینگونه اخبار کذب اکراد عثمانی را وادار به قتل و غارت رعیت ایرانی می‌نماید. چنانکه چندین بار بین اکراد و قزاق‌های ایرانی جنگ شده و موجب قتل نفوس و ویرانی و نهب و غارت اموال و مواشی گردیده است.[۱]»

آسوریان هم که از سالیان متمادی تحت تعلیم میسیونرهای آمریکایی و فرانسوی، با مسلمانان کینه‌توزی می‌کردند، در کنار روس‌ها قرار گرفتند.[۲] با این اوضاع واحدهایی از ارتش عثمانی به خاک ایران تجاوز کرده و در داخله آذربایجان به نبرد با روسها پرداخت. وزارت امور خارجه نقض بیطرفی ایران را با وزرای مختار روس و انگلیس به طور مداوم مورد مذاکره و رایزنی قرار می‌داد. این تلاشها علاوه بر آنکه نتیجه مطلوبی نداشت، وزیر مختار روسیه هزینه‌های لشکرکشی شعاع‌السلطنه (روس‌ها، شعاع‌السلطنه برادر محمدعلیشاه مخلوع را که دولت تبعید نموده بود به ایران برگردانیدند و او تحت حمایت روسیه و بدون اجازهٔ دولت ایران، سپاهیان دولتی را تجهیز و با عثمانی‌ها به جنگ پرداخت) را نیز به حساب ایران و جزو بدهی آن قلمداد کرد. سرانجام شعاع‌السلطنه به اتفاق قوای روسیه در نزدیکی میاندوآب از نیروهای عثمانی شکست خورد.[۳]

در نوامبر ۱۹۱۴، نیروهای انگلیسی هم به تدریج نواحی جنوبی ایران (خوزستان) و عثمانی (بنادر فاو و بصره) را به اشغال خود درآورده و بدین‌ترتیب بیطرفی ایران را نقض کردند. هدف انگلیسیها از تصرف بصره و منطقه

۱- اسناد بایگانی وزارت امور خارجه، گزارش شماره‌ی ۱۵۴۵، مورخه ۲۵ ذیقعده‌ی ۱۳۳۲، قونسولگری ایران در بادکوبه، کارتن ۶، پوشه ۵.

۲- کسروی، احمد: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۳، صص ۶۰۰ ـ ۵۹۹

۳- پیشین، صص ۶۰۲ ـ ۶۰۳

خوزستان، از یک سو تسلط بر منابع نفتی این مناطق و از سوی دیگر کمک به شیوخ عرب هم پیمان خود در جهت تضعیف و تجزیه عثمانی بود.

آلمانها به سرعت در بخشهای مرکزی، غربی و جنوبی ایران پخش شده و در این مناطق که بیشتر آن مطابق قرارداد سال ۱۹۰۷ حوزه نفوذ انگلیس بود، شروع به فعالیت کردند. همانطور که انتظار می‌رفت، [xxvi] روسها و انگلیسیها به این تحرکات حساس شده و واکنش نشان دادند. دولت در راستای استفاده از این فرصت بدست آمده از برخورد منافع دول بزرگ، بخشی از افسران سوئدی ژاندارمری را که علناً با آلمانها همدلی نشان داده بودند عزل کرد و از دولتین بریتانیا و روسیه خواستار موراتوریوم شد و از آنها خواست که از مطالبه بازپرداخت وامهای خود به ایران صرف‌نظر کنند و پرداختهایی را که در طی جنگ صورت گرفته بود، به ایران مسترد دارند. اما آنها در برابر این تقاضا بهایی سنگین یعنی اجازه دستگیری محرکین خطرناکی را که از سوی متحدین در تهران فعالیت می کردند خواستار بودند. دولت به بهانه نقض بیطرفی آن را نپذیرفت. اما در خفا مذاکرات سرّی با پرنس رویس وزیر مختار آلمان همچنان جریان داشت.[۱] علیرغم تمامی تمهیداتی که برای اختفای این مساله در نظر گرفته شده بود، اخبار مذاکرات با آلمانها به بیرون درز کرد.

این موضوع بعلاوه پخش اطلاعات موثق مبنی بر قصد انجام کودتای ضدمتفقین در تهران که می‌بایست در آغاز محرم \ آبان ۱۲۹۴ طی یک سلسله آشوب های سیاسی به اجرا درآید، واکنش سریع، تند و تهدیدآمیز بریتانیا و روسیه را برانگیخت. روسها با هماهنگی انگلیسیها اولتیماتومی مبنی بر اشغال نظامی تهران دادند. بلافاصله قشون روس از نزدیکترین ساخلوهای خود واقع در انزلی و قزوین به سوی تهران حرکت کرد. این حرکت دو پیامد مهم داشت: اول

۱- دولت ملی ایران در جنگ جهانی اول، ص ۱۵۴

قوت گرفتن ایدهٔ انتقال موقت پایتخت[۱] و مهاجرت نمایندگان مجلس، کارگزاران دولت، آزادیخواهان و سایر گروه های مردم از تهران. دوم مذاکرات فوری با سفرای روسیه و بریتانیا.

در واکنش به اولتیماتوم متفقین، اندیشه انتقال پایتخت با توجه به واقعیت‌های سیاسی موجود کشور به گونه‌ای قطعی مطرح گردید. مستوفی‌الممالک و سایر دموکراتها شاه را قانع کردند که طی یک اقدام حساب شده و در عین حال احتیاط‌آمیز اندیشه تغییر پایتخت را مطرح کند. این اقدام اگر چه ظاهراً در حمایت از آلمانهاست اما در واقع نوعی امتیازگیری از متفقین نیز به حساب خواهد آمد و آنان را مجبور به مذاکره خواهد کرد.[۲]

حرکت قشون روسی مستقر در قزوین و انزلی به سوی تهران باعث شد که گروههای گوناگون مردم تهران اعم از سیاسی، نظامی و ... تحت هدایت مستقیم مستوفی‌الممالک و دموکراتها و تحت حفاظت ژاندارمری از پایتخت خارج شوند. تصمیم شاه، هیات دولت و جامعه سیاسی ایران برای انتقال پایتخت[۳]، سفر

۱- اندیشه انتقال پایتخت را اولین بار یکی از روزنامه‌های استانبول به نام خاور در مقاله‌ای تحت عنوان «مستوفی الملک بخواند» مطرح کرد.گردانندگان این نشریه دموکراتهای متمایل به آلمان بودند. پیشین، ص ۱۵۵

تصمیم شاه به انتقال پایتخت و تشویق به مهاجرت از سوی دولت، دموکراتها و آزادیخواهان و مخالفان کینه‌توز بریتانیا و روسیه، خروش اضطراب عجیبی در شهر بر پا کرده بود. ... همه سعی داشتند که قبل از خروج شاه خود را از خطر هستی‌برانداز روسها نجات دهند. پیشین، ص ۱۵۶: به نقل از سمیعی، حسین (ادیب السلطنه) و اردلان، امان الله خان (عزالممالک). اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین الملل اول یا خاطرات سمیعی و اردلان. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۲، چاپ اول، ص ۴۴-۴۳

۲- همان، ص ۱۵۸

۳- در ۷ محرم/ ۲۳ آبان ۱۲۹۴ جلسه فوق العاده و محرمانه مجلس با حضور اعضای حاضر در تهران تشکیل گردید و در آن پیغام احمدشاه، خطاب به مجلس مبنی بر انتقال موقت پایتخت به اصفهان قرائت شد. ... احمدشاه که از آغاز می اندیشید که تا زمانی که جغرافیای سیاسی ایران به شکلی است که یک سمت آن انگلیس قوی و سوی دیگر روسیه قدرتمند وجود دارد، شاه ایران ضرورتاً می‌بایست یک ترازودار بسیار دقیق

مهاجرت را به یک قیام فراگیر مبدل ساخت.[۱] مهاجرین در پی خروج از تهران راه قم را در پیش گرفته به انتظار احمدشاه نشستند. خبر تصمیم انتقال پایتخت، متفقین را به وحشت انداخته آنان را به تلاش بازدارنده جهت ممانعت از حرکت آنها واداشت. زیرا همراهی شاه در حقیقت به منزله ورود ایران به صحنه پیکار جهانی علیه روسیه و بریتانیا تلقی می‌گردید.

اقدامات متفقین در انصراف شاه هم تهدیدکننده بود و هم امیدبخش. سفرای روس و انگلیس و ریمن‌لکنت، وزیر مختار فرانسه به فعالیتهای گسترده در این زمینه دست یازیدند. سرچارلز مارلینگ سفیر بریتانیا بامداد هفتم محرم به اتفاق وزیر مختار روس به ملاقات شاه رفته به وی اطمینان داد که قشون روس وارد پایتخت نخواهد شد. جمعی از رجال محافظه‌کار متمایل به متفقین مثل فرمانفرما نیز در این فکر هماهنگی و هم‌رأیی نشان دادند. شاه علیرغم چندین بار مخالفت، نهایتاً از اندیشه انتقال پایتخت منصرف گردید. عمده‌ترین تهدیدهای روس و انگلیس برای ممانعت از سفر شاه، خلع و عزل وی از سلطنت ... بود.[۲] اما در صورت پذیرش شاه، دو سفیر تعهد نمودند که مساعدتها و

و خردمند باشد که با بیداری و هوشیاری ترازو را مراقبت کند تا مبادا نوک خار آن یک ذره به یکی از دو جانب میل نماید و هرگاه بتواند همین یک وظیفه را به عدالت و درستی انجام دهد بزرگترین خدمت را به ملت و مملکت خویش انجام داده است. اکنون خود، شاهین ترازو را از کف نهاده بود و بیطرفی ایران بکلی رنگ باخته بود. رحیم زاده صفوی، علی اصغر: اسرار سقوط احمدشاه (خاطرات رحیم زاده صفوی). صص ۱۲۱-۱۲۲

[۱]- در اعتراض آشکار به خشونتهای متفقین و اجتناب از تکرار حوادث خونین تبریز (حوادث عاشورای سال ۱۲۸۸ شمسی و به دار آویخته شدن ثقه‌الاسلام و تعدادی از یاران آزادیخواهش) و سبعیتی که ممکن بود روسها در صورت غلبه بر تهران مرتکب شوند و از تمام آزادیخواهان و مخالفان انتقام بگیرند یا هستی و دارایی همه کسانی را که با سیاستها، اولتیماتومها و مداخلات فزاینده آنها مخالفت کرده بودند، برباد دهند، سفر مهاجرت و اندیشه انتقال پایتخت به گرمی استقبال شد. دولت ملی ایران در جنگ جهانی اول، ص ۱۵۳

[۲]- پیشین، ص ۱۵۹، به نقل از شمیم، علی اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰. چاپ دوم، ص ۵۵۹

کمکهای فراوان نظامی در برقراری نظم و امنیت و تسلط بر اوضاع مغشوش کشور به دولت ارائه نمایند.[۱] شاه و هیات دولت که تا حدودی به مقاصد خویش دست یافته بودند طی جلسات مشورتی که با حضور شخصیتهای سیاسی و رجال معمّر و مورداحترام تشکیل دادند، پیشنهادها، مشورتها و صلاح اندیشیهای آنان را بکار بستند و از دغدغه انتقال پایتخت فارغ شدند. توافق گردید که قوای روس به یئنگی امام برگردد، شاه از حرکتش منصرف شود، دولت با سفرای روس و انگلیس به گفتگو و مذاکره بنشیند و سفارت آمریکا تعهدات آنها را ضمانت نماید.[۲]

گروه های مختلف مهاجرین پس از عزیمت از تهران به تدریج در نخستین دهه محرم سال ۱۳۳۴ قمری (آبان ۱۲۹۴ شمسی) موقتا در قم رحل اقامت افکندند. با رسیدن خبر انصراف شاه و دولت به مهاجرین وضعیت پیچیده و بغرنج گردید. لیکن تصمیم نهایی مبنی بر مبارزه تا دستیابی به پیروزی نهایی اتخاذ و سازمان معروف «کمیته دفاع ملی» تشکیل گردید. کمیته دفاع ملی که در ۲۲ آبان تشکیل شد تا ۲۷ آذر همان سال در قم فعالیت داشت. (از نخستین فعالیت ها و تلاش‌های کمیته، انتشار روزنامه‌ای به نام ژلاتین بود که تلگراف‌ها، آگهی‌ها و حوادث پیرامون را می‌نگاشت. از دیگر فعالیت‌های آن تاسیس سازمان شیر و خورشید سرخ ایران و تدوین اساسنامه آن بود. موسسه مزبور نخستین سازمان در نوع خود محسوب می شد که تا آن روز در ایران شکل گرفته بود.

عمده‌ترین محور تلاش کمیته ملی، جلب همکاری‌ها و حمایت‌های مردمی در سراسر کشور بود. مراجع مهم شیعیان در ایران و عثمانی (بین‌النهرین) نیز با فتاوای خود دائر بر حمایت از مهاجرین و جهاد علیه متفقین به یاری آنها شتافتند. زیرا استفاده از احساسات دینی با توجه به بافت شدیداً مذهبی جامعه

۱- همان، ص ۱۵۹

۲- همان، ص ۱۶۰

ایران که در آن روزگار همواره فرمانهای مراجع دینی و رهبران مذهبی را مطاع می‌دانستند، سهم برجسته‌ای در بسیج توده‌ها داشت.[۱] بدنبال وقوع این حوادث، قشون روس مستقر در قزوین یکبار دیگر و اینبار برای انهدام تشکّلات ملی‌گرایان و ضدمتفقین و ممانعت از ادامه فعالیتهای آنها در سه محور همدان، قم و تهران در داخل ایران به راه افتاد. نیروهای ژاندارم همدان تحت سرپرستی افراد سوئدی مستقر در آن منطقه به مقابله با روسها برخاست. لیکن علیرغم دلاوری افراد کمیته دفاع ملی به علت کمبود تدارکات و مهمات جنگی، آنان مجبور به عقب‌نشینی شدند .در محور قم نیز دو طرف در ساوه روی در روی آمدند. طی یک هفته نبرد، قشون ملی به رغم ناآزمودگی و فقدان تجهیزات در آغاز کار به پیروزی‌هایی درخشان دست یافت اما به علت نرسیدن قوای کمکی و مهمات جنگی شکست خورد. کمیته دفاع ملی و مهاجرین با تخلیه قم به سوی اصفهان حرکت کردند. در این زمان با فشار متفقین و در نبود مخالفان آنها، دولت مستوفی سقوط کرد و یک شخص متمایل به متفقین (حسن تفاهم فرمانفرما) قدرت را به دست گرفت.

فشار دولتین از یک سو و فقدان تعادل سیاسی به علت عدم حضور سفیر آلمان و نمایندگان مجلس از سوی دیگر دولت را واداشت تا با تدابیر لازم مهاجرین را به بازگشت ترغیب کند که نتیجه‌ای نداشت. بالاگرفتن کار مهاجرین در اصفهان به فشارهای فزاینده متفقین نسبت به دولت وسعت بیشتری بخشید در نتیجه در پی درخواست‌ها و اتمام‌حجت‌های فرمانفرما و نیز تهاجم قشون روس به سوی اصفهان سرانجام مهاجران که به هیچ سازشی اعتقاد نداشتند وادار شدند که از اصفهان نیز عقب نشسته راه کرمانشاه را در پیش بگیرند.

۱- ملائی توانی، علیرضا. ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول، ۱۳۷۸. صص ۱۷۹-۱۷۸

در حوالی اصفهان جنگ‌هایی میان طرفین درگرفت. کمیته دفاع ملی و آلمان‌ها که نتیجه جنگ را پیش‌بینی می‌کردند، به صورت دسته‌های نامنظم از مسیرهای مختلف روی به کرمانشاهان نهادند. بعد از حرکت مهاجرین، روس ها اصفهان را اشغال کرده و به تصفیه مخالفان پرداختند. در غرب کشور بویژه کرمانشاهان اوضاع کاملا به سود متحدین بود. دموکرات ها، نیروی مجاهدین ملی، عوامل آلمانی، و نظام السلطنه به انتظار ورود مهاجرین نشسته بودند. گروه مهاجرین به شکلی پراکنده و انسجام نایافته خود را به کرمانشاهان رساندند. چون کرمانشاهان به لحاظ پیوستگی به قلمرو عثمانی برای مهاجران دلگرم کننده بود و عثمانیها به تازگی پیروزی درخشانی را در کوت‌العماره بدست آورده و شکست خفت‌باری به انگلیسیها تحمیل کرده بودند که در نتیجه آن حدود سیزده هزار سرباز انگلیسی به اسارت عثمانیها درآمده و غنائم فراوانی به چنگ آنها افتاده بود. از همین رو سریعا به تشکیل یک دولت موقت دست زدند. نگرانی‌های فراوان بویژه وحشت از آینده نامعلوم و هراس از تقسیم و تجزیه کشور مهاجرین را سخت می‌آزرد، به همین علت تصمیم گرفتند برای رفع نگرانی، از دولت آلمان تضمین و تعهد رسمی بخواهند. لیکن آنها عذر آوردند که دولت آلمان به لحاظ قانونی نمی‌تواند با یک گروه معاهده منعقد نماید و طبق قواعد بین‌الملل یک دولت فقط با یک دولت دیگر می‌تواند معاهده رسمی و سیاسی امضا کند. از آنجا که دسترسی به حکومت مرکزی ایران به علت محاصره متفقین امکان نداشت، مطابق تصمیم عمومی همه نمایندگان و مهاجرین مقرر گردید که یک حکومت موقت تشکیل شود تا به انعقاد معاهدات مذکور اهتمام ورزد. این دولت می‌بایست به عنوان یگانه حکومت قانونی ایران از سوی متحدین به رسمیت شناخته شود.

هنگامی که مهاجران در ادامه راهشان جهت نجات کشور از سلطه امپریالیستی متفقین به همکاری با آلمان ها مصمم شدند، نیاز به شخصی احساس می شد تا هدایت‌کننده جبهه مهاجرین باشد. کسی که توانایی انجام

این وظیفه را داشت، کسی نبود به جز رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه، والی لرستان.[۱] وی توسط مستوفی‌الممالک به خاطر سوابق درخشان فعالیت در میان ایلات غرب به حکومت لرستان منصوب شد. با آغاز جنبش مهاجرت، نظام‌السلطنه در کانون توجهات کمیته دفاع ملی به عنوان نامزد رهبری مهاجرین قرار گرفت.

نظام‌السلطنه پس از توافقش با آلمان‌ها به عنوان محور عملیات و رئیس قوای ملی قدم به عرصه فعالیت‌ها نهاد. وی پس از توافق با کنت‌کانیتز و رسیدن اولین محموله پول و تدارکات آلمان توانست یک نیروی پنج‌هزار نفری تشکیل داده، شورش قبایل در منطقه را آرام سازد. پس از ورود مهاجرین به کرمانشاه دگرگونی‌های مهمی در مناسبات دیپلماتیک آلمان در روابطش با ایران به وقوع پیوست که به نوبه خود به سرنوشت مهاجرت تاثیر مستقیم داشت. مهمترین این تحولات فراخواندن پرنس‌رویس به آلمان و اعزام دکتر واسل به عنوان وزیر مختار جدید به جای وی بود. دکتر فیلیپ واسل ماموریت داشت که به اصفهان رفته، با نمایندگان مهاجر، یک دولت ملی علیه کابینه فرمانفرما تشکیل دهد و قراردادهای لازم را درباره همکاری طرفین به امضای آن دولت برساند. اما از آنجا که ورود واسل مقارن با خروج مهاجران و حرکتشان به سوی کرمانشاه بود، وی تصمیم گرفت نقشه تشکیل دولت مزبور را در کرمانشاه به اجرا گذارد. لذا با موافقت عموم صاحب‌نظران جریان آزادیبخش، نظام‌السلطنه مامور تشکیل کابینه شد.

دولت مذکور تلاش‌هایش را بر سه محور متمرکز کرد: ۱- رهاندن احمدشاه قاجار از محاصره و تهدید قشون روس و دفع دشمن اجنبی، ۲- تکمیل و تاکید روابط دولت ایران با دول متحده آلمان، عثمانی و اتریش ۳- حفظ انتظامات داخلی مملکت و ترتیب امور ملی.

۱- نگاه کنید به «ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول» صص ۲۰۱- ۲۰۰

لیکن بر اثر تهاجم روسها –که علیرغم تحمل چند شکست در مسیر کرمانشاه توانسته بود نیروهای مهاجرین را به عقب‌نشینی وادارد- مهاجرین مجبور شدند بعد از ۲۰ روز و قبل از انجام هرگونه کار اجرایی، کرمانشاه را ترک و به سوی قصرشیرین عقب‌نشینی کنند. با توجه به حجم و استعداد قشون روسیه امکان مقاومت در قصرشیرین نیز دست نداد و مهاجرین راه بغداد را در پیش گرفتند که در این میان تعدادی از آنها به اوطان خویش بازگشتند.

اقامت در بغداد تقریبا دو ماه به طول انجامید و در این مدت نقش عثمانیان در سرنوشت مهاجرین و اقدامات آنها افزایش یافت. حتی سخن از عقد یک معاهده سری میان نظام‌السلطنه و انورپاشا به میان آمد که به یک جنجال سیاسی بین مهاجرین تبدیل شد. برای برقراری رابطه مستقیم‌تر میان عثمانی و مهاجرین پیش‌نویس ناتمام قرارداد ایران - عثمانی که به وسیله عاصم‌بیگ و مستوفی‌الممالک تنظیم شده بود، بار دیگر مورد مذاکره قرار گرفت. نیروهای ملی و ارتش عثمانی به سوی کرمانشاه حرکت کردند و طی چند نبرد سهمگین، قشون روسیه را تا نزدیکیهای قزوین عقب راندند. اعضای دولت موقت نیز، چند روز پس از این پیروزی عازم کرمانشاه شدند. اعضای حکومت موقت پس از ورود به کرمانشاه کابینه دوم را تشکیل دادند. چون تقویت بنیه نظامی به عنوان عاملی در حفاظت از امنیت و پاسداری از بقا و هستی دولت ملی اینک بیش از هر زمان دیگر ضرورت یافته بود، از همین‌رو اسم‌نویسی به منظور ایجاد قشون ملی بلافاصله آغاز گردید.

با چرخش اوضاع به نفع متحدین، بسیاری از مردم پایان سلطه روسها را حتمی می دیدند و بسیاری از آزادیخواهان آرزوی پیوستن به مهاجرین را در سر می‌پروراندند، اما آنچه سپاهیان عثمانی و دولت ملی را در مواضع خود متوقف کرد، اعلان جنگ رومانی به متحدین بود که در اواخر مرداد ۱۲۹۵ هجری شمسی صورت گرفت و پیامد آن ناتوانی آلمان در ارسال سلاح و اعزام قوا به جبهه شرق جهت تقویت متحدش بود و به این دلیل گسترش جبهه

جنگ در داخل ایران، اداره عملیات را با مشکلات جدی مواجه می‌ساخت. این در حالی بود که قلمرو دولت ملی تمام غرب کشور را تا نزدیکیهای اصفهان شامل می‌شد.

در این هنگام، حملات شدید انگلیسی‌ها به فرماندهی ژنرال »مود» از جنوب بین‌النهرین و تصرف کوت‌العماره از یک سو و پیشروی روس‌ها به فرماندهی ژنرال«باراتوف» در جبهه‌های غرب و مرکز ایران موجب شد تا قوای عثمانی و به تبع آنان قوای دولت ملی عقب‌نشینی کنند.[۱]

تمایل متحدین به صلح و اندکی بعد اعلان جنگ آمریکا به آنها حکایت از تغییر اوضاع جنگ به نفع متفقین داشت. در این زمان وثوق‌الدوله طی یک اقدام احتیاطی برای جلب نظر ملیون درصدد ایجاد ارتباط با دولت ملی برآمد، ولی دولت ملی مدعی بود که به نیابت از شاه و حاکمیت حقیقی جامعه ایران، به روسیه و بریتانیا اعلان جنگ داده و برای نجات وطن بی‌وقفه تلاش می کند. آخرین پیام‌های وثوق‌الدوله مبنی بر لزوم بازگشت عمومی مهاجران، هنگامی صادر شد که دولت ملی عقب‌نشینی به داخل قلمرو عثمانی و در حقیقت دوران آوارگی آغاز کرده بود. تنگناهای موجود بویژه محدودیت‌های عثمانیان برای صدور گذرنامه [xxvi i] ناچار جمع فراوانی از مهاجرین را به بازگشت متقاعد نمود و با همه وعده‌هایی که دولت بر امنیت جانی و سیاسی مهاجرین داده بود، برخی از آنها به وسیله عوامل انگلیسی دستگیر و بازداشت شدند. دولت مرکزی ایران، آمادگی خود را در مورد شناخت موجودیت پلیس جنوب اعلام کرد و این دورهٔ اختناق ایران تا انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ روسیه که دولت تزاری ساقط شد به طول انجامید.

اندکی پس از ورود مهاجرین به خاک عثمانی، نوروز سال ۱۲۹۶ شمسی از راه رسید. در همین اثنا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به وقوع پیوست و تمرّد و نافرمانی

۱- نک به پیشین. صص ۲۷۷- ۲۷۴

در صفوف ارتش روسیه گسترش یافت. قشون روسیه به سمت مرزهای شمالی عقب‌نشینی کرد. انگلیسی‌ها با اغتنام فرصت، به وسیله نیروی پلیس‌جنوب تمام کانونهای آزادیخواهی ملی و جنبشهای ضدمتفقین را در شهرهای جنوب به سختی سرکوب نموده، به سوی شمال پیشروی کردند. در این فضا مجالی برای بازگشت مهاجران -که در سراسر دوران مبارزه خود به انگلیسی‌ها اعلان جنگ داده بودند- باقی‌نمی ماند. لذا آنان تا تثبیت اوضاع کشور و آشکار شدن نتیجه جنگ موقتا راه استانبول را در پیش گرفتند. مهاجرین در ایستگاه حیدرپاشای شهر استانبول از سوی مقامات عالی‌رتبه دولت عثمانی مورد استقبال پرشوری قرار گرفتند.

قشون روسیه به سمت مرزهای شمالی عقب‌نشینی کرد و با وجود آنکه هنگام عقب‌نشینی تدریجی نهب و غارت فراوانی در روستاها و مناطق سر راه انجام داد.[۱]

بی‌تردید برجسته‌ترین دستاورد سیاسی دولت ملی در استانبول با حضور در کنفرانس صلح در «برست‌لیتوفسک» رقم خورد. دولت ملی با شرکت فعال در این کنفرانس مواضع آزادیخواهان ایران را مطرح ساخت و آنها را با موفقیت به تصویب اعضای کنفرانس رسانید. ملیون و دموکرات‌های ایران که از مدتها پیش علیه روس و انگلیس می‌جنگیدند، با شور و شوق تازه‌ای به طرف پایتخت سرازیر شدند و خواهان حقوق از دست رفته و احیای استقلال کشور شدند و در ماه مارس ۱۹۱۷، گروهی از این سیاستمداران «کمیتهٔ مخفی مجازات» را تشکیل دادند و در تهران جنب و جوش تازه‌ای در تشکیل مجلس جدید ـ که به وسیلهٔ قوای نظامی روس و انگلیس پراکنده بودند ـ آغاز شد.

۱- برخی نیز راه استانبول و برلین را در پیش گرفتند یا در میانه راه تبعید شدند و پراکنده گشتند. به هر روی، مهاجرین بعد از به نمایش گذاشتن یک دولت موقت اما کارآمد، با همه امیدهایی که برانگیخته بودند، به پایان راه رسیدند. نک به پیشین

کلیه گروههای سیاسی در ایران فعالیتهای خود را صرف مبارزه با انگلیس و کابینهٔ انگلیسی وثوق‌الدوله کردند. سرانجام در ماه مه ۱۹۱۷، کابینه وثوق‌الدوله مستعفی گردید.[۱] در آخرین سال جنگ، در نتیجه تخلیهٔ ایران از قوای روس، انگلستان در ایران بی‌رقیب شد. آنها به سمت شمال پیشروی کردند تا از یک طرف جای خالی روس‌ها را پر کنند و از طرف دیگر با مداخلهٔ نظامی در منطقه ماورای قفقاز و آسیای میانه پرداخته و بدین‌وسیله راه نفوذ آلمانی‌ها و عثمانی‌ها را به ایران و هندوستان مسدود سازند.[۲] به عبارت دیگر امکان حفاظت از امنیت هندوستان را از هزاران کیلومتر جلوتر در دست بگیرند و تسلط انحصاری بر ایران را نیز تضمین نمایند.

نیروهای انگلیسی- هندی در دو جبهه شرق و غرب دریای خزر به فرماندهی ژنرال دنسترویل و مالیسون از طریق انزلی –بعد از شکست دادن جنگلیها [xxviii] –به باکو و از طریق عشق‌آباد به کراسنوودسک تسلط یافتند. از سوی دیگر پیروزیهای بریتانیا در منطقه بین‌النهرین، کرکوک و موصل، توجه آلمانی‌ها و عثمانی‌ها را به ماورای قفقاز و معادن نفت باکو معطوف ساخت و تحرکات پرفراز و نشیبی را توسط نیروهای عثمانی و انگلیسی در تابستان ۱۹۱۸ در مناطق آذربایجان ایجاد کرد.[۳] تمامی اینها نیز مخصوصاً بعد از شکست انگلیسیها در باکو از قوای ترک آذربایجانی- عثمانی و عقب‌نشینی آنها با حمایت آنها از آسوریان و اکراد شرق آناتولی موجبات شورش، ویرانی و قتل و غارتهای شدید در شرق آناتولی و حتی شهرهای ارومیه، سلماس، خوی و ناحیه ساوجبلاغ (مهاباد) به وجود آورد و علاوه بر همهٔ اینها نابسامانیهای ناشی از

۱- میروشنیکف، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۵۷، صص ۳۷ ـ ۳۵.

۲- پیشین، صص ۸۶ ـ ۸۹.

۳- میروشنیکف، پیشین، صص ۷۸ ـ۹۱.

جنگ که تمامی کشور را در بر گرفته بود موجب بروز قحطی سراسری وحشتناک در کشور گردید.

تخلیهٔ ایران از قشون روس و سیاست دولت شوروی در انتشار قرارداد سرّی ۱۹۱۵ و الغای معاهداتی که با حق حاکمیت ایران مغایر بود، موجب توقع ایران از دولت انگلیس برای انجام اقدامات مشابه گردید. در حالی که انگلیسی‌ها پس از کناره‌گیری روس‌ها خودرا تنها قیّم ایران می‌دانستند و درصدد بودند با روی کار آوردن کابینه‌ای موافق نظریات خویش که در پاییز ۱۹۱۷ در کمیته‌ای زیر نظر لردکرزن (Lord Curzon) ـ سیاستمدار کهنه‌کار انگلیسی ـ در مورد مسائل ایران تشکیل شده بود را دنبال کنند.

جنگ میان متفقین و نیروهای عثمانی در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ میلادی / محرم ۱۳۳۷ هجری قمری به پایان رسید که در حقیقت خاتمه رسمی جنگ در خاورمیانه بود.

پس از پایان یافتن قیام مهاجرت و بازگشت به کشور، مهاجران که در میان آنها سیاسیون، ملی‌گرایان، شاعران، ادبا و روحانیون از جمله آیت‌اللهمدرس نیز حضور داشتند، جبهه جدید و نسبتاً متحدی در رویارویی با بریتانیا، بویژه قرارداد تحت‌الحمایگی مستور ۱۹۱۹ گشودند و فعالانه‌تر از پیش در صحنه سیاسی ظاهر شدند. در سالهای متعاقب جنگ، سیلی از تهمتها و اتهامهای ناروا و انتقادات گزنده از سوی کانونهای مرتبط با متفقین غالب به سوی مهاجران سرازیر شد. طیف گسترده‌ای از مطبوعات و حتی نخبگان که اینک بر مسند امور تکیه زده بودند، این جنبش سیاسی را تا مزدوری اجانب و سردمداران آن را با عناوینی چون یاغی، جنگ‌طلب، تجزیه‌طلب و هواداران آشوب و ناامنی تخفیف و تحقیر نمودند. این طرز برخورد با «جنبش مهاجرت و دولت موقت» که تا سالها ادامه داشت، موجب گردید تا فعالان این جنبش اسناد مربوط به این دوره و حتی یادداشتهای شخصی خویش را معدوم ساخته، مهر سکوت بر لب نهند.

از میان خیل مهاجرین، مدرس در زمره کسانی بود که تقیّه و سکوت را مجاز نشمرد و صریحاً نسبت به اتهامات وارده، بویژه در مجلس چهارم توضیح داد. او در ضمن دفاع از این جنبش، ظرفیت بالایی از انتقادپذیری، وفاداری به قانون و عدالت و پایبندی به منافع ملی را به نمایش گذاشت.

مدرّس برخلاف همه مهاجران دیگر (در جلسه مورخ ۱۳۰۴/۶/۲۹ مجلس پنجم شورای ملی) ... گفت: «خودم صاحب عقیده بودم رفتم. پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم (یکی از نمایندگان: خیانت کردید) خیانت نکردیم و پول هم گرفتیم و خرج هم کردیم. ... آلمانها گفتند که ما تا قصر (قصرشیرین) ۹ کرور پول داده‌ایم، یازده کرور هم می‌دهیم شما یک قبض بیست کروری به ما بدهید. گفتم ما پولها را می‌ستانیم اما رسید نمی‌دهیم. گفتیم ما مشترکیم. شما پول و اسلحه دارید ما هم آدمهای لخت. می‌خواهید می‌مانیم نمی‌خواهید می‌رویم.»[1]

مهمترین پیامد مهم و مؤثر «جنبش مهاجرت» بر روند رویدادهای ایران معاصر در بعد بین‌المللی، حضور نمایندگان دولت ملی در کنفرانس صلح «برست لیتوفسک» و به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی ایران و تاکید صریح بر تخلیه فوری ایران از سوی دولتهای متخاصم بود که خود مبنای عهدنامه مودّت سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی گردید. از دیدگاه جبهه داخلی نیز سبب گردید تا قرارداد تحت‌الحمایگی مستور ۱۹۱۹ –حداقل در شکل آشکار آن- ملغی اعلام گردد.

---

[1]- ترکمان، محمد: مدرس در پنج دوره تقیه مجلس شورای ملی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ دوم، ج ۲: صص ۲۸۱-۲۸۹

عثمانی در جنگ و بعد از آن:

در شرایطی که در مبحث پیشین توضیح آن رفت، آلمان، بازی بزرگ خود را به مرحله اجرا گذارد و جرقه‌های جنگ به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۴ از شبه‌جزیره بالکان زده شد.[۱]

در ابتدای جنگ دولت عثمانی مثل دولتهای دیگری چون ایران، رومانی، بلغارستان و یونان اعلام بیطرفی کردند. دول متفق به سلطان عثمانی تأکید کردند که استمرار موضع بیطرفی دولت عثمانی و خلع خدمت افسران آلمانی می تواند احترام و استقلال ارضی دولت عثمانی را حفظ کند.[۲] این در حالی بود بود که قسمتهایی از بالکان نیز که در قالب چند کشور تازه تاسیس اخیراً استقلال یافته بودند، شروع به فعالیتهایی –که گاه تا تهدید و برخورد نظامی پیش می رفت- علیه عثمانی کرده بودند و تمامی اینها باعث شکل گرفتن جریانهای فکری مختلف در جهت اصلاح، تجدید اهرمهای قدرت و ... در میان روشنفکران استانبول و دیگر شهرهای بزرگ ترک‌نشین آناتولی شد.

---

[۱]. در توافقنامه مخفی ماه مارس ۱۹۱۵، انگلستان، روسیه و فرانسه بر سر تقسیم امپراتوری عثمانی و ایران به تفاهم رسیده بودند. ... یک ماه بعد هر انگلستان و روسیه مناطق تقسیمی بین خود در ایران را اشغال کردند. در ماه مارس ۱۹۱۶ تقسیم دوفاکتوی ایران بین روسیه و انگلستان کامل شده بود. توافق سایکس–پیکو در ماه مه ۱۹۱۶ تقسیم فلسطین و سوریه بزرگ را میان انگلستان و فرانسه به انجام رساند. انگلیس همچنین سهم شیر را از عثمانی به خود اختصاص داده بود. در واقع تمامی سرزمینهای بین هند و مصر تحت اشغال انگلیس درآمده بود. با اشغال منطقه بین‌النهرین، خلیج فارس تا هندوستان و حضور در استانبول، شریان نفت و امنیت لقمه چرب هند را تضمین کرده بود. بدون تردید این دستاورد، بزرگترین دستاورد استعماری در تاریخ معاصر است. دکتر مجد، محمدقلی: از قاجار به پهلوی، ص ۲۰

[۲]- احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۸۷.

قدرتمندترین و منسجم‌ترین این جریانهای فکری در قالب حزب اتحاد و ترقی و ترکان جوان تجلی یافته بود که از اصطلاحات جدید ملی‌گرایانه که در برخی جهات جنگ را توجیه میکرد تغذیه می‌نمود.[xxi x] با وجود شرایط مذکور، گزینه بیطرفی در جنگ قریب‌الوقوع برای دولت عثمانی بخودی خود مردود بود. برخی از بزرگان ادارهٔ امپراتوری و در راس آنان انورپاشا (وزیر جنگ)، چاره را در پیوستن به جنگ بر علیه دول فوق‌الذکر و اتفاق با آلمان تشخیص دادند.[۱] در هر حال امپراتوری عثمانی رو به مرگ بود درحالیکه شاید این اقدام سیر روند موجود را تغییر می‌داد و یا حداقل تاثیری در بهبود اوضاع می‌بخشید. این استدلال طرفداران پیوستن به جنگ در دربار عثمانی بود.[xxx]

این تفکر با مصادرهٔ دو کشتی عثمانی از سوی انگلیس -که به سفارش عثمانی و با قیمت هنگفت در کارخانه‌های نظامی انگلیس ساخته شده بود- نیرو گرفت. چرا که سبب تحریک شدید افکار عمومی ترکان بر ضد انگلیس شده بود. رهبران اتحادی یعنی انور، طلعت و جمال برای مقابله با دشواری‌هایی که پس از جنگ بالکان پیش آمده بود، مواضع خویش را مستحکم کردند. بدون اطلاع سلطان عثمانی و صدراعظم، یک پیمان سرّی میان آلمان‌ها و انورپاشا

۱- آلمانها به خاکهای شرق خود به عنوان راز بقای ملی خود می‌نگریستند و این مساله با در نظر گرفتن میل تاریخی ترکان به غرب برای ادامه حیات، روسها را در موقعیت دشمن مشترک قرار می‌داد. مخصوصاً اینکه روسها در طول یکصد سال گذشته رو به سوی جنوب نهاده و در دل سرزمینهای تاریخی ترکان پیش رفته بودند. در حالیکه ترکان در سرحدات شمالی خود با روسها درگیر بودند، آلمانها با اقوام کوچکتر اسلاو از قبیل چکها، اسلواکها، لهستانیها، صربها و کرواتها که به مثابه ماشهٔ روسها عمل می‌کردند، برخورد داشتند. «سرنوشت مشترک»ی که ملتین ترک و آلمانها از آن برخوردار بودند همین بود.

Temir, Ahmet: ۶۰ Yıl Almanya, T. C. Kültür Bakanlığı Yayınları, Ankara: ۱۹۹۸*, Ön Söz, S.: XVI*

امضا شد. مطابق این موافقتنامه، عثمانی ضمن حفظ بیطرفی، بغازهای بسفر و داردانل را بر روی کشورهای متخاصم می‌بست. بستن بغازها با توجه به اینکه فقط متوجه ارتباط متفقین با یکدیگر بود، اقدامی به نفع آلمان بود. انورپاشا همچنین برای مجاب ساختن متفقین به اعلان جنگ به عثمانی و بدون اطلاع دولت، دستور کوبیدن بنادر اودسا و سواستوپل را داد و تعدادی از کشتی‌های روسیه را غرق کرد. پس از آن، دول متفق به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند.

ورود امپراتوری عثمانی به جنگ آن هم در کنار قدرت‌های مرکزی، متحدان را با دو مشکل مواجه ساخت؛ یکی از بین بردن اعتبار سلطان/خلیفه در میان دست‌نشاندگان مسلمان خود و دیگری در صورت پیروزی احتمالی متحدان، تقسیم قلمرو عثمانی بود.[۱]

ارتش عثمانی در ابتدای ورود به جنگ پیروزی‌های زیادی را -که نتیجه ساختار جدیدی بود که دولتمردان تازه آن را سامان داده بودند- به دست آورد. بزرگ‌ترین پیروزی عثمانی‌ها، جلوگیری از عبور نیروهای دریایی دول متفق به تنگه داردانل بود. عثمانی‌ها با این پیروزی که در چند مرحله و با تحمیل و تحمل تلفات و ضایعات فراوان بدست آمد، بخشی از احتشام سابق خود را به نمایش گذاشته و مانع سقوط اسلامبول و به هم پیوستن نیروهای غربی متفقین (بریتانیاییها، فرانسویها، ایتالیاییها و ...) با روسها شدند. دشمن با تحمل بیش از دویست‌هزار کشته، مجبور به عقب‌نشینی از آن ناحیه گردید.[۲] از دیگر موارد مهم جنگ، نبرد ساری‌قمیش در مقابل روسها بود.[۱]

۱- تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۵۰۵.

۲- نخستین بار، در نوزدهم فوریه ۱۹۱۵، ناوگان دریائی مشترک انگلستان و فرانسه با محاصره منطقه، به مدت یک ماه نیروهای عثمانی مستقر در دو سوی تنگه را گلوله‌باران کردند. نبرد ۱۸ مارس، آخرین برگ این حمله

در سال ۱۹۱۵، نه تنها به سبب مذاکرات با حسین، بلکه به خاطر ادعاهای جدید روسیه در مورد قسطنطنیه و آبراههای بسفر و داردانل و همچنین مخالفت با خواست فرانسه مبنی بر کنترل شهرهای مقدس مسیحی در فلسطین، نیاز به روشن کردن طرح تقسیم امپراتوری عثمانی فوریت یافت.[۲]

دول متفق در طول جنگ، پیمان‌های سرّی خاصی را برای تقسیم سرزمین عثمانی میان خود امضا کردند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از:

۱- قراردادِ آستانه (۱۸ مارس ۱۹۱۵) میان روسیه، فرانسه و بریتانیا. بر اساس این قرارداد، دو تنگه داردانل و بُسفر، دریای مرمره و داردانل و همهٔ آنچه از سرزمین‌های اروپایی عثمانی بر جای مانده بود، به روسیه تعلق می‌یافت در مقابل، منطقه بیطرف در ایران –تعیین شده بر اساس قرارداد ۱۹۰۷- به اشغال

بود که نتیجه را در پایان به سود عثمانی‌ها رقم زد. متفقین در این روز تمام نیروی خود را به کار بستند تا کنترل تنگه داردانل را به دست آورند اما با دفاع عثمانی‌ها، دست آخر هفت کشتی آنان در این روز غرق شد که منجر به عقب‌نشینی این نیروها شد. متفقین برای جبران این شکست و اعاده حیثیت، تدارک نبرد همه جانبه‌ای را با حضور نیروی دریایی و زمینی دیدند. در ۲۵ آوریل، لشکر هفتادهزار نفری متفقین، در چاناق‌قلعه پیاده شدند و آنان را ۱۰۹ ناو جنگی و صدها شناور دیگر از دریا حمایت کردند. این نبرد چندین ماه به طول کشید و با دفاع سرسختانه عثمانی‌ها روبرو شد. سرانجام، به دلیل تلفات سنگین، نیروهای متفق در ماه دسامبر آغاز به تخلیه منطقه کردند و کنترل منطقه در دست عثمانی باقی ماند. تعداد کشته‌شدگان این جنگ را نیم میلیون نفر نوشته‌اند. امروزه هر سال در اردیبهشت ماه مراسمی با حضور مسافرانی از ترکیه، انگلستان،، استرالیا و نیوزیلند در محل دفن این کشته‌شدگان برگزار می‌شود. ن.

[۱]- سپاه عثمانی که از ارزروم برای نبرد با روسها حرکت کرده بود، در کوه‌های الله‌اکبر (منطقهٔ ساری‌قمیش استان قارس) گرفتار سرمای شدید شد و حدود نود هزار نفر در اثر سرمازدگی هلاک گردیدند.

[۲]- تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۵۰۶.

انگلستان درمی‌آمد. روسیه نیز با نفوذ انگلیس و فرانسه در آناتولی موافقت کرد. در همین قرارداد جدا شدن شبه‌جزیره شامل حجاز و سایر مناطق آن از دولت عثمانی و درآمدن آن زیر سلطه یک حکومت عربی مستقل مورد توافق قرار گرفت. در این قرارداد، از تقسیم ایران میان روسیه و انگلیس بر اساس قرار داد سال ۱۹۰۷ یاد شده بود.

۲- قرارداد لندن (۲۶ آوریل ۱۹۱۵): این قرارداد میان دول متفق و ایتالیا بسته شد که طی آن ایتالیا اجازه یافت تا به طور کامل بر لیبی و جزایر دودیکانیز تسلط یابد و بخش‌هایی از سواحل آناتولی در کنار دریای مدیترانه را نیز به دست آورد. این قسمت، در زمان تقسیم سرزمین‌های آسیایی عثمانی پس از جنگ می‌بایست به انجام می‌رسید.

۳- قرارداد سایکس پیکو (۱۶ می ۱۹۱۶) میان انگلیس، فرانسه و روسیه. بر اساس این قرارداد مناطق تفلیس، ترابزون، وان و ارزروم به روسیه، سوریه و جنوب شرقی آناتولی به فرانسه و جنوب عراق، صحرای حیفا و عکا در فلسطین به انگلستان تعلق می‌یافت. همچنین فرانسه به منطقه کیلیکیا و نیز نفت موصل دست می‌یافت.

۴- قرارداد جان دی موریین (۱۷ آوریل ۱۹۱۷) میان فرانسه، انگلیس و ایتالیا. این قرارداد با هدف حل اختلافات میان فرانسه و ایتالیا صورت گرفت. بر اساس آن قرار شد تا منطقه آدانا به فرانسه واگذار شده و ایتالیا نیز بتواند باقیمانده بخش‌های جنوبی آناتولی را که شامل منطقه

ازمیر به علاوه قونیه، منطقه آنتالیا و غرب آناتولی می‌گردید
به دست آورد.

انگلیس به شریف‌حسین وعدهٔ یک دولت عربی را داد مشروط بر آن که انقلاب عربی خود را بر ضد ترکان اعلان کند. این نقشه بر اساس نامه های مبادله شده میان حسین و مک‌ماهون در سال ۱۹۱۵ ترسیم گردید. دول متفق تا آن جا پیش رفتند که با وعده تسلط بر برخی از مناطق آناتولی پای یونان را نیز به جنگ کشانیدند. نخست‌وزیر یونان که خیال تشکیل یونان بزرگ را داشت، این پیشنهاد را پذیرفت، اما در عمل کار به جایی نرسید. این در حالی بود که قراردادهای بسته شده، وضعیت اوضاع پس از جنگ را روشن نکرد. چرا که روسیه در مارس ۱۹۱۷ گرفتار انقلاب شد و بلشویک‌ها در اکتبر همان سال در آن جا به قدرت رسیدند. آن‌ها از جنگ خارج شدند و اعلام کردند که سهم خود را از سرزمین‌های عثمانی نمی‌خواهند.

جنبش‌های قومی که توسط غرب تغذیه می‌شد، برای نابودی دولت عثمانی ایجاد شد. به دنبال آن، احزاب عربی مانند حزب المرکزیه و الجمعیه‌القحطانیه تحت ریاست عزیزالمصری و عبدالکریم‌خلیل ایجاد شد. همین طور جمعیه‌العربیه‌الفتاه و نیز حزب اصلاح که هدف‌شان دست‌یابی عرب‌ها به قدرت در چهارچوب دولت عثمانی بود.[۱]

متحدین در سالهای آغازین جنگ به پیروزیهای مهمی دست یافتند، لیکن بدلایلی چون عدم داشتن پشتوانه مالی کافی –مخصوصاً در مورد عثمانی–، پیوستن رومانی به نفع متفقین به جنگ و قطع راه ارتباطی سهل‌الوصول برلین-اسلامبول، ورود آمریکا به جنگ و شورش اعراب –در مورد عثمانی– باعث شد تا در نهایت متحدین شکست بخورند. عثمانی در پایان جنگ به کلی متلاشی شده

۱- جورج انطونیوس، یقظه العرب، بیروت ۱۹۷۳، ص ۲۷۵– ۳۱۵.

بود. انگلیسیها بر مصر و از حجاز تا عراق و دیاربکر در جنوبشرق کشور ترکیه کنونی، فرانسویها بر الجزایر و از شامات تا شهر آدانا در جنوب ترکیه و ایتالیاییها بر لیبی و شهر آنتالیا و حومه آن در جنوبغرب ترکیه فعلی تسلط یافته بودند. روسها بدنبال وقوع انقلاب از جنگ کناره گرفته و مناطق اشغالی خود در شرق ترکیه را به گروهکهای ارمنی سپرده بودند. یونانیان نیز به تحریک انگلیسیها در ازمیر نیرو پیاده کرده و چند شهر آناتولی غربی را به اشغال خود درآورده بودند. اشغال شهر استانبول نیز در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۱۸ و بدنبال امضای متارکه مُندرس با کناره گرفتن ۵۵ کشتی جنگی متفقین در بندرگاه شهر به طرز نه‌چندان محسوسی شروع شد.

در این هنگام مناطق جنوبی و شرقی قلمرو عثمانی (کشورهای عراق، سوریه، فلسطین، عربستان و ... کنونی) و نیز پایتخت آن تحت اشغال متفقین درآمده بود. آنها به همه گونه اقدامات تحقیرآمیز دست می‌زدند و در هرگونه تعامل آرا که برای تقسیم این خوان گسترده به انجام می‌رسید عوامل دولت عثمانی تقریبا فقط برای تمثیل پوشالی فراخوانده می‌شدند. ارتش عثمانی را مرخص و مقامات آن را معزول و یا خانه‌نشین ساخته بودند. این وضعیت و زیاده‌خواهیهای بی حد و حصر غالبان، مخصوصا برای مقامات ارتش شکست‌خورده عثمانی گران آمد و بخش قابل توجهی از آنها شروع به ایجاد تشکّلات جدید و روشنگری مردم بر علیه اشغالگران خارجی، حملات ایذائی و سپس مبارزه مستقیم با آنها و عوامل مزدور پرداختند.

جریانات عملی و فکری آزادی‌خواهانه در عثمانی در مسیرهای مختلف سیر کرده و در حالیکه بخشی از آن سرخورده از اعراب، ارمنیان و برخی دیگر از گروههای قومی تشکیل‌دهنده عثمانی، در خلاء ناگهانی قدرت روسیه بر اثر انقلاب، معطوف به ایجاد امپراتوری جدید با ترکیب جمعیتی غالب ترک متشکل از سرزمینهای قفقاز تا آسیای مرکزی میشد، بخش دیگر آن با تمرکز به نجات

بخش عمدتاً ترک‌نشین قلمرو عثمانی و تاسیس کشوری جدید با مولفه‌های غالب ملی برآمد.

کنتاکت و انعکاس متفاوت این دو جریان فکری در دنیای خارج به موفقیت بخش اخیر انجامید. زیرا در حالیکه بخش نخست، از طرفی، سرزمینهای سابقاً تحت استیلای روسها را هدف قرار می داد و نتیجتاً حساسیت روسها را بر می‌انگیخت، حدود جنوبی آن نیز با فواصل کمی –مخصوصا در کشور افغانستان- نظر به حدود شمالی هندوستان داشت و حساسیت انگلیسیها را بر می‌انگیخت. از سوی دیگر در مورد جریان دوم، با توجه به اینکه روسیه تنها کشور از میان شرکت‌کنندگان در جنگ بود که بدلیل وقوع انقلاب در آن از جنگ کناره‌گیری کرده و بعد از شکست کامل عثمانی در جنگ در این کشور حضور فیزیکی نداشت و نیز به دلیل وقوع انقلاب در آن، مورد توجه آتاتورک و همرزمانش قرار گرفت که از منظر یک پتانسیل دیگر برای تشکیل دولتی سوسیالیستی یا حداقل متحدی موافق نیز، به نوبه خود مورد توجه دولت جدید مسکو قرار گرفت. این جریان همچنین از منظر دارا بودن قابلیتهای تعدیل خواسته‌های قشر روشنفکر ترک، ترمیم حیثیت و تخفیف سرخوردگی نظامیان ترک امپراتوری و دور داشتن دول غالب از سهم خواهی بیشتر در حدود آناتولی، برای انگلیس –که چربترین قسمتهای قلمرو سابق عثمانی را قورت داده بود- قابل تحمّل‌تر بود.

آتاتورک برای تهیه اسلحه مورد نیاز ارتش انقلابی خود تفاهماتی با دولت مسکو انجام داد. این تفاهمات در حالیکه هرگونه نگرانی دولت مسکو از ترکیه را در هنگام دست اندازی به ولایات قفقاز رفع می کرد، ترکیه جدید را نیز که مجبور به رویارویی با تقریباً تمام دنیای پیشرفته آنروز بود، از بابت تهیه اسلحه مورد نیاز ارتش خود آسوده‌خاطر می ساخت.

عاقبت در حالیکه انورپاشا، وزیر سابق جنگ عثمانی در استپهای آسیا وفات کرد، آتاتورک و همرزمانش بخش عمدتاً ترک‌نشین قلمرو عثمانی را برای ملت

خود بازستاندند و جمهوری جدید ترکی را بر روی خاکستر عثمانی استوار ساختند.

اعراب تحت حمایت متفقین غربی، دولتهایی برای خودشان دست و پا کردند که علیرغم وجوه غالب مشخصه های قبیله ای، از این نظر نیز کامل نبود تا جای پایی برای دخالت همیشگی اربابان باشد.

دول متفق در کنفرانس لندن به تاریخ ۴ مارس ۱۹۲۰ تصمیم به اشغال محسوس شهر استانبول گرفتند و مدت کوتاهی بعد، در ۱۱ آوریل مجلس مبعوثان منحل گردید و حدود ۱۵۰ تن از وکلای ملت به عنوان اسرای سیاسی دستگیر و به جزیره مالت برده شدند. در اثنای سالهای اشغال و متارکه، شهر شاهد تظاهراتها و اعتصابات گوناگونی شد که قبل از آن سابقه نداشت. میتینگ فاتح که برای نخستین بار سخنرانان زن نیز در آن حضور داشتند با همراهی بیش از پنجاه هزار نفر از مردم شهر در ۱۹ می ۱۹۱۹ برگزار گردید. در تظاهرات اواخر ژانویه ۱۹۲۰ بیش از ۱۵۰ هزار نفر از مردم در میدان سلطان‌احمد گرد آمدند. اساتید و دانشجویان دارالفنون نیز از ۱۰ آوریل تا ۲۹ ژوئن دانشگاه را تعطیل کردند. مهمترین اتفاقات سالهای مذکور مربوط به شکل‌گیری گروههای مختلف ملی‌گرا، آزادیبخش و استقلال‌طلب، یارگیریهای آنها و فعالیتهای مخفیانه آنها در راه آرمانهای خود بود. جمعیت قاراقول، گروه میم و سازمان مدافعه ملیّه از مهمترین سازمانهای شکل گرفته در آن دوره بودند. ساختار اجتماعی شهر در این دوره شاهد تحولات سریع بود. در حالیکه افواج مردم شهر به مناطق داخلی آناتولی که تحت اشغال نبودند کوچ می‌کردند، گروههایی نیز از نقاط مختلف و با حدّت تشنجات بالا به استانبول پناه می‌آوردند. صدها هزار روس که در نتیجه وقوع انقلاب در روسیه به استانبول ریخته بودند، مهمترین این گروهها بودند و زنان جمعیت مذکور که بیش از دویست هزار تن بودند، با طرز پوشش و آداب معاشرت و سبک زندگی خود تاثیرات ژرفی بر فرهنگ مردم بومی شهر گذاشتند.

در ۹ اکتبر ۱۹۲۰ سربازان ارتش انقلابی پیروزمندانه وارد ازمیر شدند. این رویداد به خودی خود سرآغاز روند آزادسازی و نجات استانبول از اشغال بیگانگان بود. سربازان ترک در قسمت دریای مرمره نیز به پیشروی پرداختند تا جایی که به قوای انگلیسی مستقر در حدود ازمیت فعلی رسیدند. مقامات لندن به هرینگتون (فرمانده انگلیسی) دستور دادند تا آماده کارزار باشد. مصطفی‌کمال هم تلگرافی به او اطلاع داد که منطقه بیطرف را به رسمیت نمی‌شناسد و برای اینکه گفته‌اش را ثابت کند در حدود صدهزار سرباز تا کنار سیم‌خاردارهای اردوگاه انگلیسیها فرستاد، اما به آنها دستور داده بود لوله تفنگهایشان را رو به زمین بگیرند و از هرگونه شلیک خودداری کنند. مصطفی‌کمال گفته بود: «من آنقدر حوصله به خرج خواهم داد تا آنها فرصت کافی برای عقب‌نشینی با حفظ آبرویشان را داشته باشند».[۱] مطابق تفاهمنامه مودانیا، نیروهای اشغالگر به تخلیه مرحله‌ای منطقه تراکیه پرداختند.

مجلس ملی کبیر ترکیه در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۲۲ رای به لغو سلطنت داد. بدین‌ترتیب استانبول در حالیکه هنوز حقوقاً به عنوان پایتخت شناخته می‌شد، لیکن ماهیت آن عملاً سلب گردید. به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۲۳ استانبول از نیروهای اشغالگر کاملاً تخلیه شده بود و نیروهای آزادیبخش تحت فرماندهی مصطفی‌کمال که بعداً به عنوان افتخاری «آتاتورک» نائل گردید تاسیس جمهوری ترکیه را اعلام کردند.[۲] مناطق شرق کشور جدید نیز متعاقب تفاهماتی

۱- باربر، نوئل: فرمانروایان شاخ زرین. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوری. انتشارات نشر گفتار. چاپ اول. ۱۳۶۴. ص ۲۶۳-۲۶۲

۲- «در این دوره دو بازیگر مهم آن روز روسیه بلشویک و انگلستان بر میزان تأثیر خود در ایران افزودند. روسیه شوروی متعاقب انقلاب اکتبر در دسامبر ۱۹۱۷ قرار داد منعقده در سال ۱۹۰۷ را فسخ کرد و تصمیم گرفت که سربازانش را از خاک ایران خارج کند و ملت ایران را در تعیین آینده کشور خود آزاد گذارد ...» دکتر مجد، محمدقلی: از قاجار به پهلوی، ص ۴۰

که با مسکو صورت گرفت و با سرکوب شورشگران آرام گردیده و دو استان قارس و آرداهان که در سالهای نخست جنگ تحت اشغال روسها درآمده، بعد از عقب‌کشی نیروهای روسیه از جنگ، جولانگاه گروههای مسلح ارامنه شده و به عنوان بخشی از کشور تازه‌تاسیس ارمنستان بود به ترکیه بازگردانده شد. حکومت ترکیه جدید در عین اشتغال به نبردهای آزادیبخش با وقوف به تاثیر مستقیم حوادث منطقه ای و بین المللی در میزان موفقیت مبارزات ملی، به اتفاقات اطراف حساسیت ویژه‌ای داشته و در این راستا رویدادهای روسیه، ایران، قفقاز و بالکان و حوادث در حال تکوین در مناطق شامات و عراق توجه داشت. در این راستا، آنجا که به ایران مربوط می‌شود، آتاتورک حتی به احمدشاه که در اثر زیاده‌خواهیهای رضاخان و برای پرهیز از اعمال خشونت آمیز به بهانه معالجه به پاریس رفته بود، پیشنهاد شفاهی مبنی بر لزوم بازگشت او به کشور و در دست گرفتن عنان اداره آن و رها نکردن آن به دست اشخاصی بی‌سروپا ارسال نمود.[۱] او حتی عنوان نمود که در صورت لزوم نیروی نظامی متشکل از ایرانیان

«انگلستان پس از کناره گرفتن روسها بصورت تنها نیروی مؤثر در منطقه باقی ماند. ولی به دلیل اینکه نخست وزیر مشغله زیادی داشت و توجهی به منطقه نمی‌کرد، ایران در حوزه اختیارات جورج کرزون رئیس کمیسیون شرق وابسته به کابینه قرار گرفت. لرد کرزون توجهی خاص به ایران داشت و ... وقتی متوجه شد که روسها دست از ایران کشیده‌اند، خواست از خلاء موجود استفاده کند و در این کشور دولت مسلمان تحت‌الحمایه انگلستان، بوجود بیاورد ...» *Cin, Barış: Türkiye- İran siyasi ilişkileri (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), IQ kültür sanat yayıncılık, İstanbul,* ۲۰۰۷*, s.* ۴۳

۱- «مصطفی کمال موقع صحبت با روزنامه نگاران در ازمیر (۱۷-۱۶ ژانویه ۱۹۲۳) از رضاخان انتقاد کرده بود. لیکن ... اقدامات او را با دقت تحت نظر داشت... «روابط ما با ایران شکل شفاف به خود نگرفته است. زیرا هنوز در این کشور دولت مستقری وجود ندارد. تصور میکنم پادشاه (ایران) به اروپا رفته و مجلس حاضر تحت تأثیر انگلستان است ... در این کشور رضاخان بر مقام وزارت کشور تکیه زده است. او دیکتاتوری است که با مجلس و مملکت خویش مخالف است و می خواهد با تأسیس حکومتی خوب، مجلسی خوب برپا کند، انگلیسیها را از ایران بیرون راند! ...». رضاخان نیز که در این دوره در رأس وزارت جنگ قرار داشت، ...

و نیروی خود در اختیار او خواهد گذاشت. لیکن احمدشاه به شدت با این پیشنهاد مخالفت نموده، چنین کاری را دور از شأن اسلاف خود و قاجاریه دانست و عنوان کرد که کار از کار گذشته و انگلیسیها زمام امور را کاملا در دست گرفته‌اند. احمدشاه قاجار همچنین امیدواری خود را مبنی بر آگاهی و بیداری ایرانیان نسبت به این توطئه بزرگ ابراز داشته بود. بعد از این تاریخ نیروهای ارتش آزادیبخش با هجوم به دسته‌های مسلح اشرار به سرکردگی سیمیتقو آنان را تارومار نمودند و آتاتورک به رژیم جدید تهران نزدیک شد. دو کشور به صورت جدی به مساله مزمن اختلافات مرزی پرداخته و قرارداد تحدید مرزها به امضا رسید.

بانگرانی و تشویش به آنکارا می‌نگریست» *Cin, Barış: Türkiye- İran siyasi ilişkileri (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), IQ kültür sanat yayıncılık, İstanbul,* ۲۰۰۷*, s.* ۷۹

پیشنهاد آتاتورک به احمدشاه (در پاریس) از طریق انوشیروان سپهبدی وزیر مختار ایران (از خاندان قاجار) در عثمانی ابلاغ شد. ن.

ایران بعد از جنگ:

از سوی دیگر تسلط مطمئن به منابع نفت و جغرافیای استراتژیک آن و به حاشیه راندن آن قسمت از جغرافیای قومی با معرفه‌های متفاوت اجتماعی و هوشیار به وقایع سیاسی برای همیشه جهت اعمال کنترل کامل و مطمئن‌تر و کم هزینه‌تر، جزو پایه‌های اصلی سناریویی بود که در غیبت شورویِ تازه انقلاب کرده توسط عوامل رویاهای آنگلوساکسونی به سرعت به مورد اجرا گذاشته شد.[xxxi] بطوری که برای پیشبرد سریع و مطمئن برخی امور، اقداماتی به انجام رسید که به بهای جان میلیونها انسان تمام شد.

شکی نیست که قحطی سرتاسری سالهای ۱۹۱۷- ۱۹۱۹ میلادی در ایران -درحالیکه همسایگان تحت اشغال انگلیس غرق در فراوانی خوراک بودند- کار انگلستان را در تسلط بر ایران و حفظ کنترل آن در دهه‌های بعد تسهیل کرد. این قحطی جامعه ایران را ویران کرد.[۱] تا بازگشت شوروی به صحنه بازی، کشور ایران تحت نفوذ مطلق انگلیسیها درآمده[۲] و این کشور به هیچوجه حاضر به تقسیم این سفره با رقیب سابق و اینک با آرمانهای سوسیالیستی- کمونیستی خود نبود. در این راستا انگلیس حتی از تحریک، تسلیح و حمایت همه جانبه

---

۱. دکتر مجد، محمدقلی: از قاجار به پهلوی، ص ۲۱

۲. پس از انجام کودتای ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی) دولت جدید به ریاست سید ضیاءالدین در ایران تشکیل شد و به پاداش شرکت در کودتا و در جهت پیشبرد سناریوی طراحی شده، ادارهٔ وزارت دفاع بر عهده رضاخان گذاشته شد. لیکن قدرت در دست رضاخان بود و او در فاصله سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ قدرت فوق‌العاده‌ای در ایران کسب کرد و برای رسیدن به هدف به انجام اقدامات مهمی چون کنترل ارتش، استقرار قدرت حکومت مرکزی در سراسر ایران، راضی کردن موقت علمای دینی، کنترل مجلس و حکومتها دست زد. *Türkiye- İran ilişkileri (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), s.* ۴۶ (با تلخیص)

گروههای مسلح ارمنی و کرد در شمالغرب و شیخ خزئل در جنوب غرب کشور دست برداشته xxxi i، به شدت حامی تمامیت ارضی ایران شده بود.

اولین سفیر ترکیه در تهران، مامور بود تا فوائد نظام جمهوری را به رضاشاه القاء نماید. لیکن رضاشاه در پاسخ خود مبنی بر عدم رضایت انگلیسیها به چنین کاری در واقع و شاید ناخواسته و نسنجیده از میزان نفوذ آنها در امور کشور ایران پرده برداشت. xxxi i i

البته نظام جمهوری چیزی نبود که برای رضاخان میرپنچ با توجه به سطح سوادش قابل درک باشد و شخصیت وی نیز چنین چیزی را در مقام صدارت امور بر نمی‌تافت و مهمتر از همه این نظام دارای مخاطرات زیادی برای منافع استعماری و امپریالیستی انگلیس بود. این نوع نظام از سویی بدلیل شرکت مردم در قالب احزاب مختلف در حاکمیت، هزینه‌های بازیها و دسیسه‌های داخلی و خارجی را بالا می‌برد و استقرار نظام را تضمین می‌کرد و از سوی دیگر راه را برای دخالت قدرتهای دیگر از طریق برخی از عوامل داخلی همسو با خود باز می‌نمود. یعنی از هر جهت مغایر با منافع انگلیس بود.

به دنبال جنگ، انگلستان و فرانسه برای خلق ملت- کشورهای مدرن در خاورمیانه دست به کار شدند. فرانسه در سوریه و لبنان جمهوری ایجاد کرد. در کشورهای عربی پادشاهان از میان شیخهای عرب سنی انتخاب شدند. این افراد کسانی بودند که در جنگ جهانی اول به کمک انگلستان شتافته بودند. ابن‌سعود پادشاه عربستان شد. یکی دیگر از شیوخ عربستان پادشاه اردن‌هاشمی شد در حالی که پسرعموی وی در سال ۱۹۲۱ پادشاه هاشمی عراق گردید.[۱]

---

[۱]- از قاجار به پهلوی، ص ۲۱

در کنفرانس صلح ورسای ایران موفق نشد پرونده خود را مطرح کند. تلاشهای آمریکا برای تضمین بررسی دادخواست ایران در کنفرانس مخالفت شدید انگلستان را برانگیخت. این امر موجب درگیری لفظی میان وزیر امور خارجه آمریکا، ربرت لنسینگ و همتای انگلیسی او لرد بالفور شد.[۱] انگلیسیها بی‌شرمی را تا بدانجا پیش بردند که به وزیر امور خارجه ایران گفتند که بجای راهروهای ورسای باید چاره را در وزارت خارجه انگلستان بجوید. بدنبال توافق آگوست ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران اختلافات آشکار آمریکا و انگلستان سرباز کرد. به موجب این قرارداد انگلستان رسماً امور مالی و نظامی ایران را در دست گرفت. با انعقاد قرارداد نفتی سن‌رمو در آوریل ۱۹۲۰ این تنش شدت بیشتری یافت. در این قرارداد منابع نفتی خاورمیانه رسماً میان انگلستان و فرانسه تقسیم شد و ایالات متحده آمریکا هیچ سهمی از این قرارداد نبرد. جای تامل است که بررسی نقش تنش انگلیس- آمریکا و دیپلماسی این دو کشور در شکل دادن به سرنوشت خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول عموماً مورد غفلت واقع شده است.[۲]

با نهایی شدن طرح کلی یک تفاهم‌نامه نفتی میان آمریکا و انگلیس در مه ۱۹۲۱، انگلستان درهای عراق را به روی شرکتهای آمریکایی گشود و در مقابل، ایالات متحده، سلطه بی قید و شرط انگلستان را بر ایران و منابع نفتی این کشور به رسمیت شناخت.[۳] تفاهم‌نامه انگلیس- امریکا نقش تعیین‌کننده ای در شکل دادن به سرنوشت ایران بازی کرد. بی‌تفاوتی آمریکا در مقابل کودتای

۱- از قاجار به پهلوی، ص ۲۱ به نقل از *Oil and kiling of the American Consoul in Tehran* ص ۵

۲. از قاجار به پهلوی، ص ۲۲

۳. همان، ص ۲۱ به نقل از *Oil and kiling of the American Consoul in Tehran* ص ۹۸-۵۹

انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی تضاد شدیدی با واکنش این کشور در مقابل معاهده ۱۹۱۹ انگلیس- ایران داشت که البته با توجه به تفاهم نفتی مذکور قابل درک است. همانگونه که اشاره شد، انگلستان علاوه بر تاسیس پادشاهیهای جدید در کشورهای عرب پادشاهی جدیدی را نیز در ایران بنا کرد. انگلیسیها با سرنگون کردن قاجارها خاندان پهلوی را به پادشاهی رساندند. مهندسی سلطنتی انگلستان در ایران تابع تاکتیک رضایت دولت آمریکا بود.[1] انگلستان در ژولای ۱۹۱۸ وثوق‌الدوله را به قدرت رساند. از طریق این شخص قرارداد ۱۹۱۹ را به ایران تحمیل نمود که با مخالفت آمریکا و فشار اقشار روشن مردم در جای‌جای کشور ملغی اعلام گردید. انگلستان فهمید که علیرغم خروج روسیه از صحنه ایران باز تنها نمانده و باید آمریکا را نیز -که میل به حضور در صحنه های استعماری در او ایجاد شده بود- در معادلات خود در نظر بگیرد.

---

[1]. همان، ص ۲۳

انگلیسیها برنامه ای ترتیب دادند تا شاه ایران را به لندن دعوت و وی را متعاقد به قبول قرارداد (۱۹۱۹) و بیان نظر مثبت خود در جلسه‌ای مهم با حضور مقامات عالی‌رتبه اروپایی بکنند. احمدشاه با قاطعیت تمام و وقف به تبعات آن که تا اسقاط سلطنت قاجار پیش می‌رفت، از قبول آن سرباز زد. نک به: حسین مکی، صص ۶۷-۶۸ و ۲۴۳ به بعد

سخن پایانی و «یک پیشنهاد»

با فروپاشی عثمانی در سال ۱۹۱۸، «مساله شرق» در مقیاسی عظیم حل گردیده و جای خود را به «مساله شرق نزدیک» یا «مساله خاورمیانه» داد که این بار نه رویارویی دنیای غرب با شرق، بلکه در واقع عبارت از اصطکاک منافع و رقابت غربیان در شرق بود. «مساله»، بالاخص متعاقب فروپاشی شوروی به سال۱۹۹۱ میلادی ابعاد جدیدی یافت. به طور کلی از آنجا که قدرتهای امپریالیست -که دارای آمال و نیات مختلفی در مورد جغرافیای غنی و استراتژیک اسلام هستند- نمی‌توانند آمال واقعی خود را آشکار سازند، دست به دسایس گوناگون می‌زنند و نیات خود را به اشکال دیگری پیگیری می‌کنند. از این منظر خیلی از تحرکات امروز آنها در منطقه را علیرغم اسامی و پوششهای مختلفی که به آنها می‌دهند هنوز در قالب «مساله شرق» یا اخلاف آن -«مساله شرق نزدیک، مساله خاورمیانه، پروژه خاورمیانه بزرگ و ...- تفسیر و ارزیابی کرد. حتی به نظر می‌رسد، نقشه‌های امپریالیستی در مواجهه با بیداری روزافزون ملل منطقه و فشار دیگر قدرتها سرعت بیشتری گرفته و شاید برهم زدن کل بازی و از سرگیری نقشه‌های جدید در دستور کارشان باشد. **چیزی که تغییر نمی‌یابد همسایگی دو کشور بزرگ با اشتراکات فراوان است.**

اینک با توجه به مراتب عرضه شده در کتاب و نظر بر اینکه مسائلی با منشاء رویدادهایی چون جنگ چالدران و به صورت پیامدهای آنها هنوز آبشخور دشمنان ملل منطقه و تمامی داراییهای مادی و معنوی آنهاست، حقیر پیشنهاد می کند: دشت چالدران به عنوان سمبل وفاق و میعادگاه پیوند دوباره مطرح شده، مراسم یادبود جان‌باختگان دو طرف در جنگ در سالروز وقوع جنگ یعنی ۲ شهریور یا ۲۳ اوت هر سال برگزار شود و مردم مسلمان دو سوی مرز حدالامکان همراه با پروتکلهای رسمی (حداقل در مورد سال ۲۰۱۴، پانصدمین

سالگرد جنگ) در آنجا حضور به هم رسانیده، زمینه تقریب بین جوامع دو کشور، همکاریهای واقعی، گسترده و دیرپای را فراهم آورند. این موضوع با توجه به اینکه سال ۲۰۱۴ (دوم شهریور ۱۳۹۳ هجری خورشیدی) پانصدمین سالگرد این جنگ خواهد بود، می‌تواند بسیار بجا و تاثیرگذار باشد.

آنچه که در این کتاب عرضه شد، به هیچوجه دشمنی با هیچ ملت حتی انگلیسیها نبوده و حامل پیامهای دوستی و صلح بر مبنای شرایط عادلانه و صحیح است و بدلیل نزدیکی بسیار آن به محل تجمّع سمبلیک و سالانه ارمنیان در قره‌کلیسای چالدران، در تکمیل پیام این مراسم و زدودن هرگونه شائبه از آن نیز موثر خواهد بود. توجه شود که زمان این مراسم به سالگرد جنگ چالدران نیز نزدیک است. حتی تاریخ‌پژوهان و عناصر سیاسی یا فرهنگی ترکیه و ارمنستان می‌توانند در آوریل سال ۲۰۱۵ در این محل و با میزبانی ایران گرد آمده و مطالعات و اسناد خود را در مورد موضوع کشتارهای مورد ادعای دو طرف بررسی نمایند.

رسول داغسر- فروردین ۱۳۹۲ هجری شمسی

پی نوشتها:

[i]- یهودیان بنی‌اسرائیل از نژاد سامی بوده و در زمان پیامبران خود در حدود کرانه‌های شرقی و جنوبشرقی دریای مدیترانه می‌زیسته اند. ایشان به دفعات مورد ظلم و تعدی همسایگان نیرومند خود قرار گرفته و به تدریج در میان آنان پخش و در برخی موارد مستحیل گشتند. اکثریت قاطع یهودیان ساکن در اروپای شرقی و مرکزی در زمان جنگ جهانی دوم در واقع بقایای دولت ترکان خزر پیرو دین یهود بودند که با فروپاشی دولتشان در سال ۹۶۹ میلادی در سرزمینهای اکثراً اسلاونشین شرق اروپا پخش گردیدند. برای اطلاعات بیشتر و جامعتر رجوع شود به کتاب «خزران» نوشته آرتورکستلر

[ii]- این امپراتوری که از کرانه‌های رود دن در اوکراین فعلی تا رود سن در فرانسه فعلی گسترده بود، در سده سوم بعد از میلاد تحت فرماندهی آتیلا (در ترکی «آتی ایله= دارای اسب یا اسب سوار» یا «آدی ایله= نامدار». نگارنده) تشکیل گردید. بعد از فروپاشی این امپراتوری، اتباع آن رفته رفته در میان اسلاوهای غالب مستحیل گشته و به دین مسیحیت گراییدند. اعقاب ایشان امروز کشور مجارستان را تشکیل می‌دهند و نام آتیلا در میان آنها رواج فراوانی دارد.

[iii]- دولت خزر در زیر فشار بی‌امان مسلمانان از جنوب و روسهای مسیحی از شمال و غرب برای اجتناب از هر گونه سلطه دینی به دین یهود گرویده بود. اتباع دولت خزر تا قبل از این تاریخ پیرو دین و آیین نیاکان خود یعنی

شامانیست بودند. اتباع این دولت در پی شکستهای متعدد و فروپاشی نهایی در مقابل روسها به سال ۹۶۹ میلادی، در سرزمینهای اطراف و بیشتر در سمت اروپای شرقی پخش شدند.

[iv]- در سال ۱۰۹۵ میلادی «پاپ اورین» دوم به همه مسیحیان اروپایی فتوایی مبنی بر قیام علیه مسلمانان و استرداد شهر بیت‌المقدس واقع در فلسطین را صادر کرد. در همان سال بزرگ‌ترین لشکرهایی که اروپا تا آن زمان به چشم دیده بود، به رهبری شوالیه‌های جوشن‌پوش، با بیرق‌هایی که تقریباً نشان تمامی خانواده‌های اصیل اروپای غربی را بر خود داشت هزاران مایل راه را تا فلسطین طی کردند تا به نام کلیسای کاتولیک رم، سرزمین مقدس را فتح کنند.

[v]- البته آنها این پایگاه را صدها سال بعد با یک نقشه انگلیسی در سرزمین فلسطین علم کردند و ملت پراکنده یهود را از سراسر اروپا جمع‌آوری و به نوعی به این سرزمین تبعید کردند تا ضمن رهایی از دست آنها، مشغلهٔ ناراحت کننده‌ای برای مسلمانان فراهم آورده و خود را به سان ناجی پیروان این دین جا بزنند.

[vi]- عثمانیان عده‌ای از عساکر جوان سپاه خود را از سنین پایین طوری آموزش و تربیت می‌دادند که دستان آنها زمخت و محکم می‌شد. این سربازان با ضربات سیلی خود اسبان سواره‌های دشمن را سرنگون و مَرکبان آنها را به هلاکت می‌رساندند. این سیلی در بلاد عثمانی و اروپای شرقی به سیلی عثمانی معروف شده بود.

[vii]- اروپاییان برای زنده نگهداشتن نبض اقتصادی خود که حیات سیاسیشان نیز به شدت وابسته به آن بود خیلی بیشتر از شرقیان نیاز به تجدید و پویای بیشتر روابط اقتصادی و سیاسی خود با دنیای شرق که آنروزها در جایگاه تمام دنیای خارج از اروپا بوده و بخشهایی از آن مثل هند و چین ثروتمند و بسیار

طمع‌برانگیز بودند، داشتند. آنها با ولع زیاد روی به سرزمینهای جدید نهادند. رقابتهای استعماری و توسعه‌طلبی تا بدانجا رسید که پاپ الکساندر ششم در آغاز قرن شانزدهم میلادی مجبور گردید در این بحران غیر دینی مستقیماً مداخله نموده و برای احتراز از وخامت اوضاع و بروز جنگهای خطرناک در داخل اروپا، جهان آنروز را به دو نیم تقسیم کرده، نیمه شرقی را به پرتغالیها و نیمه غربی را به اسپانیاییها که دو ابرقدرت اصلی آنروز اروپا بودند واگذارد.

[viii]- اوزون‌حسن و دولتهای غربی برای نتیجه‌گیری قطعی در مقابل عثمانیان تمام اهتمام خود را در جهت هماهنگی و اتفاق بیشتر بکار بردند. غربیان حتی از ارسال اسلحه جدید و نیروهای نظامی خود بدون اخذ هرگونه مبلغی فروگذاری نمی‌کردند. خوشبختانه شرح مبسوط این همکاریها و ارتباطات مخصوصاً از نیمه دوم قرن پانزدهم در منابع مختلف رفته است.

[ix]- دقیقا مشخص نیست که غربیان در گرایش صفویان به کسب اقتدار سیاسی چقدر نقش داشته‌اند. لیکن با توجه به خودداری آق‌قویونلوها از برخورد با عثمانی بعد از شکست اوتلوق‌بئلی علیرغم تحریکات مکرّر دول مسیحی بالاخص ونیز، به جرأت می‌توان گفت که آنها به فکر استفاده از عوامل دیگری افتاده‌اند. موضوع عثمانی آنقدر مهم بود که غربیان به مدت چند قرن –بعد از جنگهای صلیبی- گاه و بیگاه برای رویارویی موثر با آن متفقاً عمل می کردند و نمی‌توان تصور کرد که دول مسیحی در فاصله سی سال از جنگ اوتلوق‌بئلی تا تاسیس صفویه منتظر نشسته باشند.

[x]- در این مورد نظرات متفاوت و حتی متناقضی وجود دارد. مثلاً برخی از منابع از اجرای همراه با خونریزی این فرمان خبر می دهند (تقریبا تمامی منابع در اینکه اکثریت جمعیت تبریز و حتی ایران در آن عهد سنی‌مذهب بوده اند متّفق‌القولند).

[xi]- میان سالخوردگان ایرانی ارتش، کسانی بودند که از قدرت وحشتناک توپخانه عثمانی مطلع بودند –برخی از ایشان در قالب ارتشهای قاراقویونلو یا آق‌قویونلو با سپاهیان عثمانی جنگیده بودند.- و این مهم را می‌توان در هنگامه جنگ و از زبان سرداران سپاه ایران نیز شنید: محمدخان استاجلو که بیشتر با روش‌های نظامی ترکان و سلاح‌های آنان آشنایی داشت، پیشنهاد کرد قبل از آن که عثمانیان، توپخانه‌های خود را به میدان آورند و مواضع خود را با زنجیرهای قوی، غیرقابل نفوذ سازند، باید در برابر آنها دست به یک حمله عمومی بزنند. نورعلی خلیفه روملو، با این پیشنهاد موافق بود اما دورموش‌خان شاملو به مخالفت با محمدخان استاجلو برخاست و گفت: «سنین بورون دیاربکرده اؤتر» یعنی «اعتبار حرف تو محدود به دیاربکر است». ترجمهٔ لفظی آن چنین است: شیپور تو در دیاربکر صدا می‌دهد.

[xii]- عواملی چون نقش مهم توپخانه، عدم توجه به اهمیت پیش‌بینی، کیش شخصیت (شاه اسماعیل)، ضعف سیاست خارجی، عدم توجه به واقع‌بینی، عدم توجه به اهمیت کسب خبر، اشتباه در انتخاب میدان جنگ، عدم توجه به اهمیت زمان حمله، عدم انتخاب تاکتیک درست و عدم توجه به اهمیت مقام فرمانده قوا در شکست چالدران تاثیرگذار بوده‌اند.

[xiii]- این وجهه از نتایج مستقیم جنگ چالدران نیز مورد کم‌توجهی و یا توجه مغرضانه (در برخی موارد) قرار گرفته است. چه در پرداختن به یک دولت به عنوان دولت ملی اصولا جنبه بومی آن مد نظر قرار می‌گیرد و چنین به نظر می‌رسد که وجهه ملی دولت صفوی تنها در مورد ادوار متأخّر آن منظور گردیده و به کل دوره تعمیم می‌گردد. مخصوصاً در مورد زمان شاه اسماعیل، موسس دولت صفویه، تنها جنگ چالدران مورد الطاف ویژه برخی از راویان تاریخ قرار گرفته است.

[xiv]- بررسی و گنجانیدن برخی از موارد فوق با سرفصل «آذربایجان» مناسبتر می‌بود، لیکن جهت جلوگیری از هرگونه سوءبرداشت و سوءاستفاده، آنها را در چهارچوب کلی «ایران» قرار دادیم.

[xv]- از شاه تهماسب به بعد وزراء بیشتر از اهل تدبیر و سیاست فارس انتخاب می‌شدند. نقطهٔ قوت این پدیده مربوط به دوره شاه عباس کبیر بوده است. برای درک بهتر موضوع شاید ذکر این موضوع کفایت نماید که؛ شهر تبریز قبل از شاه اسماعیل صفوی همواره در مرکز قلمرو سلسله های مختلف بعد از تهاجم مغول (از ایلخانان تا قاراقویونلوها، آق‌قویونلوها و سالهای آغازین صفویه) قلمرو قرار داشته و عنوان پایتخت و بزرگترین شهر جغرافیای ایران را دارا بوده است. اشغال مناطق غربی قلمرو صفویه از سوی عثمانی و از دست رفتن عمق استراتژیک در منطقه آذربایجان، موقعیت مرکزیت طبیعی امپراتوری صفویه - که در آن زمان از آنسوی کوههای قفقاز تا اعماق افغانستان کنونی کشیده شده بود- به جنوب دشت کویر انتقال یافت. در این منطقه نیز، شهر اصفهان بدلیل برخورداری از وجهه شهری دارای قابلیتهای توسعه و مرکزیت مورد توجه قرار گرفت. جهانگردان عصر صفوی در سفرنامه‌های خود از محسنات این شهر بزرگ یاد کرده‌اند. راجر سیوری دوران عظمت اصفهان را این گونه بیان کرده است: «اصفهان شهری قدیم‌الاحداث است، اما عظمت آن در سال ۱۰۰۶ (۱۵۹۷ میلادی) آغاز می‌شود که شاه عباس پایتخت امپراتوری صفویه را از قزوین به آن جا منتقل کرد.» این شهر بعد از اشغال آن توسط افغانها باز اهمیت خود را از دست داد.

[xvi]- بعد از روی کار آورده شدن رضاخان، ترکان ایران از سوی دولت کودتایی فاشیستی پهلوی به کلی نیست شمرده شده و تحت انواع تحقیرها قرار گرفتند. دورهٔ طولانی سکوت اقشار هویت طلب و روشنفکر در میان ترکان آغاز شد.

[xvii]- از جمله نامه‌هایی که شاه اسماعیل پس از شکست در چالدران به روسای ممالک اروپایی نوشت، نامه‌ای است که در ماه شوال ۹۲۹ هجری قمری به کارل پنجم معروف به شارلکن امپراطور آلمان بزبان لاتینی نگاشته است. ترجمه این نامه اسماعیل چنین است: «...اگر به خواست خدا این نامه بدست شما رسید خواهید دانست که فرر پطرس از طرف پادشاه مجارستان با نامه‌ای نزد ما آمد و ما نامه آن پادشاه را با مسرت‌خاطر خواندیم و اکنون فرر پطرس مذکور را حامل این نامه می‌سازیم و امیدواریم که وصول آن مایه خرسندی شما گردد. از شما با اصرار تمام انتظار داریم که در خواهشهای من دقت کنید. ما باید در ماه آوریل باهم از دو جانب بر دشمن مشترک خویش عثمانی حمله کنیم. ... بنابراین لازمست که زودتر اقدام به تهیه سپاه کنید و امیدوارم که برای تحریک و تحریض شما به نوشتن نامه‌ای دیگر نیاز نباشد. چه مسافت دور است و فرستادن نامه دشوار. مخصوصاً که سلطان عثمانی دریاها را در تصرف دارد و فرستادن سفیران دیگر برای ما میسر نیست. ...» البته نامه شاه اسماعیل دو سال بعد به بدست امپراطور آلمان رسید و کارل جوابی برای آن نوشت درحالیکه شاه متجاوز از یکسال پیش درگذشته بود.

[xviii]- قحطی، زمانی اتفاق می‌افتد که سراسر ایران در اشغال نظامیان انگلستان است، اما آنها نه تنها هیچ کاری برای مبارزه با قحطی و کمک به مردم ایران نکردند، بلکه عملکردشان اوضاع را وخیم‌تر کرده و سبب مرگ میلیونها نفر می‌شود. درست زمانی که مردم ایران به دلیل قحطی نابود می‌شدند، ارتش بریتانیا مشغول خرید مقادیر عظیمی غله و مواد غذایی از بازار ایران بود و با این کار هم افزایش شدید قیمت مواد غذایی را سبب می‌شد و هم مردم ایران را از این آذوقه محروم می‌کرد. انگلیسی‌ها حتی مانع واردات مواد غذایی از کشورهای دیگر مخصوصاً مناطق بین‌النهرین که با فروپاشی عثمانی تحت

اشغال خود در آورده بودند، به ایران می‌شدند. به علاوه در زمان قحطی، انگلیسی‌ها از پرداخت پول درآمدهای نفتی ایران استنکاف ورزیدند. بدین‌ترتیب مردم نگون‌بخت ایران بزرگترین قربانیان بی‌نشان جنگ جهانی اول شدند.

طبق اسناد آمریکایی، در سال ۱۹۱۴ جمعیت ایران ۲۰ میلیون نفر بود که در سال ۱۹۱۹ به ۱۱ میلیون نفر کاهش یافت، یعنی حدود ده میلیون نفر از مردم ایران از گرسنگی و بیماری‌های ناشی از کمبود مواد غذایی و سوءتغذیه مردند. نتایج انتخابات ۱۹۱۷ که برای دوره چهارم مجلس برگزار شد، روشن می‌سازد، جمعیت تهران دست کم چهارصدهزار نفر بوده که در سال ۱۹۲۰ به ۲۰۰ هزار نفر کاهش یافته بود.

[xix]- بر اساس آخرین یافته‌های علمی، انسان اولیه تا حدود یکصدهزار سال پیش در آفریقا می‌زیسته است. آثار زیست انسان در مناطق بین‌النهرین تا هند و حتی استرالیا مربوط به حدود نودهزار سال پیش است. پیشروی انسانهای پیشین در نوار گرم کرهٔزمین می تواند نشانگر سردی یا ناسازگاری آب و هوا در مناطق دیگر یا عدم آمادگی انسان آفریقایی برای سازگاری با شرایط آب و هوایی سرد و یا خنک باشد. مناطق بعدی سکونت انسان اروپایی در حدود هشتادهزار سال پیش بوده است و سپس شرقی‌ترین نقاط آسیا و شمال آمریکا مسکون گردیده‌اند. نمایه‌های بعدی سکونت انسان در حدود بیست‌هزار سال پیش در قاره آمریکا را نشان می‌دهند. بر همین اساس -با درنظر گرفتن اینکه بر اساس یافته‌های جدید علم ژنتیک در مورد سیر مهاجرت ابناء بشر، مبدا حرکت انسان نخستین از مناطق مرکزی آفریقا بوده و خروج او از این قاره گرم نخست از طریق صحرای سینا به مناطق ساحلی شرق دریای مدیترانه، بین‌النهرین بوده است و از آنجا در جهات شرق و شمال شرق (دامنه‌های

زاگرس- البرز- پامیر- ماوراالنهر- آلتای- چین و سیبری و ... تا ورود به قاره آمریکا از طریق تنگه برینگ)، شمال و شمال‌غرب (آناتولی، قفقاز، دشتهای پهناور روسیه غربی، اروپا) در طول دهها هزار سال پخش شده،- می‌توان چنین استنباط نمود که خاستگاه اولیه زبانهای اورال- آلتاییک نه مناطق آسیای مرکزی بلکه بین‌النهرین و مناطق اطراف آن بوده و از نظر زمانی نیز خیلی قدیمی‌تر می‌باشد که ناقض نظر فوق حداقل در مورد مهاجرتهای ماقبل تاریخ است. لیکن نگارنده ابتداً به تأکید خود بر تاریخ مرقوم اشاره نموده است.

[xx]- یکی از نمونه‌های بارز این غرور در جوابیه سلطان سلیمان قانونی به تقاضای کمک فرانسوا پادشاه فرانسه –که در نبرد با شارلکن امپراتور امپراتوری مقدس روم-ژرمن در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۵۲۵ شکست خورده بود- به خوبی پیداست. اگرچه این وجه از غرور ناظر بر دنیای غرب، موجب خرسندی و غرور همه ما مسلمانان می‌شود، لیکن غرور در اکثر موارد به کل دنیای اسلام و همسایگان آسیب رسانیده است. متن جوابیه سلطان سلیمان قانونی:

«من که سلطان سلیمان‌خان بن سلطان‌سلیم‌خان بن سلطان‌بایزیدخان؛ سلطان سلاطین، خاقان خاقانان، تاج‌بخش حاکمان، سایه خداوند بر روی زمین، سلطان و پادشاه دریاهای مدیترانه و سیاه، شبه‌جزیره‌های بالکان و آناتولی، آذربایجان، شامات، حلب، مصر، مکه و مدینه، بیت‌المقدس و تمام سرزمینهای عرب، یمن و ممالک بسیار دیگر هستم و تو که پادشاه ولایت فرانسه، فرانسوا هستی. بواسطه سفیرتان به درگاه ما که مأمن و پناهگاه حاکمان بوده است، نامه فرستاده و اعلام داشته‌اید که مملکتتان تحت استیلای دشمن درآمده، خودتان نیز در بند آنها گرفتار آمده‌اید و اینک درخصوص نجاتتان از ما طلب کمک می‌نمایید. همه گفته‌هایتان به پیشگاهمان که دنیا را تحت اداره خود دارد رسانیده شد. از همه چیز مطلع گردیدم. شکست خوردن و به زندان افتادن مساله عجیبی

نیست. خاطرتان را آسوده داشته و غم بدان راه ندهید. اجداد ما در مقابل چنین اوضاعی، از لشکرکشی برای شکست دادن دشمنان و فتح ممالک اجتناب ننموده‌اند. ما نیز در طریق اجدادمان بوده و همواره در حال فتح ممالک و قلاع تسخیرناپذیر هستیم. شب و روز اسب ما به حالت آماده بوده و شمشیر ما از کمر آویخته است. خداوند متعال خیر عطا فرماید. هر چه خداوند اراده کند همان خواهد شد. مطالب مربوطه دیگر را از شخصی که گسیل داشته‌اید (به صورت شفاهی) دریافت خواهید کرد. اینگونه بدانید.»

[xxi]- زبان‌های ترکی آذری و ترکی استانبولی هر دو دارای ریشه اوغوزی هستند. این دو زبان به همراه ترکمنی (زبان مردمی که در جمهوری ترکمنستان و بخشی از شمال‌شرق ایران زندگی می‌کنند) گروه اوغوز یا ترکی غربی از خانواده زبان‌های ترکی تشکیل می‌دهند. در واقع تفاوت‌های بسیار اندکی بین این دو لهجه وجود دارد تا جایی که مردم ترک این سه کشور شعرای نامی آذربایجانی را از جمله نسیمی و فضولی و ... و داستان‌های دده‌قورقود و کوراوغلو را به طور مشترک از آن خود و جزو فرهنگشان می‌دانند. علیرغم این تفاوت در لهجه، بیشتر مردم ترکیه ترکی آذری، و آذربایجانیها ترکی استانبولی را به راحتی می‌فهمند و می‌توانند به راحتی با یکدیگر صحبت کنند و دست آخر اینکه هرکس یکی از این لهجه‌های زبان ترکی را به صورت علمی یاد بگیرد در درک و تکلّم لهجهٔ دیگر مشکلی نخواهد داشت. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به پروفسور دکتر هیئت، جواد: تاریخ زبان و لهجه های ترکی

[xxii]- امروزه زبان انگلیسی زبان اول نزدیک به چهارصد میلیون نفر در جهان است و از این لحاظ سومین زبان مادری پرمتکلّم جهان محسوب می‌شود. این در حالی است که چینی (ماندارین) و اسپانیایی به ترتیب اولین و دومین رتبه را از این نظر در بین زبان‌های مادری به خود اختصاص داده‌اند. آمریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا، نیجریه، ایرلند، آفریقای جنوبی و نیوزلند به ترتیب کشورهایی

هستند که بیشترین تعداد انگلیسی زبان را به خود اختصاص داده‌اند. از نظر تعداد کسانی که این زبان را در سطح جهان می فهمند و تا حدودی صحبت می کنند نیز دومین زبان دنیا به حساب می آید. در حال حاضر کارشناسان، تعداد افرادی را که بر اساس میزان سواد و مهارت خود از انگلیسی به عنوان زبان دوم خود استفاده می‌کنند، بیش از ۱ میلیارد نفر تخمین می‌زنند. در این میان وضعیت بزرگترین زبانهای خاورمیانه نیز بدین شرح می باشد:

زبان عربی که حوضۀ نفوذ آن منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می باشد، قاعده‌مندترین زبان دنیا، زبان دین اسلام و پنجمین زبان پرمتکلم دنیاست. این زبان که در سایه دین اسلام و بسط آن در سرزمینهای خاورمیانه تا آسیای مرکزی، شمال آفریقا، جنوب و جنوبشرق آسیا و اروپای جنوبشرقی حوضه نفوذ قابل توجهی دارد، لغات بسیاری به زبان‌های مقصد مانند فارسی (که حدود دو سوم این زبان را تحت سیطره خود در آورده است)، اردو، ترکی و ... قرض داده و یکی از عوامل مهم اتحاد در بین کشورهای اسلامی به حساب می‌آید. عربی، در ۲۲ کشور زبان رسمی بوده و زبان مادری نزدیک به سیصد میلیون نفر در جهان است.

زبان ترکی که حوضۀ نفوذ گسترده‌ای از نیمه شمالی خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی، کرانه های رود ولگا و شمالغرب چین تا شرق سیبری دارد، در سایه غنای زبانی فوق‌العاده و تغییرات جغرافیایی زیاد و جنگها و مهاجرتهای اقوام متکلم به آن، در حوضه وسیعی از اروپا تا شمال آفریقا و چین تاثیر گذاشته و لغات بسیاری به زبان‌های دیگر مانند فارسی، روسی، ایتالیایی، انگلیسی و ... قرض داده است. زبان ترکی با لهجه‌های مختلف خود، زبان رسمی ۷ کشور مستقل و بیش از بیست جمهوری و منطقه خودمختار در جهان بوده و با حدود دویست میلیون متکلم در سال ۲۰۱۳، در بین ده زبان اول پرمتکلم جهان قرار دارد.

زبان فارسی که حوضهٔ نفوذ آن از شرق خاورمیانه تا آسیای مرکزی است، یکی از زبانهای اصلی منطقه و نیز حوضه شرق می‌باشد. این زبان نیز در سایه روانی و شیرینی زبان که لغات وارداتی در آن نقش قابل‌توجهی ایفا می‌نمایند، مخصوصاً در سده‌های یازدهم تا شانزدهم مورد توجه و لطف پادشاهان قرار گرفته و علیرغم ناملایمات فراوانی که اقوام متکلم به آن را درنوردیده، انکشاف مناسبی یافته است. زبان فارسی نیز متقابلاً لغات بسیاری به چند زبان دیگر مثل زبان ترکی قرض داده است. زبان فارسی با لهجه‌های مختلف خود، زبان رسمی ۳ کشور مستقل جهان بوده و نزدیک به شصت میلیون متکلم دارد که بیش از نصف آنها در ایران زندگی می‌کنند.

[xxiii]- قرائن و گزارش‌ها نشان می‌داد که عثمانیها با شکست قطعی از اتریش و تحمیل پیمان «پارسارووویچ» بر آنان، به فکر افتادند که با ضمیمه کردن بخشی از خاک ایران به عثمانی، این شکست را تا اندازه‌ای جبران کنند. دلیل آمدن دری‌افندی به عنوان سفیر به ایران هم، آن بود که از نزدیک اوضاع و احوال ایران را بررسی کند تا بر مبنای گزارش او، دولت عثمانی دست به کار شود. اگر چه این هدف اصلی، اما محرمانه مأموریت سفیر بود. ولی اعلام شد که او برای اعلام یکی از مواد پیمان پاسارووویچ درباره راه بازرگانی ایران و اتریش به ایران آمده است. بعضی از رجال ترک به صدراعظم فشار می‌آوردند تا جایگزین سرزمین‌هایی که طبق پیمان پاسارووویچ (۱۱۳۰ق/ ۱۷۱۸م) تسلیم اروپایی‌ها شده بود، از جانب شرق جبران شود. ناچار ابراهیم پاشا صدر اعظم، همه توجه خود را به حوادثی که در ایران و قفقاز جریان داشت، معطوف کرده بود. عثمانی‌ها در آن سالها، راه بازرگانی عبوری از ایران به نام راه ابریشم را که شرق و غرب جهان آن روز را به هم متصل می‌کرد، بسته بودند. بازرگانی ایران به جای راه نزدیک آسیای صغیر، راه دور و دراز و پر خطری داشت؛ یا از بندرعباس و راه خلیج فارس و دماغه امید نیک در جنوب آفریقا انجام می‌گرفت

و یا گاهی از دریای خزر و روسیه. اما، پیمان پاساروویچ، عثمانی‌ها را مجبور و متعهد می‌کرد که دست از مزاحمت بردارند و راه بازرگانی ایران را بگشایند.

[xxiv]- احمدپاشا – حاکم بغداد – به گرمی از موکب شاه استقبال کرد و چون از استانبول –مرکز متبوع خود- نیز مأذون بود که به نوعی به توافق مذهبی با ایران نایل آید، نماینده مذهبی خود شیخ‌الاسلام عبدالله بن حسین معروف به «سویدی» مفتی بزرگ عثمانی، را برای مذاکره با علمای نجف، کاظمین، ساوه، اصفهان، مشهد، بخارا، بلخ ، هرات، و قندهار موظف کرد. در این انجمن، نمایندگان اصلی دولت نادری، ملا علی‌اکبر – ملاباشی – و میرزا مهدی‌خان استرآبادی، بودند. استرآبادی – مورخ رسمی نادرشاه – وثیقه‌نامه را نوشت و به مهر و امضای قاطبه علمای حاضر در انجمن رسانید(۱۱۵۶ق). در بخشی از وثیقه‌نامه چنین آمده است: ... در این وقت که در نجف اشرف (به عتبه بوسی فائز و مشرف گردیدند، جمعی از علمای نجف) و کربلای معلی و حله و توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته، مجدداً اوامر همایون به عزّ نفاذ پیوست که: لله الحمد در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست... علماء کرام که در عالم اسلام‌اند، با یکدیگر مجلس محاوره، مذاکره آراسته، مشرب عزب ملت محمودی را از (گل) و لای شکوک و شبهات تصفیه کرده، آن چه زلال حق و ارشاد و ماء معبن صفوت عالی صواب و سداد است، اختیار نمایند.... شیخ عبدالله سویدی، شیخ‌الاسلام بزرگ عثمانی در انجمن دینی نجف در کتاب معروف خود الحجج القطعیه لاتفاق الفرق الاسلامیه، که در واقع صورت جلسه همان انجمن دینی است، با تصریح حسن نیت نادرشاه، چنین می‌نویسد: ... نادرشاه بعد از خاتمه انجمن دینی نجف و اتحاد علمای اسلام، به من گفت: می‌خواهم تورا پیش احمدپاشا حاکم بغداد بفرستم، می‌دانم که او منتظر شماست. ولی دوست دارم فردا را بمانی، زیرا دستور دادم فردا نماز جمعه در مسجد جامع کوفه برگزار گردد و مقرر کردم اسم صحابه را به ترتیب در بالای

منبر ذکر کنند و برادر بزرگوارم خواندگار، سلطان عثمانی را با القاب حسنه، قبل از من دعا کنند و سپس برادر کوچک‌تر را توقیر و تکریم نمایند... سپس به من فرمود: در حقیقت سلطان عثمانی از من بزرگ‌تر و برتر است، زیرا وی سلطان فرزند سلطان است ولی من به دنیا آمدم نه پدرم سلطان بود و نه جدم.... برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به دکتر افشار نادری، ایرج و لاکهارت: نادرشاه افشار

[xxv]- دولت ایران برای متقاعد کردن دولتهای روسیه و عثمانی، در مورد بیرون بردن نیروهای خود از داخل آذربایجان و مرزهای غربی، اقدامات دیپلماتیکی را در اسلامبول و پطرزبورگ آغاز کرد تا بدین واسطه موانع ایران را در اعلان بیطرفی در جنگ، از میان بردارد. به همین مناسبت دولت قبل از مذاکره با روسیه، در نهم ذیقعده‌ی ۱۳۳۲ علاءالسلطنه، وزیر امور خارجه را مأمور کرد تا عاصم‌بیک سفیر عثمانی را در جریان بیطرفی ایران قرار دهد .... عاصم‌بیک پاسخ داد البته این بیطرفی مورد نظر عثمانی می‌باشد، اما رعایت آن منوط به بیرون رفتن قوای روسیه از آذربایجان است و تا زمانی که اوضاع بر این منوال است، دولت عثمانی تعهد کاملی از بیطرفی ایران نخواهد کرد، مگر آنکه نیروهای روسیه خاک ایران را ترک کنند. لیکن وزیر مختار روس طی یادداشتی، با عنوان اینکه به علت نداشتن قوا، نمی‌تواند امنیت اتباع روس و کشورهای خارجی را تأمین کند، وجود این نیروها را لازم و درخصوص خروج آنها به دولت ایران پاسخ منفی داد. مقارن این احوال، روزنامه‌ی حقیقت چاپ اسلامبول مقاله‌ای تحت عنوان «بی‌طرفی ایران» نوشت که خلاصه‌ای از مطالب آن چنین است: «دولتین روس و انگلیس هنوز در باب بی‌طرفی ایران مذاکره و مباحثه می‌کنند،گویا ایران یک دولت مستقل و بی‌طرف بوده و دخول عساکر عثمانی از حدود آذربایجان حرکتی بر خلاف حقوق بین‌الملل بوده است... ایران بیطرف است در صورتی که تمام آذربایجان زیر پای مذلت عساکر روس است.

ایران بیطرف است در صورتی که مشهد رضا (ع) بمباران گردیده و حالا هم از حضور روس‌ها در آنجا مضطرب است. ایران بیطرف است در صورتی که سواحل ایران در خلیج‌فارس عملاً تحت حاکمیت انگلیس است. ایران بیطرف است، در صورتی که در ۱۹۰۷ روس و انگلیس ایران را به منطقه‌ی نفوذ تقسیم کرده ... و همه چیز در دست روس و انگلیس است و دولت قادر به انجام هیچ حرکت آزادانه نبوده و عبارت از یک صورت ظاهری است.» این روزنامه فشار روس مبنی بر عزل و طرد مورگان شوستر آمریکایی و محروم بودن ایران از هرگونه قوای نظامی را مثال زده و هرگونه اظهارنظر روسها مبنی بر لزوم حفظ بیطرفی ایران را از مصادیق بی‌حیایی شمرده بود. این روزنامه همچنین نوشته بود: «ایرانیان به خوبی می‌دانند که شرکت عثمانی‌ها در این جنگ فقط برای منافع عثمانی نیست، بلکه برای استخلاص و استقلال ایران نیز می‌باشد، علما و مجتهدین ایرانی تماماً به اعلان جهاد ملحق شده‌اند ... و یگانه قوای مسلح ایران یعنی عشایر نیز به اردوی عثمانی پیوسته‌اند.» منظور نویسته در مورد اخیر، احتمالاً، اقدامات شنیع برخی از قبائل مرزنشین عثمانی به سرکردگی سیمیتقو در صفحات غرب آذربایجان بوده که یکی از دستاویزهای روسها برای عدم تخلیه آذربایجان –علیرغم اقدامی موثر در جهت رفع آن- شده بود. البته عثمانیها در خلال جنگ از عشایر جنگنده در قالب نیروهای دولت آزادیبخش ملّی نیز حمایت کردند. دولت ملی ایران در جنگ جهانی اول ، ص ۱۳۹

[xxvi]- در سال ۱۲۹۴ در شیراز کمیته دفاع از استقلال ملی تشکیل گردید. یک حرکت اعتراضی به رهبری کمیته قیام (شیراز) و شبکه جاسوسی آلمان به ریاست واسموس صورت گرفت که در پی آن کنسول انگلیس و بسیاری از عناصر وابسته آن دستگیر شدند. در نتیجه حدود پنج ماه شیراز و مناطق مجاور آن خودمختارانه به وسیله دموکراتها اداره شد. ... در اصفهان نیز ملی‌گرایان، دموکراتها با کوششهای ضدمتفقین و به وسیله آلمانها مسلح گردیدند. کمیته

اصفهان به دولت اطلاع داد که آماده است برای اخراج انگلیسیها و قشون آنها از اهواز به نبرد بپردازد. دولت ملی ایران در جنگ جهانی اول، صص ۱۳۵-۱۳۲، به نقل از کرانتوسکی و دیگران، تاریخ ایران از باستان تا امروز.

[xxvii]- به دلیل فعالیت گسترده جاسوسان و تنگناهای فراوان سیاسی امکان صدور گذرنامه برای مسافرت به استانبول جهت عموم مهاجرین برای دولت عثمانی فراهم نبود. در نتیجه دولت عثمانی به یک گزینش دست زد و تعداد محدودی گذرنامه مخصوص و معتبر سیاسی صادر نمود که یکی از مهمترین آنها آیت‌الله مدرس بود و بقیه مهاجرین ناچار به اوطان خویش بازگشتند. نگاه کنید به ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول

[xxviii]- نیروهای دنسترویل به کمک قوای قزاق بیچراخوف، در نزدیکی منجیل نهضت جنگل را به رهبری میرزاکوچک‌خان شکست دادند. بدین ترتیب دولت انگلیس به استثنای آذربایجان، تمامی شمال ایران را به اشغال خود درآورد.

[xxix]- قشری از روشنفکران عثمانی به این باور رسیده بودند که امنیت کشورشان بستگی راهبردی به جغرافیای ترک‌نشین واقع در شرق امپراتوری دارد. این تفکر در اثر قیام اعراب به تحریک غربیها و ملل بالکان بیشتر به تحریک روسها بر علیه عثمانی و در مقابل ناسازگاری ترکان تحت سیطره کشورهای دیگر با حاکمیتهای متناقض از نظر مذهبی و یا ملی شکل گرفته بود. در این راستا برای نخستین گام، مناطق ماوراقفقاز تا دریای خزر باید تسخیر می‌گردید.

شرایط بین‌المللی اوائل قرن بیستم راه را برای پیدایش دولتهای ملی- محلی در دو سوی ارس گشود. لیکن در فضای بحرانی و شرایط ناپایدار منطقه‌ای –که بدلیل موقعیت بسیار استراتژیک منطقه به شدت تابع آن بودند- دوام نیاوردند.

[xxx]- لیکن به اعتقاد برخی از تاریخ‌نگاران، جنگ بزرگ -که بعد از وقوع جنگ دوم جهانی به جنگ اول جهانی شهرت یافت- ذاتاً ره‌آورد عدم توانایی دینامیکهای دنیای آنروز برای تحمل و انتظار بیشتر جهت مرگ خودبخود عثمانی بوده و این جنگ همچنانکه در نتیجه آن نیز بروز نمود، در حقیقت، برای قدرت‌نمایی در سهم‌خواهی و تقسیم سرزمینهای وسیع عثمانی حادث گردید. اینکه جرقه جنگ نیز از سرزمینهایی که اخیراً وابسته به عثمانی بوده و دولتهای محلی جدیدالتاسیس بر سر قسمتهایی از آن همواره با یکدیگر مشکل داشتند، زده شد قابل‌توجه می‌باشد. حتی خاتمه جنگ به نحوی که بزرگان را ارضا نکرده بود، باعث وقوع جنگ دیگر بین‌الملل با فاصله کمی بعد از این جنگ شد.

[xxxi]- رضاخان مثل تمام دیگر اموری که آگاهانه و یا ناآگاهانه مامور پیاده‌سازی آن بود، در امر پرورش روحیات ملی‌گرایانه ایرانی با مفهوم –فقط- فارسی، غلو نمود و آنجا که در مسائل مربوط به جنگ جهانی دوم، خودسرانه – هرچند با احتیاط و مذبوحانه- تمایل به آلمان نازی کرد، بساطش توسط اربابان برچیده شد. (تبعات اقدامات آن دوران هنوز کشور را رنج می دهد). هجمه وسیع و همه‌جانبه یک طیف از جامعه به هویت فرهنگی اکثریت قاطع دیگر چنان افسارگسیخته عمل می‌کرد که حتی در مدارس سخن گفتن به زبان مادری قدغن شد، تاریخ در مقیاس گسترده تحریف و یا در اشکالی همسو با منافع همان طیف عرضه گردید و ...

محمود افشار (تنها یکی از سرسلسله‌جنبانهای موجِ هجمهٔ همه جانبه به ایرانیان غیرفارس) با نزدیکی به رضاخان ... به تبلیغ تئوریهای شوونیستی می‌پردازد! ... رضاخان ... بعد از شنیدن عقاید (گروه افشار یزدیون) می‌گوید: «اینها که نوشته‌اید بسیار خوبست... به شما اطمینان و قول می‌دهم که همه آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من است از اول تا آخر اجرا کنم...» با

حاکمیت رضاخان و تحت تاثیر تبلیغات آپارتایدی وی افرادی از میان مردم آذربایجان (و همچنین دیگر اقوام ایرانی) بر علیه هویت و موجودیت خود عصیان می‌کنند! علت این عصیان، احساس حقارت و بی‌هویتی بر اثر عدم آگاهی از پیشینه زبان، ادبیات و فرهنگ خودی است که منجر به ازخودبیگانگی ... می‌گردد. دکتر شریعتی درباره علت بوجود آمدن چنین حسی در انسانها می‌گوید: وقتی یک روشنفکر با «خویشتن» می‌گسلد و این خویشتن عبارت از تاریخ و فرهنگ و زبان و ادب و محتوای معنوی ملت یعنی ملیت وی است و ناچار، خلاء وجودی خود را با محتوای فرهنگی دیگری پر می‌کند ... چنین آدمی فرق نمی‌کند که یک تحصیل‌کرده باشد یا فقط متجدد، مارکسیست باشد یا لیبرالیست، دست‌چپی باشد و یا دست‌راستی. این مارکها همه به مثابه برچسبهایی است بر روی ظرفی که درونش هیچ چیز ندارد.» راشدی، حسن: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران. انتشارات اندیشه نو، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۱۸-۱۷

درباره این موضوع، خوشبختانه منابع متعدد و شاهدان عینی در قید حیات وجود دارند. مصادیق آن بسیار زیاد بوده و از حوصله این نوشته خارج است.

در اینجا فقط به دو مورد –مرتبط با موضوع- برای مثال اشاره می‌کنیم:

در دوران حاکمیت رضاخان، افکار پان‌فارسیستی آنچنان شتابی به خود گرفت که در کتابهای چاپ شده در این دوران هنگام ارائه آمار از زبانهای رایج در ایران، بعد از زبان ادبی (فارسی)، نام زبانهای افغانی یا پشتو، کردی، بلوچی، ارمنی، بنی‌اسرائیلی، زرتشتی، کلدانی و لهجه‌های مازندرانی، گیلکی، سمنانی، بروجردی و کاشی در لیست زبانهای رایج مردم ایران آورده شد، ولی از برده شدن نام زبان ترکی که نزدیک به نصف جمعیت ایران بدان تکلّم می‌کردند به طرز احمقانه‌ای خودداری گردید! راشدی، حسن: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران. انتشارات اندیشه نو، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۶، ص ۲۳

در ادوار بعد نیز تدابیر دیگری نیز –مثل آذری‌زبان! نامیدن ترکان ایران با پوششی از استدلالات مغلطه‌آمیز- که بیشتر مصداق حذف صورت مساله بجای حل آن بود اندیشیده شد.

... مینورسکی می گوید: قزلباشان با ایرانیان (پارسیان) پیشینه ملی مشترکی نداشتند. ترکمانان (ترکان) و ایرانیان (پارسیان) به سان روغن و آب، راحت درهم نمی آمیختند و دوگانگی این ترکیب تاثیری ژرف بر اداره امور کشوری و لشکری ایران هر دو گذاشت. (مترجم هرجا به کلمه Persian رسیده، آنرا به میل خود «ایرانیان» و یا تاجیکان ترجمه کرده است! همچنین این موضوع درموارد مختلف، بنا به اقتضاء(!)، متغیّر بوده است.) راشدی، حسن: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران. ص ۲۵۹

در طول تاریخ در کشورهای مختلف، حقوق ابتدایی اقلیتهای ملی از جمله آموزش به زبان مادری و اجرای مراسم مذهبی و غیره تحت عناوین مختلف از جمله حفظ وحدت و یکپارچگی ملی پایمال شده است. ... در بسیاری موارد این مخالفتها با کشتار و زندانی کردن افراد با برچسب جدایی‌طلبی و تفرقه‌افکنی همراه بوده است. ... ج. ورستر، فیلیپ پرل موتر، سینگ بازیل و ...: اقلیتها و تبعیض، ترجمه محمود روغنی؛ تهران، نشر قصیده سرا، ۱۳۸۴، ص ۷

تاریخ نیز به خوبی گواه است که دولتهای اقتدارگرا در به رسمیت شناختن حقوق اقلیتها عاجز بوده اند. حتی ثابت شده است که در یک نظام سیاسی دموکراتیک، حکومت اکثریت در حمایت از حقوق اقلیتها نارسا و در مواردی زیانبار است.

همان، ص ۱۸

[xxxii]- «مشکل قبایل کرد مستقر در مرزهای دو کشور با قیام سمیتقو در ایران شکل بارزی بخود گرفت.... وقتی سمیتقو نتوانست حمایت لازم را از انگلستان ببیند، به ملی‌گرایان ترکیه روی آورد که در آن اوان در آناتولی «مجادله ملی»

را شروع کرده بودند ... سمیتقو که بدین طریق به قدرت و توان دست یافته بود، در پاییز ۱۹۱۹ قدم در صحنه جنگ گذاشت و شهرهای ارومیه، شاهپور و سلماس را به تصرف خود درآورد ... (بعد از اعلام حکومت جمهوری در ترکیه، دولت جدید در راستای همکاری با دولت مرکزی ایران، اشرار سیمیتقو را منهدم نمود) کاظم قره‌بکیر فرمانده جبهه شرق طی تلگرافی که فرستاد، اعلام کرد که دیگر مسأله‌ای بنام سمیتقو وجود ندارد و نیروهای وی تارومار شده‌اند. این حادثه مانع بزرگی که در گسترش روابط میان ایران و ترکیه وجود داشت را از میان برداشت.

TÜRKİYE- İRAN SİYASİ İLİŞKİLERİ (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), S. ۶۰-۶۲

[xxxiii]- وقتی رضاخان در اکتبر ۱۹۲۳ از سوی احمد شاه مأمور تشکیل کابینه شد و حکومت را در دست گرفت، خواست سفیر جدیدی به ترکیه بفرستد ... و سید ضیاءالدین طباطبائی به عنوان سفیر ایران در آنکارا تعیین شد. (انتصاب سید ضیاالدین طباطبائی -که رأس کودتای انگلیسی را تشکیل می‌داد- به این سمت، نشان از اهمیت دولت جدید ترکیه برای انگلیس با استتار ایرانی دارد).

مدتی بعد ترکیه نیز سفیرش را در تهران عوض کرد و ممدوح شوکت (اَسَن دال) را به تهران فرستاد... ممدوح شوکت قرار بود در صحبت با رضاخان ایده و آرمان جمهوریت را به وی تلقین کند ... وی در ... دیداری که با رضاخان داشت، اطلاعاتی در مورد نظام جمهوری در اختیار او گذاشت و رضاخان اظهار کرد که انگلیسیها با وی به شدت مخالفت می‌کنند و اضافه نمود که مجبور است از خود در مقابل اعیان، ملاکین و روحانیون دفاع کند.

TÜRKİYE- İRAN SİYASİ İLİŞKİLERİ (۱۹۲۳- ۱۹۳۸), S. ۸۲-۸۳

نگاهی به چالدران و مناطق اطراف آن

چالدران

چالدران نام دشتی است واقع در منتهی‌الیه شمال‌غرب ایران، نزدیک شهر قره‌عین (سیه‌چشمه) از شهرهای آذربایجان. چالدران دشتی است سرسبز و بانشاط که از قدیم -آنگاه که انسانها دامنه کوههای بلند با قابلیت دفاع بالا، دشتهای بلند و دره‌های حاصلخیز مناسب برای پرورش حیوانات اهلی و کشاورزی را برای سکونت ترجیح می‌دادند- جزء مراکز سکونت ابناء بشر و تمدن بوده است و به سبب موقعیت خاص جغرافیایی خود، در مسیر بازرگانی راه مشهور ابریشم قرار داشته و راه تبریز به ارزروم، ترابزون، استانبول و بالعکس، پیش از احداث جاده‌های مدرن امروزی، از این دشت و شهر قره‌عین می‌گذشته است. این دشت باز به سبب موقعیت جغرافیایی خود و قرار گرفتن آن در نقطه وسط مثلث سه دریاچه مهم منطقه –اورمیه، وان و گؤگچه گؤل (سوان)- در گذشته در داخل قلمرو تمدنهای باستانی محتشمی چون لولبیها، گوتیها، ماناها، اورارتوها و ... قرار داشته است.

در محل دشت، شهری به نام «قره‌عین» یا سیه‌چشمه وجود دارد که در تقسیمات کشوری به سال ۱۳۸۵ از جایگاه بخش به شهرستان ارتقاء یافته و نام «چالدران» بر آن نهاده شد. شهرستان از دو شهر و بخشِ سیه‌چشمه (با مرکزیت شهر قره‌عین) و دشتک (با مرکزیت شهر آواجیق) تشکیل یافته است. این شهرستان در گذشته بخشی از شهرستان «داش‌ماکو» بود. جمعیت این شهرستان در سال ۱۳۸۵، بیش از ۴۴ هزار نفر بوده است.

در اینجا به فواصل مرکز شهرستان از برخی از مراکز سکونت شهری که هر کدام به دلایلی مهم می‌باشند، آورده می‌شود:

فاصله از از قره‌عین تا ...	به کیلومتر
ماکو (از مسیر شوط):	۸۶
ماکو (از مسیر دره شاه‌بندلو):	۵۵
خوی:	۹۰
اورمیه:	۲۲۵
تبریز:	۲۲۵
تهران:	۸۵۰
اصفهان:	۱۲۶۰
استانبول:	۱۵۵۰
نزدیکترین نقطه مرز:	حدود ۱۸
چالدران ترکیه:	حدود ۳۰
نخجوان (از مسیر پلدشت):	۱۲۵
ایروان (از مسیر بازرگان- ایغدیر):	۲۱۰
شهر و دشت ملازگرد:	۱۰۰
گمرک رازی:	۱۵۰
اردبیل:	۴۴۱

آنسوی مرز و در فاصله سی کیلومتری قره‌عین نیز، شهرستان چالدران ترکیه قرار دارد. شهرستان مذکور با مرکزیت شهر چالدران، در غرب کشور ترکیه قرار گرفته و شمالی‌ترین شهرستان استان وان ترکیه می‌باشد. جمعیت این شهرستان طبق برآوردهای سال ۲۰۱۱ (۱۳۹۰) حدود شصت‌وهفت‌هزار نفر بوده که یک چهارم آن در مرکز شهرستان ساکن بوده‌اند.

دشت و شهرستان چالدران به دلیل داشتن هوای سرد در فصل زمستان و خنک در فصل گرما، یکی از مناطق گردشگری استان آذربایجان‌غربی می‌باشد. این شهر با

ارتفاع بیش از دوهزار متر از سطح دریا، یکی از مرتفع‌ترین شهرهای کشور است. مرداب‌ها و تالاب‌های متنوع، از جلوه‌های طبیعی این شهرستان است. تالاب «ناور» یکی از آنهاست که در جنوب غرب شهرستان و نقطه صفر مرزی قرار گرفته است.

زبان مردم شهرستان چالدران لهجه آذریِ ترکی است.

شغل مردم چالدران، کشاورزی و دامداری است. میزان نزولات جوی این منطقه در حد بالایی بوده و درحالیکه بارش شدید باران بعضاً موجب راه افتادن سیل می‌شود، بارش برف نیز در برخی مواقع زمستان به چندین متر می‌رسد.

از مناظر طبیعی و بناهای تاریخی دیگر این شهر به کلیسای طاطاووس یا قره‌کلیسا که آرامگاه یکی از حواریون است (۱۵ کیلومتری شمال‌شرق مرکز شهرستان)، روستاهای دلیک‌داش، قاشقابلاغ، قیرخ‌بلاغ و ایسسی‌سو، سد بارون، آبشار شورشور، مقبره‌های سیدصدرالدین و ساندوخت می‌توان اشاره نمود. شهرستان چالدران هر سال در فصول بهار و تابستان پذیرای میهمانان بسیاری از نقاط مختلف استان و کشور است که به دلیل آثار تاریخی موجود در آن، کوهستانی بودن منطقه، آب و هوای بسیار مطلوب و چشم اندازهای طبیعی بسیار زیبای آن به این محل سرازیر می شوند.

نگارنده برای انجام مطالعه وضعیت محل از جهات مختلف و درک بهتر تحقیقات صورت داده و نتیجتاً تبیین مطلوب موضوع به خوانندگان محترم، سفری به شهرستان و دشت چالدران داشتم که در اینجا جهت استفاده علاقمندان سفر به این شهرستان، به برخی از برچسبهای گردشگری منطقه ضمن لحاظ مشاهدات خود اشاره خواهم نمود.

آبگرم معدنی ایسسی سو: ایسسی سو در دره‌ای سرسبز و اندکی بالاتر از روستایی به همین نام در ۵ کیلومتری مرکز شهرستان واقع شده و به علت شهرتی که در خاصیت طبی و درمانی آن وجود دارد، از قدیم‌الایام مورد توجه اهالی منطقه و شهرهای همجوار می باشد. این مکان تفریحی با راه ارتباطی مناسبی به شهر قره‌عین وصل شده است.

آبشار عرب‌دیزج معروف به شورشور:

آبشار زیبا و چشم و گوش نواز شورشور در بخش دشتک (آواجیق) شهرستان چالدران و روستای عرب‌دیزج (چهل کیلومتری شمال مرکز شهرستان) واقع در انتهای دره پرطراوت شاه‌بندلو قرار گرفته و اطراف آن با کوههایی بلند، سرسبز و غنی از انواع گیاهان (مخصوصاً گیاهان دارویی) احاطه شده است. غارهای واقع در دل این کوهها که در نوع خود کم نظیرند، از جمله پدیده‌های زیبای طبیعی منطقه بشمار می روند.

قره‌کلیسا:

در ۱۵ کیلومتری شمال شرق شهر قره‌عین و در روستای قره‌کلیسا و بر فراز تپه‌ای سرسبز و خوش آب و هوا به نام «ماهوار» یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای عالم مسیحیت بنام کلیسای طاطائوس معروف به قره‌کلیسا بنا شده است که همه ساله تعداد کثیری از گردشگران داخلی و خارجی (مخصوصاً مسیحیان) جهت بازدید و یا شرکت در مراسم مذهبی (چهارم مرداد برابر با ۲۶ ژوئن میلادی) به آن مراجعه می‌نمایند. این کلیسای مقدس از معتبرترین و پر نقش و نگارترین کلیساهای ارامنه در ایران بوده و از شهرت جهانی برخوردار است.

تاریخچه:

حدود دو هزار سال پیش، آبکار، شاه ارامنه، از حضرت مسیح (ع) دعوت کرد که به کشور او سفر کند، حضرت مسیح (ع) از طریق فرستاده آبکار پاسخ فرستاد که یکی از حواریون را بجای خود نزد او خواهد فرستاد. پس از عروج یا به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح (آنگونه که مسیحیان معتقدند)، توماس یکی از حواریون، طاطائوس (یکی دیگر از حواریون) را به شهر بدیسا نزد آبکار فرستاد. آبکار و به تبع او تمامی رعایایش به دین مسیحیت گرویدند و طاطائوس، همه را تعمید داد. پس از مرگ آبکار، خواهرزاده اش «سانادروک» بر تخت نشست. گویا سانادروک به عللی نامعلوم بعد از مدتی به طاطائوس دستور داد از تبلیغ دین مسیحیت دست بردارد. لیکن

طاطائوس از فرمان او سرپیچی کرد و متعاقباً سانادروک دستور قتل طاطائوس را صادر کرد. دوستداران و پیروان طاطائوس، جسد وی را کیلومترها دور از شهر و بر بالای تپه ای (محل کنونی کلیسا) به خاک سپردند. قرنها بعد بر روی مزار او کلیسایی بنا کرده و نام طاطاووس را بر آن نهادند. مزار طاطائوس امروز در سمت راست محراب کلیسا قرار دارد.

کلیسای طاطائوس مقدس در طول زمان بارها دچار زلزله، غارت، چپاول و انهدام شده ولیکن همواره از انهدام کامل مصون مانده است. ظرافت، تناسب، زیبایی و مضمون‌های به کار برده شده در نقش برجسته‌های این کلیسا در نوع خود در جهان مسیحیت بی‌نظیر است. حجاران هنرمندی که با توشه‌ای سرشار از هنر، تجربه و مهارت، نقش برجسته‌های این اثر هنری نفیس و بسیار زیبا را خلق کرده‌اند، دارای چنان ذوق و قریحه‌ای بودند که توانستند چنین نقش برجسته‌هایی از خود به یادگار بگذارند و آن را بصورت یکی از گنجینه‌های هنر حجاری این خطه از میهن عزیزمان درآورند و زائران کلیسای طاطائوس مقدس را وادار به تحسین کنند.

مقبره سید صدرالدین:

مقبره منفرد سیدصدرالدین که متعلق به دوره اسلامی می باشد در کوهپایه شمال‌شرق قره‌عین و کناره جنوبی راه ارتباطی روستای «گَل‌آشاغی» به سعدل قرار دارد. شکل پلان خارجی آن شش‌گوش و فرم داخلی آن مدور است. بنای موجود از سه ماده اصلی سنگ با ملات گل و آهک ساخته شده است ضمن سنگ‌های حجاری شده بکار رفته در بنا از نوع آتش‌فشانی و اسیدی متعلق به کواترنر بوده و عمدتاً برنگ سفید هستند. مطالعات باستان‌شناسی در آن نشان داده است که بنا بر روی یک کرسی چینی سنگی ساخته شده و بالا بودن آبهای تحت الارضی پی مقبره را غرقاب کرده است.

این مقبره بعد از جنگ چالدران ساخته شده است. بنا به روایات مقبره متعلق به یکی از افراد شاه اسماعیل صفوی به نام «میر سید شریف صدرالصدور» است که در جریان این جنگ به قتل رسیده و مقبره به پاس قهرمانیهای این مجاهد ساخته شد.

مقبره سیدصدرالدین بعنوان یک استثناء در مکتب معماری آذربایجان می باشد که اهمیتش عمدتاً به دلیل مصالح آن که از آجر قرمز رنگ می باشد، بالا رفته است. سازمان میراث فرهنگی کشور در سال ۱۳۷۸ به دلیل تکریم محل توسط اهالی چالدران با حفظ پلان مقبره مکشوفه، یک یادمان آجری گنبددار در اطراف آن احداث نمود که نقشه آن ملهم از بنای اولیه مقبره می باشد.

مقبره ساندوخت:

این مقبره در حومه چالدران در جنوب غربی قره‌کلیسا قرار دارد. بنای یاد شده در قرن ۱۴ میلادی همزمان با احداث بنای قره‌کلیسا، احداث شده است. مصالح بکار رفته در آن سنگ‌های مکعبی تراشیده شده می‌باشد و طاقهای استفاده شده در آن از نوع رومی است و ملات مورد استفاده در آن ماسه آهک می‌باشد. این مقبره دارای سالن اصلی و اتاق محراب می‌باشد و تحت نظر شورای خلیفه‌گری، دیوارهای جانبی و ساقه گنبد آن بازسازی و احیا شده است.

تبریز (پایتخت صفویه در زمان وقوع جنگ چالدران):

تبریز در مرکز استان آذربایجان‌شرقی و در منتهی‌الیه مشرق و شمال‌شرق جلگهٔ تبریز قرار گرفته است. این شهر از سمت شمال به کوه عئینالی، از سمت شرق به گردنهٔ شیبلی و از سمت جنوب به دامنه‌های کوه سهند، عروس کوههای ایران محدود است. آب و هوای تبریز در زمستان‌ها سرد و در تابستان‌ها خشک و گرم است. مسافت جاده‌ای بین این شهر تا اردبیل ۲۱۹ کیلومتر، تا زنجان ۲۸۰ کیلومتر، تا اورمیه ۱۳۵ کیلومتر و تا تهران ۶۲۴ کیلومتر است.

اکثریت قاطع مردم تبریز (بیش از نود و نه درصد) مسلمان و پیرو مذهب شیعه می‌باشند. اکثر غیرمسلمانان شهر با جمعیت حدود هزار نفر را ارامنه تشکیل می‌دهند. تعدادی از هموطنان از قومیتهای دیگر نیز در قالب دانشجو و یا شاغل در امور نظامی و اداری و ... در این شهر میهمان مردم خونگرم آن هستند.

پیشینه سکونت در تبریز بر اساس آخرین یافته های باستان‌شناسی مخصوصاً گورستان عصر آهن کشف شده در پشت گؤی‌مسجید به بیش از چهار هزار سال پیش برمی‌گردد. اوج شکوفایی تبریز مربوط به سده‌های سیزدهم تا شانزدهم میلادی بوده است. این شهر که با تدبیر ریش‌سفیدان و حکام وقت شهر، غائله مغول را بدون آسیب پشت سر گذاشت، بعد از آرام یافتن تحولات متعاقبه و در دوره حاکمیت ایلخانی، به بزرگترین شهر جغرافیای پهناوری از آسیای مرکزی تا سواحل مدیترانه تبدیل گردید. تبریز در سده‌های گذشته بدلیل همین اقتصاد وسوسه‌برانگیز و موقعیت استراتژیک جغرافیایی خود شاهد حوادث متعددی از قبیل جنگها و اشغال توسط بیگانگان و نیز بدلیل قرار گرفتن آن بر روی گسلهای آتشفشانی، شاهد زمین‌لرزه‌های مهلکی بوده است. این شهر پایتخت چندین سلسله مقتدر و مغز متفکر جغرافیای کنونی ایران بوده است. این شهر در دو سدهٔ اخیر، مبدأ بسیاری از تحولات اجتماعی، فرهنگی و

صنعتی در کشور بوده و نقشی کلیدی در تحولاتی مانند انقلاب مشروطیت، انقلاب حقوق ملی و محلی، انقلاب اسلامی و سیر مدرنیزه شدن ایران داشته است.

زبان تکلم در شهر، ترکی با لهجه آذری و مخصوص خود تبریز است. در مورد زبان پیشین شهر و نیز وجه تسمیه نام آن نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. از این قبیل که: تبریز به معنی جایی که تب در آن فروکش می کند؛ تبریز از نام تومریس، ملکهٔ جغرافیای آذربایجان باستان در زمان هخامنشیان که کوروش را شکست داد گرفته شده است؛ تبریز دگرگون شده داوریژ، توریژ و ... بوده است و یا اینکه زبان مردم آن در زمان حمله مغول یا در زمان سلجوقیان و ... ترکی شده است. البته بیشتر این نظرات از منظر مطابقت و سنخیّت با منطق و تاریخ دارای مشکل بوده و ممکن است مغرضانه هم باشند.

تبریز هم اکنون بزرگترین شهر آذربایجان ایران و مرکز استان آذربایجان‌شرقی است. این شهر همچنین قطب اداری، بازرگانی، سیاسی، صنعتی، فرهنگی و نظامی منطقهٔ شمال‌غرب کشور شناخته می‌شود. تبریز سومین شهر صنعتی ایران به شمار می‌رود. همچنین این شهر رتبه دوم برج‌سازی را در بین شهرهای ایران دارد. این شهر همچنین در سال ۲۰۱۲ میلادی از سوی سازمان ملل به عنوان زیباترین و توسعه یافته‌ترین شهر ایران معرفی گردید.

جمعیت تبریز با توجه به آخرین آمار گرفته شده و نرخ رشد جمعیت آن، در سال جاری (۱۳۹۲) حدود یک میلیون‌وهشتصدهزار نفر تخمین زده می شود. این شهر پس از مشهد، به‌عنوان دومین شهر مسافرپذیر داخل کشور مطرح گردیده است. شهر تبریز، به دلیل جذب سرمایه‌های کلان بخش خصوصی داخلی و خارجی، به عنوان مهد سرمایه‌گذاری ایران شناخته می‌شود آنچنان که به مدت پنج سال متوالی، دارنده رتبه نخست جذب سرمایه در بین شهرهای ایران است.

تبریز در جنبش مشروطه نقشی اساسی برعهده داشت و دلیری و حق‌طلبی مردم هوشیار آن به پیروزی جنبش منجر شد. پس از سرکوب مشروطه توسط محمدعلی‌شاه، تمام حرکت‌های مشروطه‌خواهانه در تهران خاموش شدند؛ اما در تبریز و تنها در چند محله آن، هنوز کسانی بودند که تا پای جان از این دستاورد پاسداری می کردند. این مقاومت ماه‌ها ادامه داشت تا این که در اصفهان و گیلان نیز مردم به

پا خواستند و مشروطه‌خواهان با فتح تهران به پیروزی رسیدند. این جنبش با مداخلات و توطئه های داخلی و خارجی و همچنین عدم رشد شعور سیاسی جامعه، عقیم مانده و منحرف شد.

تبریز در دوران قاجار ولیعهد نشین بود. ولیعهدان، فرمانروایی تبریز و کل ایالت آذربایجان را که مشتمل بر استانهای آذربایجان‌شرقی و آذربایجان‌غربی، زنجان، اردبیل، همدان و کردستان و بخشهایی از استانهای همجوار دیگر فعلی بود برعهده داشتند. پس از کودتای انگلیسی سال ۱۲۹۹ خورشیدی و روی کار آورده شدن پهلوی اول نیز، بدلیل اهمیت همه‌جانبه منطقه، برخی از استانداران آذربایجان‌شرقی (که کوچکتر گردیده و شامل استانهای آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان و قزوین فعلی بود) یا به توصیه و فشار برخی از دولت‌های بیگانه همچون انگلستان و روسیه به این سمت منصوب می‌شدند و یا از طرفداران این دولت‌ها بودند.

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی تبریز مرکز فعالیت‌های فرقه دموکرات آذربایجان بود که با حمایت شوروی اقدام به برپایی حکومتی خودمختار و برپایه حقوق فدرالی کرده بود. تبریز از سیاست درهای بسته دوران شوروی موسوم به «دیوار آهنین» که مربوط به سالهای آخر ریاست استالین بر حزب کمونیست و کشور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی تا چند سال پیش از فروپاشی این کشور گسترده و چند ملیّتی بود، آسیب فراوان دید.

تبریز در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی نیز موضعی در شأن خود و البته قابل تحسین از خود به نمایش گذاشت.

تبریز در طول تاریخ بعد از تخمینهای آماری یعنی از حداقل ششصد سال پیش تا اواخر دورهٔ حاکمیت پهلوی به عنوان بزرگترین شهر جغرافیای ایران یا یکی از دو شهر نخست ایران معرفی شده است.[۱]

---

[۱]. راجع به جمعیت ایران و شهرهای مختلف آن، مخصوصاً جهانگردان در طول تاریخ اظهار نظرهای مختلفی داشته‌اند که بیشتر بر شنیده‌ها و تخمینهای آنها استوار گردیده و چه بسا همراه با اشتباه بود. مثلاً در

شهرداری تبریز نخستین نهاد شهرداری در سطح ایران است که در اوایل تأسیس با عنوان «بلدیه» در این شهر شناخته می‌شد. ساختمان شهرداری تبریز در سال ۱۳۱۴ خورشیدی توسط شهردار وقت حاج ارفع‌الملک جلیلی بنیان نهاده شد. ضمناً

حالیکه جهانگردی در سالهای پیش از صفویه جمعیت تبریز را هیجده صدهزار نفر یعنی یک میلیون‌وهشتصدهزار نفر عنوان می‌نماید، این رقم در عرض حداکثر چند ده سال، کمتر از سیصدهزار نفر گزارش می‌شود! شاید گزارش لرد کرزن فرستادهٔ ویژهٔ دربار انگلستان به ایران مستندتر باشد. این شخص مدت سه سال قبل از شروع جنگ جهانی اول در ایران به مطالعه مشغول بوده و بعداً به صورت کارشناس مسائل ایران مطرح گردید. نظراتش در شکل‌دهی تصمیمات دربار انگلیس در مورد کشور ایران و شکل‌یابی آیندهٔ این کشور بسیار مورد توجه و تقدیر قرار گرفت و کتابی نیز تحت عنوان «ایران و آیندهٔ آن» (یا ایران و قضیه ایران) تالیف و به مراجع عالی سلطنتی انگلستان تقدیم کرده است. کرزن در کتاب خود به آمار زیر اشاره می‌کند: «... و جمعیت آن (ایران) هفت‌میلیون‌وششصدوپنجاه‌هزار نفر و دارای ۹۹ نقطه شهری است. از این جمعیت نیز شیعیان حدود شش‌میلیون‌وهشتصدهزار نفر، سنیان هفتصدهزار نفر، زرتشیتیان ۸ هزار، یهودیان ۱۹ هزار، ارامنه ۴۳ هزار و ... هستند.» تراکم فوق‌الذکر جمعیت، چنان که از اطلاعات تاریخی طبیعی ایران بر می‌آید در همه‌جا یکسان نیست. از آنجا که حدود هشتاد درصد این جمعیت روستانشین بوده‌اند، پراکندگی آن در سطح کشور بسته به اوضاع آب و هوایی و میزان حاصلخیزی مناطق مختلف داشته و تراکم نسبتاً بالای جمعیت مربوط به شمال و شمالغرب کشور بوده است. کرزن در کتاب خود به جمعیت چندین شهر نیز اشاره کرده که پانزده شهر نخست بنا به برآوردهای او این‌گونه است: تهران پایتخت: ۳۵۰ هزار نفر، تبریز ولیعهد نشین: ۳۰۰ هزار نفر، اصفهان: ۸۰ هزار نفر، مشهد: ۷۰ هزار نفر، شهرهای همدان، کرمانشاه، یزد، خوی و کرمان هر کدام حدود ۵۰ هزار نفر، قزوین: ۴۰ هزار نفر، شهرهای شیراز، اورمیه، رشت و قم هر کدام ۳۰ هزار نفر، بوشهر: ۲۰ هزار نفر. به نظر کرزن، شهرهای ایران با توجه به میزان خدمات و رفاه شهری پایین و همچنین ساختار قومی و قبیله‌ای مختلف و گاهاً متضاد از نظر دینی، زبانی و ... که به عنوان یکی از عوامل اصلی فقدان وحدت در دولت شمرده می‌شود، چندان جذابیتی نداشته است. در نخستین سرشماری رسمی ایران که در سال ۱۳۳۵ خورشیدی صورت پذیرفت، تبریز دومین شهر پرجمعیت ایران پس از تهران بود.

نقش ویژۀ اهالی این شهر در عمران برخی از شهرهای دیگر از جمله استانبول، اصفهان، تهران و ... دارای اهمیت بسیار می‌باشد.

پروازهای خارجی فرودگاه بین‌المللی تبریز شامل پروازهای (دائمی) تبریز- استانبول، تبریز- بغداد، تبریز- جده، تبریز- دوبی ، تبریز- دمشق و (فصلی) تبریز- ازمیر ، تبریز- اسپارتا و تبریز- مدینه است. از این فرودگاه پروازهای داخلی نیز به صورت هفتگی و روزانه به اکثر شهرهای ایران انجام می‌پذیرد.

تبریز امروز با ۱۲ شهر جهان دارای پیوند خواهرخواندگی است.

استانبول (**پایتخت عثمانی در زمان وقوع جنگ چالدران**):

یافته‌ها حکایت از آن دارد که از حدود پنج هزار سال قبل از میلاد مناطقی چون دودوللو، پندیک، کیلیوس، آمبارلی و مخصوصاً محله فیکیرتپّه در کادی‌کؤی مراکز سکونت انسانها بوده است. لیکن اساس استانبول امروزین در حدود هفتصد سال پیش از میلاد نهاده شده است. در قرن چهارم میلادی از سوی امپراتور روم، کنستانتین دوباره انشا گردیده و به پایتختی برگزیده شده و از آنروز به بعد به مدت شانزده قرن متوالی پایتخت امپراتوریهای بزرگی چون روم، روم شرقی (بیزانس) و عثمانی بوده است. همچنین این شهر که از زمان امپراتور کنستانتین، به صورت یکی از مراکز اصلی جهان مسیحیت بود با فتح آن در سال ۱۴۵۳ توسط ترکان عثمانی به یکی از تاثیرگذارترین مراکز جهان اسلام درآمد.

امپراتور روم با تاسیس آیاایرنه و بازسازی آیاصوفیه در سال ۳۶۰ میلادی، شهر را به صورت یکی از مراکز اصلی جهان مسیحیت درآورد.

امپراتوری روم شرقی بعد از فروپاشی امپراتوری روم غربی در سال ۴۷۶ میلادی با حفظ قلمرو سابق تحت عنوان امپراتوری بیزانس به حیات خود ادامه داد. شهر استانبول در این دوره و مخصوصاً از اواسط قرن ششم میلادی و دوره امپراتور ژوستینیان اول شاهد توسعه و ارتقای موقعیت بود. در قرون هفتم، هشتم و نهم میلادی، استانبول به طور متوالی از سوی اقوام و دول مختلفی چون ساسانیان، ترکان هون و بلغار، اعراب مسلمان، روسها و بلغارها مورد حمله و محاصره قرار گرفت.

استانبول برای نخستین بار در سال ۱۰۹۶ با صلیبیها آشنا شد. آلکسیوس امپراتور وقت به گمان بازپس‌گیری سرزمینهای از دست داده در جنگ ملازگرد به سال ۱۰۷۱، از آمدن صلیبیها بسیار خوشوقت گردید. قرار بود صلیبیها برای بازپس گیری این سرزمینها از دست مسلمانان به بیزانس کمک نماید و در مقابل بیزانس با صلیبیها در اهداف دینی‌شان در فلسطین با آنها همکاری نماید. لشکرکشی چهارم صلیبیها به اشغال و تقسیم استانبول انجامید. بعد از چهار روز جنگ نابرابر، صلیبیها در ۱۳ آوریل

۱۲۰۴ شهر را به اشغال خود درآورده و به مدت سه روز به بدترین اشکال ممکن به چپاول شهر و کشتار مردم پرداختند. اکثر بناهای تاریخی یا بکلی تخریب گردید و یا شدیداً آسیب دید. کتابهای دست‌نویس صدهاساله سوزانده شد و آثار هنری بیزانس به شهرهای مختلف اروپا به یغما برده شد. شهر وجهه آرام و ساکن خود را از دست داد و ثروتمندان و اشراف شهر تدریجاً به جاهای دیگر مخصوصاً شهر ایزنیک کوچ کردند. دولت لاتینی هرگز نتوانست به تمامی قلمرو بیزانس دست یابد و در مناطق ایزنیک، ترابزون و اپیروس (واقع در یونان امروز) نهضتهای آزادیبخش شکل گرفت. نیروهای متحدان مذکور با پیشرفت تدریجی به طرف بغاز، حلقه محاصره دولت خودخوانده را تنگتر کردند و بالاخره در سال ۱۲۶۱ شهر را از اشغال صلیبیها نجات دادند.

در سالهای متعاقب این وقایع، دولت عثمانی در نزدیکی استانبول تاسیس و به تدریج در قلمرو بیزانس پیشروی کرد. از سال ۱۳۷۳ شهر مجبور به پرداخت خراج به عثمانیها گردید. تا اواسط قرن پانزدهم تمامی سرزمینهای سابق بیزانس تا طرف آسیایی تنگه در شرق و نیز تا قلعه سیلیوری در صد کیلومتری غرب شهر تحت قلمرو عثمانیان درآمده بود. بیزانس در این سالها چندین بار از دربار کاتولیک رم استمداد نمود. لیکن پاپ، لزوم رد مذهب ارتدوکس را به عنوان پیش شرط کمک تعیین کرد که بالاخره در ۱۴۵۲ علیرغم مخالفتهای شدید داخلی، از سوی حاکمیت شهر مورد پذیرش قرار گرفت. مردم شهر به هیچوجه حاضر به استیلای دوباره شهر از سوی لاتینیها نبودند. لیکن پاپ نیز متوجه موقعیت خاص استانبول بسان سپری در مقابل مسلمانان بود و بدنبال پیمان اتفاق در فلورانس، سپاه صلیبی جمع آوری و به سوی شهر گسیل داشته شد. این سپاه تراکیه را تسخیر کرد لیکن در نبرد وارنا از سوی ارتش عثمانی به هزیمت کشانیده شد. عثمانیها در سال ۱۴۵۲ حصار روم ائلی را احداث کرده و کنترل کامل تنگه را در دست گرفتند. سفارش و دستورات لازم جهت ساخت توپهای بزرگ داده شد. نیروی دریایی احیا گردید. تعداد سربازان ارتش به دو

برابر افزایش داده شد. پیمان صلحی با ژنیها بسته شد که بر اساس آن محله پرا می بایست در اثنای جنگ بیطرف بماند.

در ۲ آوریل ۱۴۵۳ اولین دسته های ارتش عثمانی در مقابل باروهای استانبول دیده شد و بدین ترتیب محاصره شهر آغاز گردید. این محاصره در ۲۹ می ۱۴۵۳ به فتح شهر از سوی سپاه بزرگ مسلمانان انجامید و دور دوم بیزانس، که از سالها پیش، وجهه سیاسی خود را به عنوان مرکز امپراتوری از دست داده و تنها دارای ماهیت مرکزیت دینی بود، به پایان رسید.

فتح استانبول از نظر تاثیرات ژرفی که بر سیر تاریخ ترکیه، جهان اسلام و کل دنیا بجای گذارد بسیار مهم تلقی شده و از سوی خیل تاریخدانان بعنوان مبدأ عصری جدید پذیرفته می‌شود. سیر تاریخی کسب موقعیت رهبری جهان اسلام از سوی ترکان عثمانی نیز با فتح استانبول شروع می شود. در سالها و سده های متعاقب فتح، دین اسلام به صورت یکی از دینامیکهای اصلی سیاست جهان درآمد. از این زمان به بعد، مسلمانان در تمام وقایعی که در جهان و در عرصه بین‌الملل اتفاق می افتاد نقشی داشتند.

شکست جهان مسیحیت –که در مدتی نزدیک سه قرن و با اقدام به جنگهای صلیبی متعدد، تمام تلاش خود را برای اخراج و ریشه کن کردن اسلام از آسیای صغیر بکار برده بود- در مقابل اسلام محرز گردید و دین اسلام به طرف اعماق اروپا شروع به توسعه نمود.

در سالهای متعاقب فتح، کوششهای زیادی برای بازسازی و توسعه شهر بعمل آمد. این مهم مخصوصاً با سرازیر شدن صنعتگران و هنرمندان تبریزی به این شهر در دهه نخست قرن شانزدهم و بعد از جنگ چالدران سرعت و کیفیت بیشتری به خود گرفت.

در جریان جنگ جهانی اول شهر شاهد اشغال از سوی متفقین بود، لیکن این اشغال زیاد به طول نیانجامید و با پیروزی نیروهای آزادیبخش ملی به رهبری آتاتورک، آرامش به شهر بازگشت.

استانبول یک شهر ترک‌نشین و البته بزرگترین آنها است. لهجه ترکی شهر استانبول اکنون به مثابه زبان رسمی کشور مورد استفاده بوده و الفبای آن مثل الفبای تمامی زبانهای اروپایی برگرفته از الفبای لاتین می‌باشد که با اعمال ویژگیهای خاصی، بعد از تاسیس نظام جمهوری و در سال ۱۹۲۸ متداول گردید. لهجه‌های مختلف ترکی رایج در ترکیه، متعلق به شاخه غربی زبانهای ترکی بوده و با زبان و لهجه‌های ترکی رایج در سراسر ایران تفاوتهای بسیار اندکی دارد تا جایی که مردم این کشورها، عرفا و شعرای نامی چون نسیمی، یونس امره، فضولی، اشعار ترکی مولوی، نظامی گنجوی، استاد شهریار و ... و داستانهای دده‌قورقود و کوراوغلو را به طور مشترک از آن خود و جزو فرهنگشان می‌دانند.[۲]

استانبول دارای برچسبهای گردشگری فراوان از جمله برج گالاتا، برج دختر، مساجد سلطان‌احمد، سلیمانیه، فاتح و بیازیت، کاخ/موزه‌های توپ‌قاپی، دولماباحچه و آیاایرنه، قاپالی‌چارشی (بازار سرپوشیده)، بازار مصر، هیپودروم (میدان سلطان‌احمد) و سنگهای باستانی سه‌گانه، چشمه آلمان، کلیسا/مسجد/موزهٔ آیاصوفیه ، آب‌انبار یئره‌باتان، موزه‌های سه‌گانه باستان‌شناسی، کلیسای سنت‌آنتوان، موزه نظامی، موزه آثار ترکی- اسلامی، مجموعه مینیاتورک، برج و باروهای شهر، موزه پانورامای استانبول ۱۴۵۳ و اطلاعات علاوه در مورد جزایر چهارگانه پرنس، تور بغاز، پل تنگه و

[۲]- ده تا بیست درصد از کلمات مورد استفاده در نقاط مختلف دو کشور، -بسته به لهجه مورد تکلّم- متفاوت هستند. مثلاً در حالی که کلماتی چون «گرچک»، «چامور»، «سیجاق» و ... که در معانی حقیقت، گِل، گرم و ... در میان ترکان ساکن مناطق مرکزی ایران تا جنوب شیراز بکار می رود، در لهجه استانبولی نیز بهمان شکل کاربرد داشته ولی در لهجه آذربایجان کاربرد ندارد. کلماتی مثل «اؤن» (جلو)، «اوزَری» (روی چیزی)، «اَرَن» (عارف) و ... هنوز در قالب کلماتی چون اؤنلوک (پیش بند بچه)، اوزرلیک (گیاهی است که برای مصون ماندن از چشم حسود روی آتش ترکانده و روی شخص و یا اشخاص مورد نظر می‌گیرند)، اَرنلر (مقبره‌هایی مربوط به عرفای متوفی واقع در برخی از مناطق و روستاهای آذربایجان) و ... ماهیت وطنی و کارایی خود را حفظ نموده‌اند.

... می‌باشد. این شهر در سایه برخورداری از این جاذبه‌ها، هر ساله پذیرای میلیونها جهانگرد از اقصی نقاط جهان است.

تقریباً تمامی پولهای معتبر دنیا مثل یورو، دلار، پوند، ین و ... در بازار و مراکز خرید بزرگ و نیز در تمامی محدوده توریستی شهر مبادله می‌شوند. لیکن بهترین شکل خرید، استفاده از پول رسمی کشور پول یعنی لیره ترک است.

کلانشهر استانبول دارای ۲ فرودگاه بین‌المللی است. بزرگ‌ترین اینها، فرودگاه بین‌المللی آتاتورک در یئشیل‌کؤی، ۲۴ کیلومتری مرکز شهر و سمت اروپایی شهر می‌باشد. فرودگاه جدید، فرودگاه سابیهاگؤکچَن (برگرفته از نام دختر معنوی آتاتورک، اولین خلبان زن ترکیه و اولین خلبان هواپیمای جنگنده جهان) در ۴۰ کیلومتری شرق و تقریباً خارج از شهر قرار گرفته است.

چندین خط متروی سبک و سنگین و همچنین تراموا و قطار شهری خدمات حمل و نقل مسافر در نقاط مختلف شهر را پوشش می‌دهند. همچنین در مسیرهای آبی داخل شهر، سرویسهای منظم مسافرت دریایی وجود دارد. سرویس‌های معینی نیز به چند نقطه از جهان انجام می‌یابد.

در خواهر خواندگی تبریز و استانبول

شاید بجا باشد که در اینجا به خواهرخواندگی دو شهر تبریز و استانبول اشاره کنیم و بخاطر این موضوع از مدیران شهری هر دو شهر مراتب سپاس خود را بجای آوریم. مخصوصاً مقامات شهری تبریز که با درایت و علم به حقانیت موضوع، در این مسأله صمیمیت و اهتمام به خرج دادند.

تبریز و استانبول بزرگترین شهرهای ایران و ترکیه در شمالغرب کشورهای متبوع خود می باشند. این دو شهر کهن، مسلمان نشین و همزبان در ورودی آسیا و اروپا و بالعکس واقع شده اند. در واقع استانبول ورودی ترکیه از اروپا و تبریز دروازه ورودی ایران از اروپا می باشد. این شهرها از قدیم با همدیگر روابط فرهنگی، تجاری، بازرگانی و صنعتی داشته اند. بطوریکه یکی از هشت دروازه کهن تبریز به نام «**استانبول قاپی‌سی**» مشهور بوده و قدمتی چند صد ساله دارد. (اقدام شهرداری تبریز در خصوص مرمّت و بازسازی دروازه‌های قدیمی شهر، بسیار بجا خواهد بود.)

در طول دوره حکومت صفویان با رسمیت یافتن مذهب تشیع و همچنین در مقاطعی که تبریز به اشغال عثمانیها درمیآمد، خیل عظیمی از صنعتگران، تجار و هنرمندان تبریزی به استانبول کوچ کردند —یا کوچ داده شدند- که این توده ها در بازسازی استانبول بعد از فتح و زلزله، خلق خیلی از آثار معماری و هنری و رونق بخشی به بازار آن نقش پررنگی داشته اند. هم اکنون نیز در قاپالی چارشی استانبول، نسل های تجار تبریزی در گوشه و کنار آن دیده می شود.

از سویی دیگر نقش تبریز همچون استانبول در ورود و شکوفایی اولین های تمدن و فرهنگ پررنگ بوده و از همین روست که امروز تبریز کهن به شهر اولین ها اشتهار یافته است.

در دوره قاجاریه روشنفکران و آزادیخواهان و روزنامه نگاران تبریزی با استانبول، باکو و تفلیس در ارتباط بودند و از رویدادهای همدیگر تاثیر می پذیرفتند. تاریخچه شکل گیری نشریات اختر و ملانصرالدین با ظرافت گویای نقش روزنامه نگاران تبریزی

که به استانبول تبعید شده بودند در آماده سازی روشنفکران ایران می باشد. حتی امروز پرطرفدارترین تیمهای لیگ برتری دو کشور مربوط به این شهرها هستند. تیم تراکتور تبریز می تواند حتی بیش از صد هزار نفر را در ایران به استادیومهای ورزشی بکشاند، همانگونه که تیمهای فنرباحچه، گالاتاسرای و بئشیکتاش استانبول در ترکیه می توانند. جملات کنایه ای و تکلمه ای مشابهی نیز در اینگونه موارد گفته می شود. لازم به ذکر است که تبریز علاوه بر استانبول در گذشته روابط دیرینه تجاری و بازرگانی با تفلیس (بزرگترین شهر ماوراء قفقاز قدیم و پایتخت گرجستان)، ایروان (شهر سابقاً مسلمان نشین و پایتخت کنونی ارمنستان)، باکو (پایتخت جمهوری آذربایجان) نخجوان، ترابزون و بغداد داشته و در دوره های گذشته کاروان های بسیاری، بین این شهرهای کهن رفت و آمد داشته اند. تبریز تا همین چند دهه پیش به تنهایی چندین نمایندگی و کنسولگری کشورهای بزرگ و همسایه مثل روسیه، ترکیه عثمانی، انگلستان، اتریش، فرانسه، آلمان و آمریکا را در خود جای داده بود. (برخی از اینها اکنون نیز به فعالیت خود ادامه می دهند).

بنابراین تبریز و استانبول در طول تاریخ به همدیگر جان بخشیده‌اند و این چیزی است که ظرفیتهای بالای این دو را در مناسبات داخلی و خارجی کشورهای متبوع خود و مخصوصاً نسبت به همدیگر به خوبی نشان می دهد.

لازم به ذکر است که پیمان‌های خواهرخواندگی، بین شهرهای دارای مشترکات تاریخی، زبانی، فرهنگی و ... برای پیوند دوباره و استحکام بیشتر دوستی و روابط و یا حتی بین شهرهایی که از وجوه مختلف دارای تضاد با یکدیگر هستند، جهت کاهش تاثیرات و تعدیل حافظه تاریخی و ... بسته شده و ظرفیت لازم را برای مشارکت در شهرها فراهم می‌کند که این امر نیز موجب توسعه پایدار شهرهای درگیر می‌شود.

فهرست منابع

۱- امیر اردوش، محمدحسین: اوزون حسن آق قویونلو و سیاستهای شرقی-غربی؛ تهران، برسات سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۸۱
۲- نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران؛ تهران، نشر سعید نو، ۱۳۷۶
۳- سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی؛ نشر گستره، ۱۳۷۱
۴- آغاسی، مهدی: تاریخ خوی؛ تهران، دانشکده ادبیات و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰
۵- عون‌اللهی، سیدآقا: اورتا عصرلرده تبریزین تاریخی، برگردان (به الفبای عربی): پ. همت جو محمودآبادی؛ تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۸۵
۶- پی. ام. هولت ان. ک. س. و لمپتون برنارد لوئیس: تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری؛ تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷
۷- دکتر مجد، محمدقلی: از قاجار به پهلوی، ترجمه سید رضا مرزانی و مصطفی امیری؛ تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۰
۸- رحیم زاده صفوی، علی اصغر: اسرار سقوط احمدشاه (خاطرات رحیم زاده صفوی)، به کوشش بهمن دهگان؛ تهران، نشر فردوسی، ۱۳۶۲
۹- داغسر، رسول: راهنمای کامل گردشگری شهر استانبول؛ تبریز، انتشارات نباتی، ۱۳۹۱
۱۰- رانسیمن، استیون: جنگهای صلیبی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اول: ۱۳۵۱
۱۱- راشدی، حسن: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران. انتشارات اندیشه نو، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۶

۱۲- مجد، محمدقلی: قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی؛ تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶
۱۳- دکتر پیو- کارلوترنزیو: «رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان»، ترجمه دکتر عباس آذین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹
۱۴- ملائی توانی، علیرضا. ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول، ۱۳۷۸
۱۵- کسروی، احمد: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران۱۳۳۳
۱۶- پورپیرار، ناصر: دوازده قرن سکوت، پلی بر گذشته/ تاملی در بنیان تاریخ ایران؛ تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۹
۱۷- لوکاس، هنری: تاریخ تمدن، از کهن ترین روزگار تا سدهٔ ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹
۱۸- نگاهی به تاریخ جهان، لعل نهرو، جواهر، ترجمه محمود تفضلی، نشر امیرکبیر، ۱۳۹۱
۱۹- رنه گروسه، ژرژ دینکر: چهره آسیا، ترجمه غلامعلی سیار؛ انتشارات فروزان روز، ۱۳۷۵
۲۰- شروانی، حسین بن عبدالله: «الاحکام الدینیه فی تکفیر قزلباش»، به اهتمام رسول جعفریان، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۷۶
۲۱- یوسف جمالی، محمد کریم: تاریخ تحولات ایران عصر صفوی؛ نشر دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، ۱۳۸۵
۲۲- دیوان شاه اسماعیل ختائی، مصصح: رسول اسماعیل زاده؛ نشر بین المللی الهدی، ۱۳۸۰

۲۳- اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی: تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت؛ انتشارات کیهان، ۱۳۷۵
۲۴- فلسفی، نصرالله: سیاست خارجی ایران در دوره صفویه؛ نشر کتابهای جیبی، ۱۳۴۲
۲۵- تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه اسماعیل دولتشاهی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
۲۶- استانفورد. جی شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰
۲۷- رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه و زندیه ، تهران: سازمان سمت، ۱۳۷۷
۲۸- هدایت، رضا قلی خان: روضه الصفای ناصری، ج ۸، به اهتمام جمشید کیانفر ، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰
۲۹- اسکندر بیک منشی ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج۳، تهران: انتشارات امیر کبیر
۳۰- مستوفی، محمد حسن: زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵
۳۱- سمیعی، حسین (ادیب السلطنه) و اردلان، امان الله خان (عزالممالک). اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین الملل اول یا خاطرات سمیعی و اردلان. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۲
۳۲- میروشنیکف، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۵۷

۳۳- ترکمان، محمد: مدرس در پنج دوره تقنینیه؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷

۳۴- باربر، نوئل: فرمانروایان شاخ زرین. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴

۳۵- ج. ورستر، فیلیپ پرل موتر، سینگ بازیل و ...: اقلیتها و تبعیض، ترجمه محمود روغنی؛ تهران، نشر قصیده سرا، ۱۳۸۴

۳۶- خیاوی، روشن: حروفیه؛ تاریخ، عقاید و آراء؛ تهران، نشر آتیه، ۱۳۷۹

۳۷- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، غیاث الدین همام الدین الحسینی، به کوشش محمود دبیر سیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.

۳۸- استانبول و فتح آن، خلیل اینالجیق و م. گؤک بیلگین، ترجمه علی کاتبی، بنیاد دایره المعارف اسلام، ۱۳۷۳.

۳۹- Cin, Barış: Türkiye- İran siyasi ilişkileri (۱۹۲۳-۱۹۳۸), IQ Kültür Sanat Yayıncılık, İstanbul, ۲۰۰۷

۴۰- Temir, Ahmet: ۶۰ Yıl Almanya, T. C. Kültür Bakanlığı Yayınları, Ankara: ۱۹۹۸

۴۱- Kinross, Lord: “Atatürk”; Türkçe çeviri: Tezel, Ayhan; Sander Yayınları, ۵. Baskı, İstanbul, ۱۹۷۳

جنگ چالدران یک پیروزی بسیار استراتژیک برای غرب در «مساله شرق» بود. چالدران، در ضمن، مکانی است که دوران جدید تاریخ ایران در آن شکل گرفت امروز، ما بیشتر میراث‌دار صفویان و قسماً نیز –همانطور که در متن بدان پرداخته شده است- پهلویها هستیم تا قاجاریان.

اهتمام این نوشته بر آن است تا جایگاه واقعی چالدران و کودتای ۱۲۹۹ شمسی در متن «مساله شرق» آشکار شده و به سناریوی کهنه استعمار نوری تابانده شود



رسول داغسر